



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

فصلنامه  
فرهنگی  
اجتماعی  
سیاسی  
تاریخی

# میقات

نگارشی به اسرار مغربین در شرح

شرح در کتاب خوارزم

مغربین در خوارزم

مقاله از دستگاه جهانگردان اروپایی

شرح نامه احمد مستوفی

از فرودگاه مهر آباد تا مدینه

فرهنگ آثار تاریخی مکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	میقات حج-جلد ۱۳
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	سرمقاله
۱۵	حج در کلام امام راحل- قدس سره-
۱۷	حج در کلام رهبر معظم انقلاب- مد ظله العالی-
۱۹	اسرار و معارف حج
۲۰	حج در کتاب خداوند
۴۷	نگرشی بر اسرار معنوی حج
۵۹	فقه حج
۶۰	طواف و محدوده آن
۸۱	آداب سفر حج
۱۰۲	تاریخ و رجال
۱۰۳	مکه مکرمه و پیشینه آن
۱۲۸	مکه در سال ۱۳۲۷
۱۳۵	اماکن و آثار
۱۳۶	مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی
۱۶۰	فرهنگ آثار تاریخی مکه
۱۷۱	حج در آئینه ادب فارسی
۱۷۲	حج‌نامه احمد مسکین
۱۷۷	خاطرات
۱۷۸	از فرودگاه مهرآباد تا مدینه

۱۹۸ ..... حاجی‌نامه

۲۲۰ ..... درباره مرکز











## سرمقاله

ص: ۵

با این شماره، «میقات» در چهارمین سال نشر گام می‌نهد. سه سال پیش که «میقات» با حضوری فروتنانه در خانواده بزرگ مطبوعات گام نهاد، عنایات الهی و استقبال و توجه دانشوران را امید می‌برد اکنون پس از سه سال - سپاس خدای را - اقبال جامعه کتابخوان از آنچه نشر یافته، ستودنی و امید بخش است.

در سرآغاز شماره آغازین گفته بودیم که «میقات» می‌کوشد تا «میعاد» ی باشد برای همه کسانی که بهر قدمی و یا قلمی در بازشناسی و ژرفایی و گسترده‌گی آنچه را «میقات» چونان هدف خود گرفته است، یاری رسانند و اکنون همت والای عالمان، پژوهشیان و ارجمندان قبیله اهل قلم را می‌ستاییم که فراتر از انتظار ما در این باره کوشیدند و فراخوان اصحاب «میقات» را پاسخ گفتند.

گفته بودیم پژوهشهایی که ابعاد عرفانی و معنوی حج را باز گوید و معارف اسرار آن را باز شناساند و نکات دقیقی از مسائل فقهی حج را به بحث نهد و آنچه را بگونه‌ای با سیره پیامبر و بازشناسی زندگی و سوانح یاران آن حضرت در مکه و مدینه پیوند داشته باشد عرضه کند و چندی و چونی جایهای تاریخی و حوادثی را که در آنها اتفاق افتاده است تبیین کند

ص: ۶

و پیشینه اماکن و آثاری را که متأسفانه اکنون از برخی جز نامی باقی نیست بنمایاند و به خاطره تاریخ بسپارد، در «میقات» مجال نشر خواهد یافت.

اکنون بگوییم که پژوهشهای نو، در مباحث تاریخی و فقهی حج که در برخی از شماره‌ها نشر یافت اقبال شایسته‌ای را برانگیخت و توجه بسیاری از دانشوران را جلب کرد.

امیدواریم این روند در شماره‌های آینده گسترده‌تر شود، ضمن آن که تأکید می‌کنیم بخش «فقه» نیازمند توجهی بیشتر، گسترده و عمیق‌تر است. و از فاضلان و عالمان حوزه فروتانه می‌خواهیم که ابعادی از این مباحث را با دقت و تعمق به بحث گیرند و با نگرشی ژرف و نگارشی استوار به غنای این پژوهشها بیفزایند.

تنوع مباحث و گونه‌گونی پژوهشها، در عین توجه به هدفی واحد، و تخصصی بودن نشریه، از جمله نکاتی است که مورد توجه عالمان قرار گرفته است، اکنون دیدگاههای برخی عالمان را می‌آوریم:

سطح علمی مجله والا و خوب است، تنوع مقالات و تعداد صفحات ویژه هر مقاله به تناسب موضوع در خور و به اندازه است. (۱) ... تنوع مقالات نسبتاً خوب است، سطح علمی میقات نیز نسبتاً خوب بود؛ و بنده از بحثهای تحقیقی بیشتر بهره بردم، نثر مجله نیز روان و دلپذیر است. (۲) دانشورانی نیز با توجه به هدفگیری مجله و ابعاد گوناگون آن و رسالتی که باید به دوش کشد ضمن اظهار نظر درباره وضع مجله نوشته‌اند:

۱- سطح علمی مجله بحمدالله بسیار خوب و مقالات عمیق و قابل بهره‌برداری در امر حج است.

۲- مباحث تاریخی و اطلاعات جدید پیرامون سرزمین وحی، جالب است.

۳- در خصوص بایسته‌های تحقیق و پژوهش موارد ذیل به نظر می‌رسد:

الف- بحث و بررسی وضعیت فعلی مردم حجاز از جنبه‌های اعتقادی و سیاسی و اجتماعی.

ب- وضعیت فعلی شیعیان؛ شامل آمار نقاط زندگی و موارد دیگر.

۱- از نامه دانشمند محترم دکتر مهدی رکنی.

۲- از نامه دانشمند محترم حجة الاسلام والمسلمین الهی خراسانی.

ص: ۷

ج- در مورد عقاید و هابیت بحثهای تحلیلی انجام پذیرد.

د- موارد اختلاف فتاوی علمای جهان اسلام در مناسک حج.

ه- وظائف روحانیون حج و نحوه برخورد آنان با زائران و مصاحبه با روحانیون موفق.

و- مصاحبه با دست‌اندرکاران و اعلام نظریات آنان پیرامون برگزاری هر چه بهتر مناسک.

«حج» پرچم اسلام و «تمامت دین» است و مسائل مرتبط با آن و مباحثی که بگونه‌ای با این «کنگره عظیم» پیوند دارد و حقایق و اسرار نهفته در اعمال و ابعاد حج بسی گسترده و بلکه ناپیدا کرانه تا پیدا کرانه است، زراره می‌گوید: به حضرت صادق-ع- عرض کردم: فدایت شوم، چهل سال است درباره حج سؤال می‌کنم و پاسخ می‌گویید؟!!

فرمود: هان زراره! خانه‌ای که هزاران سال است همه ساله مردمان آهنگ آن می‌کنند، می‌پنداری مسائل آن در چهل سال پایان می‌پذیرد؟! (۱) حج را خداوند «قیاماً للناس» معرفی کرده و این همایش سترگ را دارای منافع عظیم برای امت دانسته است. اینهمه، در این مراسم شکوهمند چگونه دست‌یافتنی است توجه به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حج از جمله مسائلی است که باید بدانها توجهی دقیق و ژرف مبذول شود. هنوز که هنوز است جامعه اسلامی در آتش تفرقه می‌سوزد و دست‌های پیدا و ناپیدایی کین‌توزی و خشم را در میان فرزندان اقلیم قبله می‌گسترانند. حج فرصتی کارآمد و عظیم است برای این که مسلمانان و فرهیختگان جامعه اسلامی که از دورترین نقاط جهان به دیار دوست می‌آیند، بدون عصبیتهای خاکی، منطقه‌ای، نژادی و زبانی گرد هم آیند و راههای زدودن ابهامها، کینه‌ها، نارواییها در سلوک و همزیستی را بشناسند و بشناسانند و گامهای شایسته‌ای در جهت بازگرداندن «عزت مصلوب» این امت بگیرند. سخن بلند علی-ع- پیشوای انسان و امام عدالت و اسوه والای وحدت را بنیوشیم که:

«انسان به آنچه نمی‌داند کین می‌ورزد».

و یا:

«انسان تا آنگاه که در وادی جهل و تاریکی افتاده است، کین ورزی می‌کند».

حج شایسته‌ترین جایی است که باید امت مسلمان در جهت زدودن تاریکی‌های

ص: ۸

فضای جامعه اسلامی بکوشند و باورهای همه جریانهای درون اقالیم قبله را آنچنانکه هست، بشناسانند و آن را از پندار و پیش‌داوریهای ناستوار برهانند و بدین سان در آشنایی با چهره‌های حقیقی یکدیگر در پرتو آگاهیهای ارجمند و فضای روشن دانش یاری رسانند.

مقالاتی که این ابعاد حج را باز شناساند و در جهت راه‌حلهای استواری آن را بنمایاند بسی سودمند و کارآمد خواهد بود. بانیان «میقات» برای گستراندن معارف حج و مباحث مرتبط با آن در اقالیم قبله، به نشر مجله‌ای به زبان عربی و با عنوان «میقات الحج» همت گماشته‌اند که بخش عظیمی از مباحث آن به خامه عالمان و محققان از جهان عرب تقریر می‌شود، و برخی از مقالات «میقات» فارسی نیز ترجمه و در آن نشر می‌یابد.

و بدین سان امید است این مباحث نشر گسترده‌تری یابد و به آگاهیهای شایسته درباره حج، معارف و اسرار آن یاری رساند، و توفیق از خداوند است.

میقات

پی نوشتها:

## حج در کلام امام راحل - قدس سره -

### حج

در کلام و پیام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی - قدس سره الشریف -

«... اینک لازم است تذکراتی به زائران بیت الله الحرام و آنان که در قربانگاه حضرت خلیل الرحمن - سلام الله علیه - حاضر می‌شوند، داده شود:

- ۱- لازم است حجاج مسائل حج را از واجبات و محرمات نزد علمای اعلام به خوبی یاد گیرند تا خدای نخواستہ تخلفاتی حاصل نشود که موجب هدر رفتن زحمات آنان گردد یا موجب مُجَل نشدن آنان شود و برای خودشان اشکالاتی پیش آید.
- ۲- لازم است زائران محترم ایرانی توجه کنند که از کشوری انقلابی و اسلامی و متعهد به احکام اسلام، راهی حج شده‌اند و چشمان دوستان و دشمنان بر آنها دوخته شده است.

دوستان، برای آن که ببینند زائران محترم، به تعهد اسلامی خود باقی هستند و در رفتار و گفتار و برخورد با مسلمانان جهان آبروی انقلاب اسلامی شکوهمند خود را حفظ می‌نمایند و در زحمت‌ها و مشقت‌ها و کمبودها که لازمه قهری این سفر مقدس است، بردباری و شکیبایی دارند و خداوند متعال را در امور، حاضر و ناظر می‌دانند و با سرافرازی به کشور خود باز می‌گردند و کشور و انقلاب خود را در بین مسلمانان جهان سرافراز می‌کنند و انقلاب اسلامی کشور عزیز خود را به مسلمانان جهان و کشورهای اسلامی صادر می‌نمایند،

ص: ۱۰

یا خدای نخواستہ بر خلاف اخلاق و کردار اسلامی از بعض آنان در مرئی و منظر برادران اسلامی، عمل و یا گفتاری ولو کوچک صادر می‌شود که موجب هتک اسلام و جمهوری اسلامی که از گناهان بزرگ نابخشودنی است.

و دشمنان، برای آن که در گفتار و کردار و اخلاق آنان خدشه کنند و خدای نخواستہ اگر امری گرچه بسیار ناچیز از آنان صادر شود، بهانه به دست آورند و با بوق‌های تبلیغاتی خود مطالب کوچک را بزرگ و بزرگتر جلوه دهند و بیش از پیش، چهره اسلام و انقلاب را در نظر اجانب و جهانیان واژگون و مسلمانان ایران را در نظر مسلمانان جهان، مردمی بی‌بند و بار معرفی کنند و اسلام را، مکتبی به دور از ارزش‌های والای انسانی و ملت شریف ایران را، ملتی منحط و دور از تمدن و تعالی، به خورد جهانیان دهند.

باید بدانند مسؤولیت حجاج محترم در پیشگاه مقدس خداوند متعال و در مقابل ملت شریف و مجاهد در راه اسلام و تعالیم انسانی آن، بسیار خطیر و بزرگ است و هرگز گمان نکنند امسال که همه می‌دانیم چنگال ابرقدرت‌ها و وابستگان به آنان، به کشورهای اسلامی و مظلومان جهان بیش از پیش فرو رفته و خون جوانان مظلوم مسلمین بیشتر از هر وقت از چنگال آنان می‌چکد، مشابه سال‌های دیگر است.

اکنون قدرت‌های بزرگ جهان از اسلام و برنامه‌های غرب و شرق زدایی آن به وحشت افتاده‌اند و شیطان بزرگ، جوجه شیطان‌ها را فراخوانده و به تمام توطئه‌ها برای خاموش کردن نور خدا دست یازیده است. (۱)

---

۱- بخشی از پیام حضرت امام- قدس سره- بمناسبت عید قربان ۱۳۶۱/۶/۲۹ ه. ش.



## حج در کلام رهبر معظم انقلاب - مد ظله العالی -

حج

در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیه الله خامنه‌ای

- مد ظله العالی -

«بار دیگر روزهای حج فرا می‌رسد و صدای ابراهیمی «و أذن فی الناس بالحج»، فطرت مسلمانان پاک نهاد را به اجابت می‌خواند و

فراق خانه خدا دل مشتاقان را آکنده از درد و رنج می‌سازد...»

«جا دارد که حجاج بیت الله از هر کشور و ملت طنین ندای توحید و وحدت را که همه ساله از آن حنجره ابراهیمی برمی‌آمد و

فضای خانه خدای و سپس فضای جهان اسلام را پر می‌کرد و بت‌های قدرت و مکننت را به لرزه درمی‌آورد، به گوش جان بشنوند

و به دعوت او که حرف دل میلیون‌ها مسلمان تحقیر شده و ستم‌زده بوسیله حکام وابسته و مستکبر بود، پاسخ گویند.

آری اگر چه یوسف عزیز امت اسلام اکنون در میان ما نیست و جای او که همه ساله در وجود یکایک حاجیان دل‌باخته و سر از پا

نشناخته ایرانی تجلی می‌کرد، خالی است، ولی هم‌اکنون نیز او را در هر دل ذاکر و عارف و در هر جان پرشور و در هر زبان حقگو

و در وجود هر مسلمان غیور و دلسوخته و در هر جا که در آن سخن از عزت اسلام و وحدت مسلمین و برائت از مشرکین و نفرت

از انداد الله و اصنام جاهلیت هست، می‌توان یافت، او زنده است تا

ص: ۱۲

اسلام ناب محمدی زنده است و او زنده است تا پرچم عظمت اسلام و وحدت مسلمین و نفرت از ظالمین برافراشته است. هنوز ندای ملکوتی او که می‌گفت: «حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسر شود» در فضای مکه طنین افکن است و درس فراموش نشدنی او که می‌گفت: «کدام خانه‌ای سزاوارتر از کعبه و خانه امن و طهارت ناس که در آن به هر چه تجاوز و ستم و استعمار و بردگی و یا دون صفتی و نامردمی است عملاً و قولاً پشت شود؟» در کتیبه ذهن انسانهای بیدار منقش است ...»

«آری، امام خمینی زنده است تا امید زنده است و تا حرکت و نشاط هست و تا جهاد و مبارزه هست ... امام خمینی و امت فداکارش از مکه و میقات هم غایب نیستند. سیلاب اندیشه جهاد و شهادت و مقاومت و برائت از مشرکین و محبت به مؤمنین که از قله بلند اندیشه او جاری است همه دلها و جانهای مستعد را فرا می‌گیرد و به او حضوری معنوی می‌بخشد. آری، چنانکه او خود می‌گفت: «ما در مکه باشیم یا نباشیم دل و روحمان با ابراهیم و در مکه است. دروازه‌های مدینه الرسول را به روی ما ببندند یا بکشایند، رشته محبتمان با پیامبر هرگز پاره و سست نمی‌شود، بسوی کعبه نماز می‌گزاریم و بسوی کعبه می‌میریم و خدای را سپاس می‌گزاریم که در میثاقمان با خدای کعبه پایدار مانده‌ایم و منتظر هم نمانده‌ایم حاکمان بی‌شخصیت بعضی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از حرکت ما پشتیبانی کنند. ما مظلومین همیشه تاریخ، محرومان و پا برهنگانیم و غیر از خدا کسی را نداریم و اگر هزار بار قطعه قطعه شویم دست از مبارزه با ظالم بر نمی‌داریم ...» (۱) پی نوشتها:

۱- بخشهایی از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی - به مناسبت حج ۱۳۶۸ ه. ش.

ص: ۱۳

**اسرار و معارف حج**

## حج در کتاب خداوند

۲ -

سید محمود طالقانی

مفسر بلند پایه قرآن، ابوذر زمان حضرت آیه‌الله طالقانی به سال ۱۳۳۲ توفیق زیارت حرمین شریفین را می‌یابد و نتایج تأملها، تدبرها و نگاههای هوشمندانه خود را به چگونگی سفر در مجموعه‌ای زیبا با عنوان «به سوی خدا می‌رویم» تدوین و نشر می‌کنند. در آغاز این مجموعه آیات مرتبط با حج را تفسیر گویا، و آموزنده‌ای نگاشته‌اند، که تفسیری است سودمند و کارآمد. «میقات» نشر دوباره این بخش را که اکنون مجموعه آن در اختیار نیست و سالها از نشر آن می‌گذرد شایسته دانست. لازم به گفتن است که بخش اول آن در شماره پیشین (۱۲) آمد.

رضوان الهی را برای آن بزرگوار و توفیق بهره‌وری از این مجموعه را برای خوانندگان آرزومندیم.

«و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل

ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم،

ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا أمة مسلمة لک

و ارنا مناسکنا و تُب علینا انک أنت التواب الرحیم،

رَبَّنَا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک،

و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یرزقهم انک أنت العزیز الحکیم.» (۱)

ص: ۱۵

«آنگاه که ابراهیم پایه‌های خانه را برمی داشت اسماعیل هم،

پروردگار ما! براستی از ما بپذیر، چه تو، همانا تو، بس شنوا و دانایی.

پروردگار ما! مارا یکسره تسلیم خودگردان و از ذریه ما گروه همفکر و مسلمی قرار ده.

و مناسک و دستورات را به ما بنما و توبه ما را بپذیر، چه تو، همانا تو، بس توبه‌پذیر و مهربانی.

پروردگار ما! برانگیز در میان آنها پیامبری از آنان که همی تلاوت کند بر آنها آیات تو را.

و بیاموزد به آنها کتاب و حکمت را و تزکیه نماید آنان را، چه تو، همان تو، بس عزیز و حکیمی.»

با اشاره و هدایت آیات گذشته، اول قطعه درخشان زمین و مکان بنای خانه نخستین را یافتیم، آنگاه ابراهیم را برای یافتن مکان خانه، در بیابان‌های وسیع و شهرهای کوچک و بزرگ در جستجو دیدیم، حال در این آیات می‌نگریم که ابراهیم پس از طواف و سعی در بیابانها، به مقصود خود رسیده و نقطه مرکزی را یافته و خود در آن متمرکز شده، اینک ابراهیم با چهره نورانی و موی سفید دامن به کمر زده و دست از آستین بیرون آورده، پایه‌های خانه را بالا- می‌آورد و سنگهای نخستین بنای توحید را روی هم می‌نهد. فرزندش اسماعیل که در همین سرزمین پرورش یافته و بی‌پرده آیات حق را مشاهده نموده و در برابر فرمان خدا سر تسلیم پیش آورده و در زیر کارد تیز گردن نهاده، با پدر برای برپا ساختن خانه کمک می‌نماید.

این دو، در دل وادی خاموش مکه و در میان سلسله کوهها و در زیر آفتاب سوزان سر و صدایی راه انداختند که از خلال پرده‌های زمان و دیوار کوهها و فضای بیابانها به جهات مختلف جهان پخش می‌شود و پیوسته صدای آنها به گوش می‌رسد، ابراهیم بالای دیوار ایستاده، اسماعیل سنگهای سیاه براق را که خطوط ادوار گذشته زمین بر آن نقش بسته و اسرار تکوین زمین از آن خوانده می‌شود، به پایه بنا نزدیک می‌نماید. این پسر مولود فکر و روح آن پدر است، مثل همان پدر چشم جهان‌بینی دارد. گذشته و آینده جهان را می‌نگرد، این پدر و فرزند در هنگام ساختن خانه یک نظر به جهان بزرگ و عالم بالا دارند، که سراسر در برابر اراده و مشیت توانای حق تسلیمند و گرد مرکز وجود و حکمت ازلی او طواف می‌نمایند. نظری به دنیای انسان دارند، می‌نگرند که ذلت بندگی و عبودیت بر سر همه خیمه زده، بندگی شهوات، بندگی گذشتگان، بندگی اوهام، بندگی اصنام؛ می‌نگرند که انواع شهوات و اوهام عقل و فکر

ص: ۱۶

انسان را استخدام نموده و بر پای فکر و دست همت غل و زنجیر زده، اوهام گذشتگان سرها را در مقابل خود خم نموده و جمله خلق کور کورانه یکدیگر را به رشته عبودیت می‌کشند. زارع و کارگر بنده استثمارگر است. استثمارگر بنده سپاهی است، سپاهی بنده قوانین و رسوم بشری است. قوانین و رسوم، رشته‌های بندگی حکام و درباریان است و آنها بنده اصنام و اوهامند. با نظر دیگر می‌نگرند که جهان و جهانیان از خرد و بزرگ، از ذره تا کرات عظیم، از موجودات زنده کوچک تا بزرگ، همه تسلیم یک اراده و مشیتند که در بعضی به صورت طبیعت و در بعضی به صورت غریزه و در بعضی به صورت فطرت ظهور نموده، فقط در این میان عالم انسان است که از حکومت این عوامل بیرون آمده و به پای اختیار به راه افتاده و عقل را محکوم و هم و حس ساخته به این جهت از عبودیت حق و تسلیم به خواست وی سرپیچی کرده و سرگرم عبودیت خلق و وهم شده. ابراهیم و اسماعیل، به هر سو نظر می‌نمودند، از بابل تا ایران و هند و آخرین نقاط شرق، و از شام و مصر تا دورترین نقاط غرب، مردم را در زنجیر عبودیت و هم می‌نگریستند، گردن‌هاست که در زیر بار سنگین این عبودیت‌ها کج شده، دست‌ها و بازوهاست که با زنجیرهای گران بسته شده و زانو‌هاست که در برابر بت‌ها خم شده، نظری هم به آینده جهان داشتند.

دست و پای این پدر و پسر در کار بنا مشغول است ولی نظر و توجهشان گاهی به خدا، گاهی به خلق، گاهی به آینده است، همانطور که طفل شیرخوار با تمام جوارح و حواس و حرکت دست و پا و گرداندن چشم و ناله عاجزانه دل مادر را از جا می‌کند و کوران عواطف در اعصاب و قلب او ایجاد می‌نماید. در اثر این اظهار عجز و استرحام حواس، مادر یکسره به او جلب می‌شود و غده‌های پستان برای تهیه شیر و ترشح به کار می‌افتند. ابراهیم و اسماعیل برای نجات خلق و بقای مؤسسه توحید و کمال و تمام آن و برگرداندن محور زندگی مردم بر مرکز توحید، سراسر امیدشان به خداست و با کلمه «رَبَّنَا» عنایات و توجه خدا را به خود جلب می‌نمایند. اول درخواستشان این است که این ساختمان را پروردگار بزرگ مشمول صفت ربوبیت خود گرداند و آن را بپذیرد؛ یعنی ساختمان سنگ و گل که در معرض حوادث جهان است و عوامل طبیعی و غیر طبیعی در فنای آن می‌کوشد مورد پذیرش نام ربوبیت پروردگار گردد و برای تربیت خلق صورت بقا گیرد و جزو دستگاه ربوبیت و ثابتان عالم شود، و دو صفت

ص: ۱۷

«عزیز» و «حکیم» خداوند که به آن، سراسر جهان مقهور اراده اوست و به وضع ثابت و محکمی برپا است. در این بنا ظهور نماید؛ (انک أنت العزيز الحكيم).

خداوند هم این خانه اخلاص را پذیرفت و از دست حوادث نگاهش داشت، نه عصبیت شدید قحطان بر عدنان بنیان آن را متزلزل نمود و نه سپاه ابرهه توانست در حریم آن رخنه نماید، و نه جاهلیت تاریک عرب اساس آن را دگرگون ساخت، و آن را سایه و شعبه بیت‌المعمور عالم بزرگ قرار داد و از آن شعبه‌هایی به نام «مسجد» در تمام نقاط جهان با دست‌های مخلصی تأسیس نمود که پیوسته از آنها بانگ تکبیر و دعای ابراهیم منعکس است ولی کاخهایی که برای استعباد خلق با مواد محکم و هزاران پاسبان تأسیس شده، یکی پس از دیگری تسلیم عوامل فنا گردید و این روش همیشه در جهان جریان داشته و دارد.

دعای دوم ابراهیم که مقصود او را از بنای این ساختمان می‌رساند در جمله دوم آیه باید خواند: «ربنا و اجعلنا مسلمین لک و ...» این نیت و درخواست نیز آمیخته با گل و سنگ و ساختمان خانه است و مقصود و روح بانیان را به این صورت مجسم گردانده؛ یعنی در تکمیل این ساختمان و آداب و مناسک آن، دو فرد کامل و شاخص اسلام قرار گیرند، دو فرد کاملی که سرپا تسلیم اراده خدا و اجرا کننده اوامر او باشند و پیوسته از ذریه او مردمی همفکر و هم‌آهنگ و مسلم تربیت شوند، ابراهیم می‌نگریست که عموم مردم جهان خدایی را که فطرت بشری جویای اوست و شناسایی و قرب او را می‌خواهد یا فراموش نموده یا او را به حسب آثار محیط و تصرف و هم به صورت‌های مشخصی درآورده و تسلیم هواها و اراده خود نموده‌اند، خدایی را می‌پرستند که به صورت‌هایی مطابق میل و هوس‌های آنان باشد و از اراده و منافع و آمال آنها تبعیت کند، فقط در موقع بروز حوادث و ناکامیها به او رجوع کنند تا سنت عمومی عالم را به میل آنها برگرداند و باران را به نفع آنها بفرستد یا بازدارد. جنگ را به زیان دشمن بکشانند و برای آنها پایان دهد، ولی در امور عادی زندگی و روابط افراد و نظم اجتماع و تنظیم قوا و غرائز درونی و روش اعمال و حرکات، نامی از خدا در میان نیست، چنانکه امروز هم با همه پیشرفت فکری و عقلی که مدعیند بیشتر مردم جهان در این حقیقت قدمی فراتر نگذاشته‌اند؛ مانند قرون اولیه، یا خدا را فراموش کرده و به او ملحد شده‌اند، یا خدایی را معتقدند که با خیال و وهم خود ساخته‌اند تا در موارد اضطرار به او رجوع کنند و او مطابق

ص: ۱۸

خواسته و منافع هر دسته‌ای رفتار نماید و جهان را بر وفق اراده محدود آنها بگرداند، چنانکه در جنگها هر دسته‌ای در معابد جمع می‌شوند و به وسیله دعا و عبادت، از خدا می‌خواهند که دشمن نابود شود و خود پیروز گردند، گویا خدا فقط برای آنهاست و دیگران خدایی ندارند ولی در نظم زندگی و تربیت عمومی هر دو دسته در کفر و الحاد اتفاق دارند. خلاصه مردم یا در عقیده و عمل به خدا کافرند یا عقیده دارند و در عمل کافرند و به عبارت عصری به خدای «متافیزیکی» معتقدند و حقیقت و روح تربیت پیامبران و پیام آنها که همان اراده خداست، یکسره فراموش گشته، و زبان کافر کیشان باز شده که «دین» اثر خود را از دست داده و در برابر صنعت شکست خورده، اما کدام دین؟!!

در اوانی که عقل ابراهیم خلیل مانند شکوفه می‌شکفت، خود را از محیط شرک بیرون آورد تا دست آلودگان پژمرده‌اش نکند و گرد و غبار محیط عقل پاکش را نیالاید، در میان غاری منزل گزید و چشم فطرت را به روی آسمان باز و پر از مهر و ماه و اختران گشود.

در این رصدخانه، حساب کوههای آسمان و ستارگان درخشان را می‌رسید، آیا چنانکه اکثر مردم می‌پندارند اینها موجوداتی مستقل به ذات و پدید آورنده و نگاه دارنده مخلوقاتند؟

اینها که از مسیر خود بیرون نمی‌روند و از خود اختیاری ندارند، در طلوع و غروب آنها تغییری در جهان رخ نمی‌دهد و خود پیوسته در معرض تغییرند، اینها مسخر اراده توانا و تسلیم دست تدبیر او می‌باشند. سراسر مطیع و مقهور و مافوق و کمک کار مادونند. با شعور طبیعی خود چشم به فرمان مبدأ قدرت و با رابطه‌های نامرئی بدو پیوسته‌اند و با شعاع‌های مرئی و غیر مرئی، موجودات زیرین را از خفتگی بیدار می‌نمایند و از افتادگی برپا می‌سازند و به وسیله قدرتی که از تسلیم و اطاعت به آنها می‌رسد، جسمهای بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را که در دسترس شعاع آنهاست از سقوط نگاه می‌دارند و با حرارت، زندگی خانواده‌های منظومه خود را از کرات بزرگ تا ذرات کوچک گرم می‌سازند و جمله را برای کسب شعاع حیات، مستعد می‌گردانند.

ابراهیم پس از این مشاهدات، خود را جزئی از جهان دید و با نوای عمومی هم‌آهنگ شد و گفت: «وَجْهَتُ وَجْهِي...»؛ «من هم روی خودم را به سوی او گرداندم و یکسره تسلیم وی شدم.» از این پس خود را جزئی از عالم دید و باید هر چه بیشتر تسلیم اراده خدا شود و در مدار



ص: ۱۹

حکم او بگردد و مانند تمام اجزای بزرگ و کوچک جهان، از زیر دست و کوچکتر و امانده دستگیری نماید.

ابن طفیل در کتاب حی بن یقظان (۱) می‌گوید: حی بن یقظان چون در خود تفکر نمود خود را از سه جهت شبیه به سه موجود دید؛ از جهتی شبیه به مبدأ واجب الوجود، از جهتی شبیه به افلاک و ستارگان یا علویات، از جهتی شبیه به حیوانات، کمال خود را در آن دانست تا بتواند شباهت خود را به افلاک و ستارگان درخشان بیشتر نماید، آنگاه به واجب الوجود خود را شبیه سازد، از جهت شباهت به موجودات علوی مطالعه و دقت کرد، دانست آنها دارای سه جهت و صفت می‌باشند:

اول آن که در آنها یکنوع شعور، به حق و مبدأ کمال است که پیوسته به او اتصال دارند و مقهور نور جلال و اراده حکیمانه او می‌باشند.

دوم آن که همه زیبا و درخشانند و گرد مدارات خود پیوسته می‌چرخند.

سوم آن که موجودات مادون را به حرارت و نور نگاهداری می‌نمایند و همه از فیض آنها بهره‌مندند.

از جهت شباهت اول گوش خود را می‌گرفت و چشم خود را می‌بست و خیال و وهم خود را ضبط می‌نمود تا فکر و عقلش را یکسر در ذات و صفات خداوند متوجه سازد، از جهت شباهت دوم خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه می‌داشت. لباس و بدن خود را می‌شست. زیر ناخن‌ها را پاک می‌کرد و گیاههای خوشبو همراه می‌داشت، چنانکه از جمال و پاکی می‌درخشید و از جهت شباهت به حرکات اختران، گاه پاشنه یک پا را بر زمین محور می‌نمود و بدور خود می‌چرخید و گاه اطراف خانه‌ای که از سنگ و گل و چوب برپا ساخته بود، طواف می‌نمود و گاه در اطراف جزیره با شتاب دور می‌زد، از جهت شباهت سوم بر خود واجب نمود که حیوانات افتاده را دستگیری نماید، اگر پر و بال مرغی به خاری بسته شده، باز گرداند و اگر در جایی حبس شده، آزادش کند و اگر حیوانی چنگال به او بند کرده نجاتش دهد، هر گیاهی که بوته دیگر، او را از نور آفتاب محروم داشته و یا گیاه دیگر به او آویخته و از حرکت و نموش باز داشته، به نورش نزدیک نماید و مانع را بردارد و اگر خشک و تشنه است به او آب رساند و آبی که برای سیراب نمودن سبزه روان است، چنانکه مانعی او را از مجرای طبیعی باز دارد،

۱- ابن طفیل از فلاسفه بزرگ اسلامی آندلس است که در فلسفه الهی و علوم طب و ریاضی معروف است و هم‌عصر فیلسوف معروف ابن رشد است. هر دو در قرن ششم هجری بسر می‌بردند، دانشمندان با انصاف و محقق اروپا اینها را پایه‌گذار تمدن جدید جهان می‌شناسند و کتب و نظریاتشان در قرون اول نهضت در اروپا تدریس می‌شده و آن اندازه که فلاسفه اروپا آنها را می‌شناسند در میان مسلمانان شناخته نشدند. ابن طفیل در سال ۵۸۱ هـ - ۱۱۸۶ م. وفات نمود. کتاب معروف و باقی او همین کتاب داستان حی بن یقظان است که به لغات مختلف ترجمه شده و بسیار مورد توجه بعضی از دانشمندان اروپا است. رساله‌ای هم به این نام شیخ بو علی سینا تألیف نموده و رساله دیگری هم به این نام از فیلسوف و عارف نامی شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به مقتول است. این سه رساله به تازگی با شرح و مقایسه‌ای به قلم فاضل معروف معاصر احمد امین به مناسبت هزاره بو علی باهم در مصر طبع شده، ابن طفیل در این رساله به عنوان داستان تمام نظریات خود را درباره فلسفه طبیعی و فلکی و الهی و نفس بیان نموده.

ابن طفیل در این داستان چگونگی نشو و نما و افکار و زندگی طفلی را بیان نموده که در جزیره‌ای خرم دور از محیط آدمی بسر برده، نطفه این طفل یا به وسیله فعل و انفعال و تأثیر حرارت و نور و عناصر در محیط خط استوا تکوین یافته، یا مادرش در جزیره دیگر بسر می‌برده و برادر آن زن پادشاه مغروری بوده که او را از ازدواج مانع می‌شده و او پنهان از برادر به یقظان شوهر کرد، چون طفل خود را بر زمین نهاد. او را در میان صندوقی پنهان کرده و در آب دریا افکند. صندوق در کنار این جزیره در میان شن قرار

گرفت و ناله و فغان او آهویی را که بچه‌هایش را سباع ربوده بود، بدو متوجه ساخت. او را از میان صندوق بیرون آورد و به شیر دادن و پذیرایی او دلگرم شد، کم کم مانند مادر چهار دست و پا می‌دوید و مثل او مهمه و صدا می‌نمود ولی تدریجاً متوجه شد که با مادر خود و دیگر حیوانات فرق دارد. حیوانات دارای اسلحه شاخ و دندان و چنگال می‌باشند و برای حفظ از سرما و گرما پشم و مو دارند و عورتشان را عضوی پوشانده، هر چه بخود می‌نگریست و انتظار می‌برد که این اعضا برای او روییده شود نشد، به خاطرش رسید که از شاخ و پوست حیوانات و برگ و چوب درختان برای خود سلاح و لباس تهیه نماید.

پس از مدتی مرگ مادرش آهو رسیده، روی زمین افتاد. طفل هر چند با آهنگ مخصوص مادرش را خواند، جوابی نیافت. خیره خیره به اعضای او نگریست، همه را بجای خود دید، دانست که آنچه از او پذیرایی و مهربانی می‌نمود و او را می‌خواند در باطن است، یک یک اعضای درونی را تشریح نمود تا آن که قلب را یافت و دانست مرکز حیات آنجاست و قدرت از آنجا به دیگر اعضا می‌رسد. درون آن را خالی یافت، تشخیص داد آن که به او مهربان بود و نوازشش می‌نمود در آنجا بوده، آنگاه آتش را کشف نمود و آن را اشرف جسمها یافت و از آن برای غذا استفاده نمود، قلب حیوان دیگر را تشریح نمود و هوای گرم مانند آتش در آن یافت، دریافت که ساکن قلب مثل آن بوده یک یک اعضای بدن خود و اجسام جامد و نباتات و حیوانات را دقت نمود خاصیت هر چیز و امتیاز و اشتراک آنها را دریافت. علاوه بر جسمیت، چیزی را یافت که متصرف در جسم است و از آن تعبیر به «نفس» یا «روح» می‌شود.

چون در کوچک و بزرگ موجودات دقت نمود، همه را در حال تکوین و حدوث و تغییر و فنا یافت و همه را خاضع برای قوانین و نظمی نگریست، از این دقت و مطالعه، با فطرت زنده و عقل بیداری که داشت به همین جهت نامش حی بن یقظان بود دانست که عقل مدبّر و دست حکیمی در موجودات بکار است و همه به او محتاجند. هنگام غروب و طلوع آفتاب و ماه و ستارگان در وضع و نظم آنها فکر می‌نمود، هر چه بیشتر تأمل می‌کرد، وجود مبدأ و گرداننده آنها را ظاهرتر می‌دید. در هر موجودی که جمال و کمال و قدرت و حکمتی می‌دید، آن را از فیض و تجلی آن حکیم مختار مشاهده می‌نمود. پس از هر چه و هر چیز کاملتر و عالیتر است. او محض کمال و تمام و قدرت و علم است و همه چیز فانی و ذات او باقی است. پس از آن متوجه شد که آنچه به وسیله آن مبدأ کمال و هستی را درک نموده چیست؟ یک یک حواس ظاهر و باطن خود را بررسی نمود و مسلم شد که آنها محدودند و جز اجسام و محسوسات را نمی‌توانند درک نمود و آنچه به آن حقیقت غیر جسمانی ثابت را درک نموده، باید آن خود غیر جسمانی و غیر محدود باشد و چون هر چیزی را به ادراک مخصوصی درک می‌نماید و ادراک مبدأ غیر متناهی به وسیله ادراک مخصوص جسمانی نیست. پس ذات خود را شناخت که همان است و مانند خداوند جسم و جسمانی نیست. پس دست فنا به آن راه ندارد و به وسیله تجربه در حواس، این حقیقت را کشف نمود که هر چه ادراک شده از جهت کمال و جمال برتر باشد، لذت ادراک بیشتر و درد و الم محرومیت شدیدتر است، پس بالاترین لذات ادراک ذات و صفات حق است و سخت‌ترین رنجها محرومیت از این ادراک می‌باشد و آنچه او را از این ادراک و مشاهده باز می‌دارد، حوائج طبیعی؛ از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و مانند اینهاست، هر چه او را از مشاهده حق باز می‌داشت و از حال توجه کامل منصرف می‌کرد موجب ناراحتی و عذاب او می‌شد از این جهت خود را از دیگر جانوران ممتاز دید و شباهت خود را به اجسام نورانی آسمانی بیشتر تشخیص داد. چه، نگریست که موجودات آسمان و ستارگان پیوسته در حرکتند و با روش معین در سیرند، و از عمل و سیر خود غافل نیستند. پس مستغرق مشاهده حَقّند.

چون خود را شبیه‌ترین موجودات به مخلوقات آسمانی دید واجب دانست که هر چه بیشتر شباهت خود را به آنها کامل نماید، چنانکه به حسب سِرّ ذات، شبیه است به واجب‌الوجود مطلق و باید از صفاتی که او از آن پاک است خود را پاک نماید و آنچه صفات کمال که او دارد، خود را به آن بیاراید، و اراده او را اجرا نماید و به حکم او تن دهد و یکسره تسلیم او شود. پس در خود

شباهتی به حیوانات دید و شباهتی به موجودات علوی و شباهتی به واجب‌الوجود. از جهت شباهت به حیوانات، باید وضع وحد غذای خود را بقدر ضرورت معین نماید تا از کمالات خود باز نماند. از جهت شباهت به آسمانی‌ها، باید مثل آنان غرق مشاهده حق باشد، و پاک و درخشان گردد و مثل آنان گرد خود یا چیزی بگردد و مانند آنان به مادون کمک نماید. اما از جهت شباهت بذات مقدس باری ... تا آخر داستان.

ص: ۲۰

مانع را برطرف نماید.

ابراهیم بیدار و هوشیار (حی بن یقظان) پس از آن که ستارگان و سراسر جهان را مسخر اراده حق و درخشان و در مدارات خود چرخان دید که همه تسلیم حق و کمک کار خلقند، می‌کوشید که هر چه بیشتر مانند آنان تسلیم او شود و در مداری طواف نماید، سر تا پا نظیف و پاک باشد، چنانکه نظافت عمومی بدن، سنت ابراهیم است و مانع‌های فکری و عقلی را از سر راه کمال خلق بردارد، بت‌ها را از میان ببرد، از غریب و درمانده دستگیری کند و مهمان‌نوازی و مهربانی را سنت جاری قرار دهد.

ابراهیم خانه‌ای برپا می‌سازد که هنگام ساختن و پس از تکمیل و طواف بر آن و انجام مناسک آن، مدارج کمال تسلیم و اسلام به آخر رساند؛ زیرا نمایاندن خداوند مناسک را و تعبد ابراهیم برای انجام آن، تکمیل همان حقیقت اسلام است که هر دو پس از کلمه «رتنا» در یک دعا واقع شده و از این آیه معلوم می‌شود: جمله مناسک با خصوصیات آن، برای ابراهیم هم تعبدی بوده و خود حق تعیین و تشخیص آن را نداشته تا درباره او هم مثل دیگران تعبد و تسلیم محض باشد و از خداوند اشاره باشد و از ابراهیم فرمانبری و بسر دویدن. بالاترین علت و آخرین نتیجه اعمال تعبدی همین است که مکلف آن را برای فرمانبری محض عمل نماید تا یکسره مطیع و تسلیم شود و روح فرمانبری در او محکم شود و اسلام سراپای او را فرا گیرد. به همین جهت عموم عبادات، برای عوام تعبد محض است؛ یعنی از اسرار و نتایج آن بی‌خبرند و خواص هم اندکی از بسیار می‌دانند و در عین حال فلسفه و نتیجه‌ای که تشخیص می‌دهند، هنگام عمل نباید مورد توجه باشد و باید نیت و عمل و روح و جسم یکسره تسلیم فرمان و مسخر او باشد و اگر در عبادت گوشه‌ای از نظر و توجه به غیر فرمانبری باشد و از آن سود و نفعی جوید، تعبد نخواهد بود و عمل حقیقت خود را از دست می‌دهد و باطل است، به این جهت، همه اسرار عبادات بر همه مجهول است، جز اندکی برای دسته‌ای آن هم خارج از توجه و نظر، این فقط برای آن است که مکلف از راه تعبد به کمال اسلام برسد و اسلام بسیط فکری و عقلی (متافیزیکی) در مجرای عمل وارد شود و عقل و خیال وهم و اعصاب و عضلات، در نتیجه، جمله اعمال را مسخر اراده فوق گرداند و مانند عموم نیروهایی در باطن موجودات است، در مجرای عمل و حرکت وارد شود و به صورت «فیزیک» درآید، چون اراده

ص: ۲۱

و فرمان حق مانند سپاهیان مقدمه، بر همه قوا تسلط یافتند پس از آن رحمت و لطف حق می‌آید و بار تکلیف و مشقت تعبد آسان می‌شود و از تحت تأثیر جاذبه‌های شهوات و کشش طبیعت بیرون می‌رود و جاذبه حق یکسره او را می‌گیرد، این همان توبه از جانب خداست که از جانب او متعدی به «علی» می‌باشد؛ یعنی فرا گرفتن و تسلط یافتن، و توبه از طرف بنده به «الی» متعدی می‌شود و مقصود برگشتن و رو به سوی او نمودن و قرب او را طلبیدن است.

هر چه فرمانبری و تعبد بیشتر شود، درجات قرب افزون می‌گردد و به حسب درجات قرب، قدرت کشش و جاذبه از طرف حق «به حسب قانون جاذبه عمومی» افزایش می‌یابد و چون تائب از محیط جاذبه مخالف، یکسره خارج شد، لطف و عنایت پروردگار سراپای او را فرا می‌گیرد و به سوی خودش می‌رباید و غرق انوار وجودش می‌نماید. «و تب علینا انک انت الثواب الرحیم».

به تماشای رخسار ذره صفات رقص کنان تا به سرچشمه خورشید درخشان بروم

آخرین نظر ابراهیم هنگام بنای بیت، به آینده و دوره تکمیلی مؤسسه است، از این نظر چشمی به لطف و توجه خدا دارد، چشمی به نتیجه و آینده بنا، با زبان تضرع و دعا و دلی پر از امید می‌گوید:

«ربنا و ابعث فیهم ...»

پروردگارا! از میان ذریه مسلم و محیط مستعد بذر اسلام، پیمبری برانگیز که معلم نهایی و تکمیل کننده این اساس باشد تا بذر افشاندن ما را به ثمر رساند و پایه‌های محکم تربیت خلق را در اطراف پایه‌های معنوی همین بنا بنیان گذارد و آن را به هر سو بگستراند و از اینجا پایه تربیت عمومی را شروع نماید:

«یتلوا علیهم آیاتک ...»

آیات تو را که همان آیات کون و شعاع‌های وجود تو است بر افکار و عقول تلاوت نماید تا نخست مردمی که مورد نظرند، از محدودیت و جمود و محکومیت آثار محیط و تقلید گذشتگان خارج گردانند و به محیط باز و غیر محدود آیات خدا و جهان بینی وارد گردانند و مستعد دریافت کتاب و حکمتشان سازد.

«و یعلمهم الکتاب و الحکمه ...»

ص: ۲۲

آنگاه به آنان «کتاب»؛ یعنی اسرار و رموز قوانین با احساس مسؤولیت و «حکمت»؛ عقاید و آرای محکم بیاموزد. و «یزکیهم»؛ تزکیه به معنای تطهیر و تنمیه (هر دو) استعمال شده؛ یعنی نفوس را از رذائل که موجب رکود و بی‌رشدی است پاک گرداند، تا رو به رشد و کمال روند، و در افراد و اجتماعات آنها صفات عزت و حکمت ظاهر شود، تا این دو نام و صفت پروردگار، حکومت نماید و حکومت اوهام و شهوات از میان برود، (انک انت العزیز الحکیم).

درخواستهای مخلصانه ابراهیم خلیل در حال ساختمان خانه که هر قسمت آن با کلمه «ربنا» شروع شده و از سوز دل و رحمت به خلق بود، مورد اجابت خدای رحمان واقع شد و آنها را از جهت خلوص ابراهیم و به مقتضای حکمت و رحمت به خلق پذیرفت؛ نخست آن که این خانه را با احترام و شرافت مخصوص حفظ نمود و به آن صورت بقا بخشید با آن که عوامل انهدام و فنا که برای عموم بناها و تأسیسات جهان است، برای این خانه شدیدتر و بیشتر فراهم بود، از داخل عصیبت اکثریت عرب و یهود با بقای آن موافق نبود، افتخارداران و پاسداران این خانه، فقط قبیله عدنان که اولاد اسماعیل و واردین جزیره‌اند بودند، این خانه وسیله تمرکز و افتخار و سیادت معنوی و حکومت ظاهری آنها بر دیگران گردید و عصیبت شدید عرب هم درباره افتخارات و امتیازات امر پوشیده نیست. پس اگر نفوذ معنوی و قدرت روحی این خانه نبود در همان اوائل تأسیس آن را نابود می‌ساختند.

یهود که صاحبان نفوذ مادی در جزیره بودند، چون از اولاد اسحاقند و خود را وارث پیامبران بنی‌اسرائیل و مرکزیت خود را در بیت‌المقدس می‌دانند نیز، با بقای این بنای ابراهیم و فرزندش اسماعیل موافق نبودند.

از خارج جزیره دولتهای بزرگ روم و ایران با تمرکز عرب که فاصل میان این دو دولت بودند، موافق نبودند، و هر یک می‌خواستند عرب را تحت سیطره و نفوذ خود درآورند. دول مسیحی مجاور که تحت‌الحمایه روم بودند عرب را از جنبه سیاسی و مذهبی به سوی خود می‌کشاندند و می‌خواستند آنها را تابع کنائس خود نمایند، چنانکه شام را مسخر نمودند و اعراب آنجا را بدین مسیح درآوردند، پادشاه حبشه و یمن برای خراب نمودن کعبه، با فیلهای جنگی لشکر کشی نمود و با یک پیش‌آمد اعجاز‌آمیز سپاهش از میان رفت و صدای شکست و نابودی

ص: ۲۳

سپاهش به همه جا پیچید و این داستان روز و مبدأ تاریخی عرب شد و سوره فیل درباره همین واقعه نازل گردید و عرب مشرک و مبارز با قرآن، آن را تکذیب نمود.

دولت شاهنشاهی ایران هم برای از میان بردن مرکزیت عرب می کوشید و برای مقابله با روم می خواست که جزیره تحت نفوذ او باشد. از یکطرف دولتهای کوچک عربی عراقی و سواحل خلیج (فارس) را تقویت می نمود تا عرب را در برابر آیین و رسوم ایران خاضع گرداند. از طرف دیگر، چون حکومت‌های مسیحی عرب طرفدار روم بودند، یهودیان یمن و جزیره را پشتیبانی می نمود، در نتیجه هیچ یک از دولتهای بزرگ با مرکزیت و استقلال داخلی عرب که بیشتر به وسیله خانه کعبه بود، موافق نبودند ولی در میان این عوامل و حوادث، ساختمان آن باقی ماند و پس از گذشتن قریب چهارهزار سال از تأسیس آن، مقام و موقعیتش رو به افزایش است و از قسمت‌های مختلف جهان چندین میلیون مردم گوناگون شبانه‌روز به سوی آن روی می آورند و هیچگاه اطراف آن از زائر و طواف کننده خالی نمانده تا آنجا که آداب و مناسک آن، که جزء دعای ابراهیم است؛ مانند طواف و احترام و امنیت بیت، در این مدت باقی ماند و اعراب خونخوار و جنگجو همیشه در حریم آن و در ماههای حرام خود را محدود می نمودند و دست تعدی به دشمنان سخت یکدیگر نمی گشودند، گر چه خانه را با بتهای میراثی ملل دیگر آلوده ساختند و در مناسک و آداب آن آثار عصیبت و قبیلگی را راه دادند ولی همیشه خانه را از هر چه محترمتر می دانستند و بتهای را وسیله تقرب به صاحب خانه می پنداشتند و اصول مناسک را همیشه عمل می نمودند و بر پیکر بعضی از بتهای لباس احرام پوشانده بودند. می گویند: بت عظیم الجثه‌ای که «وَدَّ» نام داشته، لباس احرام در برش بوده.

چنانکه همین لباس احرام در پیکر مجسمه‌های خدایان مصر و چین و هند؛ مانند «کنفسیوس و لاوتز» دیده شده، بعضی از تاریخ‌شناسان حدث می زنند که از آداب احرام و مناسک ابراهیم خلیل گرفته شده، چنانکه درباره طواف صائبین و یونانیان همین حدث را می زنند. از طرف دیگر، تاریخ بیت المقدس را که می نگریم، با آن که مرکزیت سیاسی و دینی یهود را داشت چندین بار به دست خودی و بیگانه ویران و هتک حرمت گردید، چنانکه به دست بنی عثلیا یکی از اسباط یهود ویران شد و «احاز» پادشاه یهودا آن را ملوث و هتک نمود و به دست بخت‌النصر بابلی و طیطوس رومی بنیان آن ویران گردید و سالها به همین حال بود. از آنچه

ص: ۲۴

گفته شد اجابت دومین دعای ابراهیم هم معلوم گردید که گفت: «ما را دو مسلم و شاخص اسلام قرار ده و از ذریه ما پیوسته، مردم مسلمی باشند که مانند اختران درخشان، در دنیای تاریک محور اراده حق بگردند و تسلیم او باشند و مناسک ما را به ما نشان ده.»

آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهایی تأسیس خانه، در بعثت پیامبر گرامی اسلام -ص- و نهضت مقدس او ظاهر و محقق گردید، خود می‌فرمود: «انا دعوة ابي ابراهيم و بشاره عيسى» معلم دوره نهایی و تابنده آیات، حق پایه گذار کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس، از کنار خانه توحید و در میان ذریه ابراهیم برانگیخته شد، به هر جا دعوت او رسید، از روی همان سازمان نخست، بنایی به نام مسجد برپا شد که در فاصله‌های شبانه‌روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب باید مردمان مستعدی با نظم و حدود مخصوص، در آن به صف، رو به مؤسسه نخستین بایستند، به وسیله تلاوت آیات وحی، ارواح و نفوس از کدورتها و تقالید محدود کننده و رذائل پاک می‌شد و بحسب استعدادهای مختلف حکمت عالی جهان و حقایق ثابت وجود در آن منعکس می‌گردید و عقاید محکم و ایمان راسخ در نفوس جای می‌گرفت، و درهای فهم حقایق و قوانین و اجتهاد به روی عموم گشوده می‌شد، چنانکه از مسجد ساده مدینه که نمونه اول خانه ابراهیم بود، در مدت هشت سال رشیدترین مردم برخاستند. گفته‌ها و اعمال و رفتارشان شاهد است که در فهم اسرار جهان و آنچه مربوط به سعادت انسان است و در تشخیص حدود و ریشه قوانین و مسؤولیت در برابر آن و رموز سیاست و روح نظامی‌گری از مکتبهای هزار ساله فلسفی و تربیتی دنیا گذرانند. سخنانی از آنان مانده که اهل فکر و تحقیق آنها را مورد شرح و تفسیر قرار می‌دهند، با روح نظامی‌گری، سپاهیان ورزیده روم و ایران را درهم شکستند و با روح عدالت و سیاست الهی و فکر قانون فهمی، بر سیاستها و اجتماعات دنیا فاتح شدند. جهانی را فتح کردند و با عالی‌ترین صورتی نگاه داشتند. روی خرابه‌های تمدن قدیم ایران و روم تمدن نوین برپا ساختند. کاخهای سودپرستی و استعباد و استثمار خلق را ویران نمودند و بجای آن، مساجد بندگی خدا و آزادمنشی برپا ساختند، در هر مسجدی پس از نماز و تقویت بنیه تقوا حوزه‌ها و حلقه‌های درس و بحث تشکیل می‌شد و پهلوی هر مسجد، مدرسه ساختند و هزاران طالب علم و محصل در فنون مختلف رفت و آمد می‌نمودند. علوم دنیا را گرفتند و آن را در لابراتوار اذهان پاک خود تجزیه و تحلیل نمودند و با



ص: ۲۵

صورت کاملتر و محکمتری به دنیا رساندند. آن عقاید ایمانی و آرای سیاسی و اخلاقی محکم، منشأ پدید آمدن اجتماعات محکم و پیوسته گردید که با رشته‌های ایمان و محبت، قلوب باهم پیوسته شد و از جهت رفت و آمد در مسجد و پهلوی هم در یک صف قرار گرفتن، فاصله‌ها و امتیازات ظاهری از میان رفت. این حکمت و استحکام، در بناها و صنایع آنها نیز ظاهر شد که مورد تعجب هوشمندان جهان امروز است، این امواج علم و حکمت که از خانه ابراهیم و میان ذریه او و از غار حرا به کلمات «اقرأ»، «علم» و «قلم» شروع شد طولی نکشید که هزارها مجامع خواندن و مدارس تعلیم و تألیف، از سرحدات چین و بلخ و بخارا و ایران و عربستان و اسپانیا تا سرحدات اروپای مرکزی بر پا شد ولی در اروپا جز چند مدرسه محدود و چند با سواد انگشت‌شمار وجود نداشت و از علم و تمدن و بهداشت خبری نبود.

درباره چگونگی سیر و تکامل علوم و تمدن اسلامی و نفوذ آن در اروپا و مبادی نهضت اروپا، مدارک و کتب زیادی از خودی و بیگانه نوشته شده. (۱) خلاصه آنچه در جهان امروز، از عقاید محکم و آرای صحیح و علوم و صنایع و اخلاق نیک و فضائل انسانی وجود دارد، منشأ اساسی و مبدأ تحقیقی آن، بعثت پیامبر اکرم است که افکار را از جمود به حرکت آورد و سرچشمه‌های ابتکار و نظر را باز نمود و ریشه‌های علوم صحیح را از منابع ایمان آبیاری کرد، و راستی پیامبران را ثابت داشت و پایه دعوت آنها را استوار ساخت و آغاز و انجام جهان و سر وجود انسان را آشکار نمود؛ تا اینجا در پرتو آیات قرآن حکیم، تا حدی با اساس و بنیان و نتایج و مقاصد خانه خدا آشنا شدیم و رموز و ترکیب سنگ و گل و ساختمان آن را در شعاع آیات وحی، تجزیه و تحلیل نمودیم، اینک در نظر روشن‌بینان، این خانه، قبه نورانی است که اشعه هدایت خلق و اراده حق از آن می‌درخشد.

حدیثی هم درباره اساس و اسرار این خانه ذکر می‌نماییم آنگاه با توفیق خداوند باهم آماده حرکت می‌شویم، خصوصیت حدیث مورد نظر این است که خانه خدا را از دو نظر مختلف نشان می‌دهد؛ نخست از نظر یک فرد ملحد مادی منحرف، آنگاه از نظر حق‌بین و چشم نافذ یک شخصیت بصیر الهی و حکیم نفسانی.

در کافی و دیگر کتب معتبر به سلسله روایت خود از عیسی بن یونس نقل می‌نماید که گوید:

۱- چندی پیش جناب آقای دکتر شیخ، استاد دانشگاه در انجمن اسلامی دانشجویان تحت عنوان «نهضت علمی اسلام و انتشار آن در جهان» سخنرانی جامعی نمودند که در آن، سیر و تکامل علوم و فنون و پیشرفت آن و وضع جهان اسلام و اروپا را با مدارک و نام اشخاص شرح دادند، امید است مستقلاً چاپ شود.

ص: ۲۶

«کان ابن ابی العوجاء من تلامذة الحسن البصری فانحرف عن التوحید، فقیل له:

ترکت مذهب صاحبک و دخلت فیما لا أصل له و لا حقیقه، فقال: انّ صاحبی کان مخلطاً کان یقول طوراً بالقدر و طوراً بالجبر و ما أعلمه اعتقد مذهباً دام علیه.»

«ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری بود. پس، از توحید منحرف شد. به وی گفته شد: مذهب رفیق خود را ترک کردی و وارد چیزی شدی که پایه و حقیقتی ندارد؟ گفت: رفیق من فکرش مشوّش بود، گاهی از «قَدَر» طرفداری می نمود گاه از «جبر» (قضا)، من از او عقیده مستقیمی که بر آن بایستد ندیدم.»

نام ابن ابی العوجاء، عبدالکریم بوده. شاید پس از انحراف و کج فکری، به وی ابن ابی العوجاء گفته شده، چنانکه از جوابش معلوم می شود علت انحراف و الحادش تعلیمات درهم و برهم و متناقض حسن بصری بوده، چنانکه پیوسته بی دینی و الحاد معلول اینگونه علل است؛ زیرا به طبیعت و فطرت اولی کسی بی دین نیست، چنانکه صحت و سلامتی جسمی، طبیعت اول هر موجود زنده ایست و به طبیعت اولی، کسی بیمار نیست. بیماری از عوارضی است که به علل خارج پیش می آید، پس چون بیماری و انحراف مزاجی بر طبیعت زنده ای عارض شد، جای پرسش است که چرا عارض شده و باید در جواب این پرسش از علل آن جستجو نمود. پرسش از علت و پیش آمدن کلمه چرا؟ در چیزهایی است که بر خلاف طبیعت و ساختمان هر موجودی است؛ مثلاً هیچگاه پرسیده نمی شد که چرا آب رو به نشیب می رود.

درخت نمو می نماید. آفتاب می درخشد. آتش می سوزاند. حیوان نفس می کشد. مزاج شخص، سالم است. این کس دین دارد. راست می گوید. تولید می نماید و به اولاد خود محبت دارد، ولی عکس این مطالب جای پرسش از علت و پیش آمدن کلمه «چرا» است، پس بی دینی و الحاد، مثل عموم انحراف های جسمی و اخلاقی، از عوارضی است که در نفوس مستعدی به واسطه عللی پیش می آید؛ یکی از آن علل، تعالیم پیچیده و گیج کننده ای است که فطرت را از تشخیص صحیح بازدارد. دیگر، اوهام و خرافاتی است که رنگ دین گیرد. دیگر، فشارها و ظلمهایی است که در زیر سپر دین بر مردم وارد شود. اینگونه تحمیلات فکری و جسمی به نام دین، موجب عکس العمل انحرافی می شود که به صورت نفی و انکار درمی آید و با روح عصبانیت و انقلاب همراه است. این بیمار روحی می کوشد که منفیات و انکار را به صورت

ص: ۲۷

برهان و منطق و آمیخته با تمسخر و دشنام به دیگران تلقین نماید. این بیماری کم و بیش به حسب شدت و ضعف عوامل، در میان مردم بوده است و امروز در اثر وضع قرون وسطی و فشارها و محدودیت‌های فکری و ظلمها و اوهامی که به نام دین در طول تاریخ مسیحیت بوده است، متشکل شده و مکتبی انقلابی و بی‌هدف ایجاد نموده، در تمام نوشته‌ها و گفته‌های آنان از هر چه ظاهرتر عصبانیت و نارضایتی و بدبینی و بداندیشی و انکار محض است، کتابهایی که برای اثبات انکار و نفی ماورا نوشته‌اند، اجمالاً دو بخش است؛ یک بخش مطالبی راجع به اصول مادی و تأثیرات و آثار ماده و نیرو و اطوار آن است که از نتیجه اکتشافات و تجربیات دانشمندان گرفته‌اند و هیچگونه ربطی با مدّعی انکاری آنان ندارد؛ زیرا سراسر این مباحث، مطالب فیزیکی و اثباتی است؛ بخش دیگر مطالب و نوشته‌های آنان نفی و انکار ماورا یا به اصطلاح «متافیزیک» است. در این قسمت مباحث خود، جز بی‌علمی و انکار نتیجه‌ای نمی‌گیرند، و به اصطلاح دلیلی برای انکار خود ندارند و از روی غلطاندازی و اشتباه‌کاری نام این مطالب برهان‌نما و فرمولهای ناقص خود را منطق می‌گذارند؛ زیرا که منطق درباره مطالب علمی و اثباتی است نه انکاری و بی‌علمی، پس اگر به فرض برهان و منطق اثباتی برای متافیزیک نباشد، مادیین باید متوقف شوند، نه اصرار بر انکار داشته باشند، چون نفی دلیل، دلیل بر نفی نیست.

ولی چون بیچاره دچار یک نوع انحراف و بیماری است تصمیم دارد که بر انکار خود پایدار باشد و لجبازی می‌کند. اصطلاح و فرمول می‌بافد. لغت می‌سازد و بر خلاف منطق فطری و اصل دیالکتیک (طریق گفتگو) نادانسته را غیر واقع می‌پندارد. میکروب مادی‌گری و الحاد در محیط مشوش دینی و اختلافات و جدال‌های علمی یونان از مغز ذیقراطیس و اپیکور بطور فرضیه ظاهر شد، ناراضیان و محرومان آن را جدی گرفته و مسلکی پنداشتند، ظهور فلسفه ریشه‌دار و فطری؛ مانند سقراط و افلاطون و نهضت اصلاحی آنان، این میکروب را از فعالیت بازداشت و به حال کمون قرار گرفت. در هر جامعه و ملتی که دین به صورت اوهام و سپر شهوات گردید و حکومت‌ها از این سلاح فطری بشری خواستند در راه ظلم و سلب آزادی حق مردم استفاده کنند، این بیماری شایع می‌شود و این میکروب از حال کمون در نفوس مستعد ظاهر می‌گردد و مانند قیچی رشته‌های ارتباط مادی

ص: ۲۸

و معنوی جامعه را قطع می‌نماید. پیش از ظهور اسلام قیام مزدک و مانی در ایران در چنین شرایطی بوده است. سید جمال الدین می‌گوید: در میان هر ملتی که این مسلک ظاهر شد، رشته روابط اجتماعی را گسیخت و فضائل را از میان برد و وحدت آن ملت را متلاشی نمود و در پایان رو به فنا و انقراض رفتند.

پس از ظهور اسلام و پیشرفت تعالیم فطری و روشن قرآن و روش فاضلانه و عادلانه مسلمانان و قدرت منطق علمای اسلام، مجالی برای ظهور میکروبها و بذرهاى الحاد که در ایران و بعضی ناحیه‌های دیگر وجود داشت باقی نماند، ولی آنگاه که خلافت به صورت سلطنت درآمد و مردمی مانند بنی امیه زیر سپر دین تمام مبانی دین را پایمان کردند و حقوق ملل مسلمان و آزادی بندگان خدا را از میان بردند و رنگ خدایی اسلام و تساوی حقوق مسلمانان را فراموش نموده و رنگ‌های نژادی و عصبیت عربی را زنده کردند، از طرف دیگر بجای تعالیم روشن و فطری قرآن، فلسفه گیج‌کننده یونان و مباحث کلامی اختیار و تفویض و جبر و قدر و سخنان معتزلی و اشعری به میان آمد. در چنین محیطی میکروبهای نیم‌مرده مادی‌گری در مزاج ناراضیان گیج و منحرفی مانند ابن ابی‌العوجاء و ابن مقفع و حماد بن عجر و بشار بن برد و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد و صالح بن عبدالقدوس، جان گرفت. بیشتر اینها ایرانیان زجر دیده بودند که نه از تعالیم عالی اسلام بهره‌مند و نه از محیط راضی بودند و تعصب ملی و نژادی نیز در عصبانیت آنها می‌افزود، به این جهت برای ایجاد تشویش و آلوده نمودن افکار و عقاید مسلمانان، گاه در مجامع سرّی، خود فرمول و دلیل می‌ساختند. گاه برای مسخره نمودن و انتقاد از مطالب دینی، عبارات بلیغ می‌بافتند، گاه برای ایجاد اضطراب حدیث‌های دروغ و بی‌پایه جعل می‌نمودند. وقتی که والی کوفه محمد بن سلیمان، ابن ابی‌العوجاء را به امر خلیفه وقت منصور دستگیر نمود و خواست او را به دار آویزد، گفت: شما من را می‌کشید، من هم کار خود را کرده چهار هزار حدیث دروغ ساخته‌ام و آنها را در میان روایات شما گنجانده‌ام.

وقدم مکة تمرداً و انکاراً علی من حج و کان یکره العلماء مجالسته و مسائلته لخبث لسانه و فساد ضمیره، فأتی أبا عبدالله- علیه‌السلام- فجلس الیه فی جماعة من نظرائه، فقال: یا أبا عبدالله ان المجالس أمانات و لا بد لکل من به سعال ان یسعل،

ص: ۲۹

افتأذن لی فی الکلام؟ فقال: تکلم، فقال: الی کم تدوسون هذا البیدر، و تلوذون بهذا الحجر، و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطوب و المدر و تهرولون حوله هرولۃ البعیر اذا نفر، ان من فکر فی هذا و قدر علم ان هذا فعل أَسْسُهُ غیر حکیم و لا ذی نظر، فقل فانک رأس هذا الامر و سنامه و ابوک اسه و تمامه.»

«ابن ابی العوجاء به مکه رفت تا ترمذ و الحاد خود را آشکار گردانند و بر کسانی که به حج آمده‌اند انکار نماید، چون مردی گستاخ و بد زبان و دارای نیت فاسد بود، علما نشست و برخاست و سؤال و جواب با او را دوست نمی‌داشتند، در میان جماعتی از همفکران خود حضور ابو عبدالله حضرت صادق - سلام الله علیه - آمده نشست، گفت: ای ابا عبدالله، مجالس امانت است و هر کس در سینه سرفه‌ای دارد ناچار باید سرفه کند، آیا اجازه سخن به من می‌دهی؟ حضرت فرمود: بگو، گفت: آخر تا چند این خرمن را زیر پای خود می‌کوبید و به این سنگ پناه می‌برید و این خانه‌ای را که با آجر و سنگ برپا شده می‌پرستید و مانند شتران رمیده، گرد آن هروله می‌کنید، براستی کسی که در این فکر کند و بیانیشد، می‌داند که این کار را کسی تأسیس نموده که نه حکیم بوده و نه صاحب نظر، حال جواب گو. چه، تو سیر و کوهان بلند این اساسی و پدر تو بنیادگذار و تمام و کمال آن بوده است.»

پاسبانی علمای اسلام نسبت به عقاید مسلمانان و مراقبت از سرحدّات فکری آنان، مجالی برای ظهور و انتشار منویات؛ مانند ابن ابی‌العوجاء نمی‌داد. اینها موسم و محیط مکه را که محل امنیت و اجتماع است برای نشر سموم خود مقتضی دیدند و بدانجا رفتند تا در لباس احرام، به گفته خود سرفه کنند و نفس بکشند. حضرت صادق - سلام الله علیه - آن سال در مکه بودند. بزرگواری و آزادمنشی و قدرت روحی آن حضرت به آنها اجازه می‌داد که در حضور آن حضرت سخن گویند. سخن گفتن با آن حضرت برای شهرت آنان و شیوع مطالبشان مؤثر بود و نیز مصونیتی که در محضر آن حضرت داشتند، در جای دیگر برایشان فراهم نبود و اگر هم در اندیشه برخورد حقیقت و معالجه بیماری خود بودند، طیب حاذق و منطق حقی شایسته‌تر از آن حضرت نمی‌شناختند. از این که در آغاز سخن گفتند: «مجالس مرهون امانت و امنیت است و اجازه سرفه دهید»، معلوم می‌شود در هیچ جا امنیت نداشتند و شکوک و مطالب مبهم که اثر تعالیم پیچیده و نقص قدرت تشخیص و فکر است و موجب کج‌بینی و بداندیشی است؛ مانند خلط در سینه ابن ابی‌العوجاء مانده و جرأت سرفه نداشت، به این

ص: ۳۰

جهت دچار فشار و ناراحتی بود. پس از اجاره، مانند ماده‌ای که منفجر شود سخنان آلوده به دشنام و کج‌فهمی و بدبینی خود را نسبت به مسلمانان در اعمال حج اظهار نموده و مانند عموم ماده‌پرستان متحیر که با یاد گرفتن چند لغت و فرمول سرمستند و به نظر حقارت و سفاهت به مردمان با ایمان می‌نگرند، این سنبل مادی‌گری و روشنفکر زمان خود در آغاز سخن مسلمانان طواف کننده را به حیوانات چشم بسته‌ای که دور خرمن می‌گردند تشبیه نمود، و طواف را به خرمن کوفتن، و عبادت خدا را عبادت خانه و پناهندگی به سنگ می‌پنداشت. در پایان، سخنش را نسبت به جمله اعمال حج یا جمله دین خلاصه کرده، گفت:

این اساس خردمندانه و اثر فکر صاحب نظری نمی‌توان باشد. چون سرفه خود را پایان داد، در حالی که امام- علیه‌السلام- گوش می‌داد و همراهان امام هم به احترام آن حضرت به وی آزادی داده بودند، اندکی راحت شد یا اخلاط فکری و مواد چرک شکوک را که آمیخته با دشنام و کج‌بینی و کینه‌توزی بود، بیرون ریخت، چون هیجان و عصبانیتش اندکی فرو نشست، کمی بخود آمد، شاید این ظواهر حقیقتی دربرداشته باشد؟ شاید فهم و ادراک من از فهم اسرار آن کوتاه باشد، آیا میان این توده‌های فراوان که همه مثل من آفریده شده‌اند، من بیش از دیگران می‌فهمم! در اینجا متوجه شد که در محضر شخصیت بزرگی است، به کوچکی و ضعف فکری خود اندکی پی برد و گفت: سخن من تمام شد اینک تو بگو. چه، تو سر این اساس و کوهان آنی و پدر تو مؤسس و کمال آن است، چون کوهان شتر بالاترین قرارگاه و محل چشم‌انداز سوار است. بدین جهت بزرگ و مدیر جمعیت را سنام می‌گویند، می‌شود از این جهت باشد که کوهان مانند دنبه گوسفند ماده غذایی ذخیره است؛ یعنی تو هم سر و مغز متفکر و هم کوهان و غذای ذخیره و قوه بقای اساس اسلامی و وارث پدرانی می‌باشی که طرح این اساس را ریخته‌اند. پس تو به نیت و مقصود آنها بیش از دیگران آگاهی.

این بود اساس حج از دریچه چشم یک فرد منحرف ملحد، حال از نظر یک مرد الهی و حکیم نفسانی بنگر:

فقال أبو عبد الله - عليه السلام -: «انَّ من أضلَّ الله و أعمى قلبه استوخم الحق فلم يستعذبه و صار الشيطان وليه و ربه يورده مناهل الهلكة ثم لا يصدره. و هذا بيت استعبد الله به خلقه ليختبر طاعتهم في اتيانه فحثهم على تعظيمه و زيارته و جعله محل انبيائه

ص: ۳۱

و قبله للمصلین الیه فهو شعبه من رضوانه و طریق یؤدی الی غفرانه منصوب علی استواء الکمال، و مجمع العظمه و الجلال، خلقه الله قبل دحو الأرض بألفی عام، فأحق من اطیع فیما امر، و انتهی عما نهی عنه و زجر، الله المنشی للأرواح و الصور.»

در جواب او ابو عبدالله-ع- فرمود: «براستی کسی که خداوند او را گمراه نماید و چشم دلش را کور گرداند، حق در مزاج وی ثقیل افتد. (تخمه شود) و گوارا نیاید، شیطان ولی و رب او گردد، او را چون شتر تشنه به موارد و سراسیب هلاکت وارد نماید و سپس بیرونش نیاورد و همچنان به حال خودش گذارد.

این خانه‌ای است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را به بندگی خوانده تا فرمانبری آنان را در آمدن به سوی آن، بیازماید و بندگان را در تعظیم و زیارت آن ترغیب نموده و آنجا را محل پیامبران و قبله نمازگزاران به سوی خود قرار داده، پس این خانه شعبه‌ای از رضوان و راه رساننده به غفران خدا است، بر عالیترین حد استقرار و استوای کمال نصب شده و مرکز اجتماع عظمت و جلال است. خداوند آن را دو هزار سال پیش از دحو الارض آفریده، پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش اطاعت و از نواهیش خودداری گردد، خداوند پدید آورنده ارواح و صور است.»

حکیم نفوس، امام صادق-ع- مانند طیبی که در حرکت نبض و ضربان قلب و علائم دیگر بیمار دقت نماید، به سخنان ابن ابی العوجاء دقت نمود در آهنگ و جمله‌بندی و تعبیرات و مفهوم مجموع کلمات او آثار انحراف روحی و اضطراب درون را می‌خواند، نخست بطور کلی مراحل بیماری و انحراف روحی و دوره نهایی آن را اعلام فرمود، تا شاید بیمار مغرور متوجه بیماری و مراحل آن بشود و خود را در معرض علاج آرد.

فرمود: پیش از آن که به اسرار این خانه و اشارات آن آگاهت نمایم، این را بدان که مردمی را خداوند بواسطه سوء نیت و انحراف‌های اختیاری رو به گمراهی می‌برد؛ مانند کسی که به وسیله خوردن غذایی نامناسب دستگاه هضم و دفاع بدن را مختل و ضعیف نماید و خود را در محیط بیماری درآورد، این مقدمات با اختیار شخصی است ولی تأثیر بیماری و مراحل آن از اختیار اراده بیرون است و تابع عواملی است که مظهر اراده خداوند است. این شخص از آن دسته بیمارانی روحی بود که خودخواهی و آرزوها و بدبینی به اجتماع و حکومت دینی و شنیدن سخنان مبهم و گیج‌کننده، منحرفش نموده و همه این علل به اختیارش بوده، علاوه خود را به طیب حاذق روحی و مظاهر کامل حق عرضه ننموده تا اختیار از وی سلب شد

ص: ۳۲

و عوامل عمومی و خارجی عالم که همان دستگاه و کارکنان خداوند است، بر گمراهی افزود.

بعد فرمود: کار انحراف و گمراهی به آنجا می‌رسد که قلب کور می‌شود؛ یعنی آن حس تشخیص فطری که خداوند در عموم آفریده، از میان می‌رود و غذای گوارای حق در ذائقه ناگوار و بدمزه و در هاضمه روح سنگین و موجب تخمه می‌شود، دوره نهایی این انحراف و بیماری روحی، سلطه کامل شیطان و حکومت مطلق او بر فکر و قلب و قوای معنوی است؛ مانند بیماری جسم که در دوره نهایی طبیعت مزاج یکسره تغییر می‌نماید و مرض یا میکروب بر سراسر دستگاه‌های حیاتی مسلط می‌شود، بیماری روح نیز به آنجا می‌رسد که روح کمال و خیر و روح خوش‌بینی و نیک‌اندیشی و روح محبت و خدمت یکسره تغییر می‌کند و عکس فطرت سالم نخستین سیر می‌نماید و شیطان همان عامل ناپیدای این آثار، ولی و ربّ او خواهد شد. در این مرحله بیمار پیوسته دچار اضطراب دائم و عطش کاذب می‌گردد. همه جهان را مشوش و بی‌نظم و شرّ می‌نگرد، گمراهی را راه نجات و سراب را آب حیات اوهام را حق و حقایق را اوهام می‌پندارد و رابطه معنویش با حقایق ثابت گسیخته می‌شود و مزاج روحش بواسطه نرسیدن غذا یکسره ضعیف و ناتوان می‌گردد. در پایان کار وسوسه‌ها و اضطراب‌های شیطانی به سراشیب هلاکتش می‌اندازد و به آتش جانگداز همیشگی دچارش می‌سازد.

امام- علیه‌السلام- در این عبارات مختصر و جامع، به وی فهماند که تو بیماری و توجه به بیماری خود و عواقب آن نداری. آنگاه اسرار این بنا و اعمال آن را در جملات بعد بیان نمود و در ضمن، کج‌بینی و کج‌اندیشی او را به وی فهماند که این مردم بیهوده اطراف این خانه نمی‌گردند و سنگ و گل را پرستش نمی‌کنند. این حرکات برای تمکین روح بندگی و این خانه آزمایش بندگی است. اساس و بقا و کمال جهان در خضوع و فرمانبری مادون است نسبت به مافوق، و کمال اجتماع بشری و رابطه افراد و وابستگی و پیوستگی آنان در فرماندهی و فرمانبری و روح اطاعت است، مظاهر احترام و خضوع و تمرینها و حرکات نظامی برای تحکیم و اظهار اطاعت به مافوق و قوانین است. مشق نظام و حرکات چپ و راست و درج‌زدن با صیرف بودجه‌های سنگین و وقت‌های پرارزش برای تمکین روح فرمانبری است تا اطاعت و اجرا، بدون هیچ مقاومت روحی انجام شود. این تمرینها و حرکات، با آن که در اساس



ص: ۳۳

سعادت بشر زیان آور است، در زندگی عمومی همیشه لازم شمرده می‌شود؛ زیرا این حد اطاعت و فرمانبری مردم از مردم، موجب غرور و خودسری کسانی، و بی‌شخصیتی و بی‌ارادگی توده می‌شود، و اساس استقلال فردی را از میان می‌برد. اینگونه اطاعت و فرمانبری درباره بندگان، فقط نسبت به خداوند لازم است، تا اراده و فرمان او که خیر محض است، در شخص تحکیم شود و محور حیات را تغییر دهد. پس چیزی پرارزش‌تر از بندگی نیست و هر جا که بندگی در آن ظاهرتر شود، ارزش آن زیاد است. این خانه و اعمال آن مظهر کامل بندگی؛ یعنی ظهور اراده حق است، به این جهت محل پیامبران و قبله نمازگزاران و شعبه‌ای از رضوان و وسیله غفران است. از آنجا که اراده حق و روح بندگی و فرمانبری از آن ظاهر است، توجه پیامبران بدانسو می‌باشد و روح و فکر آنان در آن محل، حلول می‌نماید و در آن محیط مستقر می‌شود، و در هر جا و از هر کس عبادتی و نمازی انجام گیرد؛ مانند عقربه قطب، باید بدانسو برگردد که حوزه قدرت مغناطیسی حق است، همان زندگی خوش و بهشت رضایت که تو (ملحد ناراضی) در طلب آن می‌باشی و مورد آرزوی قلبی همه است و در تشکیل و راه آن، همه گیج و گم‌گند، نمونه و شعبه و راه آن همین خانه و اجتماع حج است؛ «شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِيقُ الْإِلَهِ غَفْرَانِهِ» که فاصله‌ها و رقابت‌ها را از میان می‌برد و شهوات و آرزوها را محدود می‌کند و حکومت‌های باطل را زایل می‌نماید، چون این علل و موجبات ناراحتی، از میان رفت یا محدود گردید، آثار خشنودی و رضایت و رضوان ظاهر می‌شود و جای نارضایتی‌ها و تاریکی‌های اختلافات لباسی، رنگی، نژادی، زورمندی، زورپذیری و عیب‌جویی را وحدت ایمان و حکومت الهی و خشنودی و عیب‌پوشی می‌گیرد. همه رنگ خدا دارند و در دل همه، نور ایمان می‌درخشد و همه آینه انعکاس جمال معنوی ایمان و فضیلتند، این محیط عکس محیط شهوات و اقتصادیات و سیاست‌ها و ملیت‌ها است. پس در این محیط، رسیدن به آخرین حد کمال مطلوب، برای عموم میسر است؛ چون آخرین حد، عبودیت و تعبد است و عبودیت نفوذ دادن اراده حق است و همان حد نهایی کمال است؛ «منصوب علی استواء الکمال». این معنا بنابر آن است که «استواء» به معنای استقرار باشد. استواء به معنای طریق مستقیم و حد وسط هم بسیار استعمال می‌شود، بنابر این معنای عبارت حد وسط میان معنا و صورت و دنیا و آخرت است.

ص: ۳۴

اجتماعات کوچک و بزرگ انسان، اجتماعات قبیله‌ای و شهرنشینی، اجتماعات جشن‌ها و سان‌سپاهها و عبادت‌ها، همه و همه مظهر ذلت و بندگی در برابر شهوات و قوانین بشری و اوهام و فرمانبری جمعیت‌ها برای فرد است، فقط اجتماع حج و شعب آن است که برای فرمانبری از خدا و حکومت بر شهوات می‌باشد و در آن اختلافات نکبت‌بار نیست:

«و مجمع العظمه و الجلال» بعد برای رفع اشتباه دیگرش فرمود: پایه این خانه، پیش از خلقت و آمادگی دیگر قسمت‌های زمین بوده و نخستین نقطه و قسمت درخشان زمین بوده که دو هزار سال پیش از قطعه‌های دیگر خلق شده؛ قسمت دوم سخن آن حضرت اینجا پایان یافت.

این قسمت درباره اساس و اسرار خانه و اعمال آن بود، که سؤال و اعتراض ملحد جواب داده شد. با این بیان روشن، اگر جویای فهم و حق بود، اشتباه و ابهامی باقی نماند، محور سخن آن حضرت درباره اسرار و اساس خانه بر عبودیت و فرمانبری بود. در قسمت سوم سخن، برای آن که پایه عبودیت و فرمانبری را محکم گرداند تا شکی و خلجانی درباره آن در خاطر نیاید و اعتراضی در ذهن نماند، جمله‌ای فرمود و سخن را تمام کرد: «ان احقّ...»

زندگی، اطاعت و فرمانبری است. بدون اطاعت و فرمانبری، نه اجتماعی باقی می‌ماند، نه کمالی حاصل می‌شود و نه سنگی روی سنگ قرار می‌گیرد. پس در اصل اطاعت و فرمانبری جای سخن نیست. سخن در اینجا است که از کی باید اطاعت نمود؟ سزاوارترین کس در اطاعت از امر و نهی او، همان مبدأ حکیمی است که روح و صورت و ظاهر و باطن را پدید آورده؛ ترکیب عالی ظاهر و صوری، در اثر اطاعت طبیعی مواد است از امر و اراده تکوینی او، و رسیدن به ترکیب عالی معنوی و روحی، اثر اطاعت ارادی از اوامر تشریحی او است. این دو جمله را آن حضرت هم‌ردیف قافیه سخنان ملحد آورد، تا معارضه را از هر جهت تمام کرده باشد.

ابن ابی‌العوجاء، مانند همه همسلکان خود، که مطالب کم مغز را با عبارات نغز می‌پردازند و در آوردن لغت و ساختن دلیل و فرمول و درست کردن قافیه تکلم می‌ورزند، سخنان کم مایه خود را در قالب عبارات پرداخته، در آورد. امام-ع- حقایق پرمغز را با عبارات ساده و روان بیان نمود و در پایان، سخن را در قافیه سخنان سائل ختم فرمود، چون سخن به اینجا رسید، امام-ع- ساکت شد. ابن ابی‌العوجاء مانند کسی که از تاریکی ناگهان به محیط

ص: ۳۵

نورانی منتقل شود، چشم عقلش خیره شد و دچار حیرت و بهت گردید، ندانست چه بگوید و از کجا تجدید سخن کند، چیزی به نظرش نرسید فقط جمله مختصر و سستی گفت و دیگر ساکت شد، گفت:

«ذکرت و احلت علی غائب»؛ «سخن گفتمی و حواله به ناپیدایی (غایبی) نمودی!»

فقال - علیه السلام - : «ویلک و کیف یکون غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم أقرب من جبل الوریث، یسمع کلامهم و یری أشخاصهم و یعلم أسرارهم، و انما المخلوق الذی اذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلا یدری فی المکان الذی صار الیه ما حدث فی المکان الذی کان فیهِ فاما الله العظیم الشأن الملک الدیان فانه لا یخلو منه مکان و لا یشغل به مکان و لا یکون الی مکان أقرب منه الی مکان و الذی بعثه بالآیات المحکمۀ و البراهین الواضحۀ و أیده بنصره و اختاره لتبلیغ رسالاته صدقنا قوله بأن ربه بعثه و کلمه.»

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب است؟! کسی که گواه و مراقب آفریده خود است و به مردم نزدیکتر از رشته رگ گردن، سخن آنان را می‌شنود و اشخاص آنها را می‌نگرد و اسرارشان را می‌داند. آن مخلوق است که چون از مکانی منتقل شد، مکانی را اشغال می‌نماید و مکانی از وی خالی می‌ماند، پس در آن مکان که به سوی آن رفته نمی‌داند در مکانی که در آن بوده، چه پیش آمده، اما خداوند عظیم‌الشأن آن فرمانفرمای بزرگ، جزا دهنده خرد و سترگ، نه مکانی از وی خالی است و نه مکانی او را در بر گرفته و نه مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر است و آن پیامبری که او را با آیات محکم و براهینی روشن برانگیخت و به یاری خود فیروزش داشت و برای رساندن رسالات خود برگزیدش. ما سخن آن شخص را تصدیق می‌نماییم که گفت: پروردگارش او را برانگیخته و با وی سخن گفته.»

او گفت: به غایب حواله نمودی و ساکت شد. مقصودش این بود که آنچه گفتمی خبر از موجودی است که ما او را نمی‌بینیم و او از ما غایب است و آنچه مورد مشاهده است، خانه‌ای است و اعمال پیرامون آن.

امام -ع- در جواب سخن مجمل و غیر مفهوم او، اشاراتی به احاطه علمی و وجودی خدا فرمود و معنای غایب را دقیقاً بیان نمود، آنگاه او را براستی پیامبر که معرف وجود و احاطه خداست هدایت کرد، گفت: آن کسی که با دلایل روشن و آیات محکم برانگیخته شد و بدون

ص: ۳۶

هیچگونه اسباب و وسایل عادی فقط به یاری خدا پیروز گردید، سخن او را تصدیق می‌نماییم و آنچه از طرف خدا و درباره او گوید باور داریم، اگر گفته‌ها و سخنان او را که راستی و درستی از هر جهت در آن نمایان است باور نداریم، پس چه سخنی را می‌توان باور داشت؟!

ابن ابی‌العوجاء دیگر نتوانست سخنی بگوید. از جای برخاست، در حالی که آثار شکست و حیرت در او نمایان بود، خجلت زده زیر لب می‌گفت:

«من ألقانی فی بحر هذا؟ سألتکم أن تلتمسوا لی خمره فألقیتونی علی جمرة.»

«کی مرا در میان این دریا افکند و دستخوش امواج آن نمود؟ از شما خواستم که مرا در سایه راحتی برسانید یا در میان اجتماعی قرار دهید، شما مرا روی پاره اخگری افکندید.»

اگر لفظ اول خمره- با خاء- باشد، معنای آن «سایه راحت» یا «اجتماع زیاد» است و مقصودش این است که من طالب راحتی بودم تا آتش درون و ناراحتیم قدری آرام شود؛ یا اجتماعی را طالب بودم که در میانشان سخنی گویم و نفوذی یابم. و اگر خمره- با جیم، مثل لفظ دوم- باشد مقصودش این است که من از شما پاره اخگری خواستم شما مرا روی پاره آتش افکندید. رفقای حزبی اش به وی گفتند: در مجلس او کوچک و ناتوان بودی؟!

قال: انه ابن من حلق رؤوس من ترؤن.»

«گفت: این فرزند کسی است که سرهای این مردم که می‌نگرید را تراشیده است.»

تراشیدن سر نزد عرب علامت ذلت و بندگی بوده، شاید تراشیدن سر بعد از اتمام عمل حج، برای اعلام بندگی خدا است؛ یعنی اگر از وی شکست دیدم برای من ذلت و کوچکی نیست او چنین مرد و فرزند چنین کسی است.

پی نوشتها:





## نگرشی بر اسرار معنوی حج

محمد تقی رهبر

حج تنها مناسک نیست، بلکه سیر و سلوک باطنی و طی منازل روحانی است. هر یک از منازل و مشاهد، رازهای عرفانی، اخلاقی، تربیتی و ارشادی در بر دارد و همین‌هاست که به حج معنا و روح می‌بخشد و دگرگونی اخلاقی و معنوی در زائر پدید می‌آورد. شایسته است این اسرار و رموز، مورد توجه زائران قرار گیرد هر چند این وادی بسیار گسترده است اما در این مختصر، تنها به ترجمه روایتی که مصباح الشریعه از امام صادق-ع- نقل کرده است با توضیحی کوتاه می‌پردازیم و تفصیل بحث را به مجال دیگری موکول می‌کنیم:

قبل از عزیمت- آمادگی و انقطاع

امام صادق-ع- با اشاره به این مرحله؛ یعنی آمادگی و انقطاع، می‌فرماید:

«اذ أردت الحج فجرد قلبك لله عزوجل من قبل عزمك من كل شاغل و حجب كل حاجب و فوض امورك كلها الى خالقك و توكل عليه في جميع ما يظهر من حرکاتك و سکونک و سلم لقضائه و حکمه و قدره و دع الدنيا و الراحة و الخلق و اخرج من جميع ما يلزمك من جهة المخلوقين و لا تعتمد على زادك و راحتك و اصحابك و قوتك و شبابك و مالک مخافه ان تصير ذلك اعداً و وبالاً ليعلم انه ليس له قوة و لا حيلة و لا لأحد الا بعصمة الله

ص: ۴۰

و توفیقه فاستعداً استعداد من لا یرجو الرجوع.»

«هرگاه اراده حج کردی، قبل از عزیمت، قلب خویش را از مشاغل و موانع تهی ساز و برای خدای بزرگ خالص گردان. همه امورت را به آفریدگارت واگذار و در تمام حرکات و سکنتات به او توکل نما و تسلیم حکم و قضا و قدر الهی باش. دنیا و راحت و خلق را رها ساز و در ادای حقوق واجب مردم بکوش. بر زاد و راحلهات و یاران و همسفران و قدرت و ثروت و جوانی‌ات تکیه مکن. چه، بیم آن است که اینها دشمن و وبال تو گردند تا معلوم شود که برای او و برای هیچ کس توان و چاره‌ای جز در پناه خداوند متعال و توفیق او نیست و بدانگونه آمادگی پیدا کن که گویی امید بازگشت نداری.»

نکته اساسی سخن امام-ع- توجه به روح حج است. حج یعنی قصد. زائر قصد خدا می‌کند نه چیز دیگر که هر چه جز او قصد کند شرک است.

آن که با ما سر سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرَد

هست آیین دو بینی ز هوس قبله عشق یکی باشد و بس

قرب خدا مکانی و زمانی نیست، قرب معنوی، شأنی و عرفانی است و این مستلزم فنای در حق و رهایی از قید خودی است.

قرب نی بالا و پستی جستن است قرب حق از قید هستی رستن است

هر چند میان بنده و خدا حائلی وجود ندارد اما تقرب به او عقبه‌ها دارد و طی منازل را می‌طلبد:

بعد مسافت اگر چه در ره او نیست تا سر کوش هزار مرحله باشد

نی ز ملک جو نشان و نی ز فلک پوی راه بسویش نفوس کامله باشد

شرط تقرب به خدا، بیداری، تفکر، تذکر، مراقبه، محاسبه و مجاهده است تا نفس کامل شود و با کمال مطلق سنخیت پیدا کند. حج سفر از «خلق الی الحق» است یعنی خلق را پشت سرافکندن. خانه، خانواده، تجارت و مال، عنوان و مقام و همه تعلقات را رها کردن و حتی از خود و جوانی و توان جسمانی و روحی قطع نظر کردن و عجب و کبر و شهوت و غضب را زیر پا نهادن. چون قصد خدا کرده‌ای، باید ابراهیم‌وار از زن و فرزند و مال و جان بگذری تا ابراهیمی شوی و چون اسماعیل در کویر انقطاع، پای بر زمین بسایی تا از زمزم



ص: ۴۱

فیض و عرفان سیراب گردی و چون هاجر آسیمه سر و برهنه پای در سنگلاخ حیرت و انقطاع از اینسو بدانسوی، اشگبار و بی‌قرار، دوان دوان راه پویی و به خدا التجا کنی تا فیض رحمانی چاره‌سازت شود و در دامن مهرش جای گیری.

باری این سفر شبیه سفر آخرت است و احرام بر گرفتن رمز لباس آخرت پوشیدن. و بدینسان باید از عهده حقوق خلق و خالق بدر آیی که شاید مجالی دیگر نباشد.

حج وفود و ورود به محضر خداست - هر چند همه عالم محضر خداست - اما حج میعاد است برای عاشقان کویش و شیفتگان وصلش.

امام علی بن موسی الرضا - ع - می‌فرماید: «علة الحج الوفاة الى الله عزوجل» (۱) ای زائر گرامی! توجه داشته باش به کجا می‌روی، و عظمت صاحبخانه را بیاد آور و این افتخاری را که به تو داده است شاکر باش و ادب را در حضور رب العالمین نگهدار.

احرام

نخستین واجب از مناسک حج و عمره محرم شدن در میقات است که بطور معمول با غسل مستحبی انجام می‌شود و بیرون شدن از لباس معمولی یعنی لباس تشخص و تعیین ملی و نشان‌دار، و پوشیدن دو قطعه پارچه ساده بی‌نام و نشان با نیت و تلبیه، مانند همه زائران. این صورت احرام است، اما راز معنوی و باطن آن را از امام صادق - ع - بشنویم:

«ثم اغتسل بماء التوبة الخالصة من الذنوب و البس كسوة الصدق و الصفا و الخضوع و الخشوع و احرم عن كل شيء يمنعك عن ذكر الله عزوجل و يحجبك عن طاعته.»

«آنگاه با آب توبه خالصانه از گناهان غسل کن و جامه صدق و صفا بپوش و از آنچه مانع ذکر خداوند بزرگ است و تو را از طاعت او محجوب می‌گرداند، احرام بند.»

امام در این سخن اشاره می‌فرماید که غسل تنها شستشوی تن و احرام فقط پوشیدن جامه مخصوص نیست که این آسان است، بلکه راز معنوی غسل، پیرایش درون و تصفیه قلب و روان از گناهی است که نفس را تیره می‌سازد و حجاب چهره جان می‌شود و این به توبه خالص و انابه به خدا و پشیمانی از معاصی و تصمیم بر ترک گناه در آینده محقق می‌شود و ریاضت و مجاهده می‌خواهد.

ص: ۴۲

ز منجلا ب هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد  
 اگر به آب ریاضت برآوری غسلی همه کدورت دل را صفا توانی کرد  
 اگر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد  
 و زائر در این لحظه‌ها باید صدق و صفا و خضوع و خشوع را در درون تمرین کند.  
 و چون احرام بمثابه تکبیرة الاحرام در نماز است، مانند نمازگزار باید از همه چیز رخ برتابد و تنها متوجه خدا شود و آنچه بر او حرام  
 است را مرتکب نشود و خانه دل را که حریم خلوت اوست، از اغیار تهی گرداند.

تلبیه

احرام با تلبیه محقق می‌شود: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا- شريك لك لبيك، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك  
 لبيك.»

امام صادق-ع- می‌فرماید:

«و لبّ بمعنی اجابۀ صافیۀ خالصۀ زاکیۀ لله عزوجل فی دعوتک له متمسکاً بالعروۀ الوثقی.»

«لبيك بگو، بدین معنا که خداوند بزرگ را در دعوتی که فرموده است اجابت نموده و با صفا و اخلاص و بدون غل و غش پاسخ  
 دهی و به رشته استوار او چنگ زنی.»

کسی که خدا را نه تنها به زبان بل با تمام وجود و درون و برون پاسخ داده، در همه چیز و همه حال تسلیم حق تعالی خواهد بود و  
 حلال و حرام خدا را تسلیم خواهد گشت و رشته استوار ایمان را از دست نخواهد داد و هرگاه محرم این خانه و همراز با صاحبخانه  
 شد سروش حق را به گوش جان خواهد شنید و به گفته حافظ:

تا نگردي آشنا زين پرده رازی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام و سروش

زائر گرامی! می‌دانی که امامان و اولیای خدا در این لحظه‌ها چه حالت معنوی و جذبه عرفانی داشتند؟ سعید بن مسیب گوید: ندیدم  
 حال کسی را همانند حالت زین العابدین-ع- آنگاه که می‌خواست تلبیه بگوید؛ هنگام لبيك گفتن بدنش می‌لرزید و زبانش  
 می‌گرفت و اشک می‌ریخت. پرسیدند: این چه حالتی است؟ فرمود: می‌ترسم خداوند بگوید: «لا لبيك»

ص: ۴۳

یعنی: نه، واقعاً تو پاسخ نداده‌ای. از این نکته‌ها درس بگیریم و حالت یک زائر واقعی را پیدا کنیم.  
طواف

کعبه آن سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند، بین یار کجاست  
هفت شوط طواف برگرد کعبه، دومین واجب از مناسک عمره و یکی از مناسک حج است اما حقیقت طواف همسویی است با  
جهان هستی از ملک تا ملکوت و بر محور توحید همچون پرگار گردیدن و حیات و ممات و مناسک و عبادات را برای خدا خالص  
کردن و هماهنگ شدن با فرشتگان خدا که لحظه‌ای از اطاعت حق غافل و فارغ نیستند.  
امام صادق-ع- می‌فرماید:

«و طُف بقلبك مع الملائكة حول العرش كطوافك مع المسلمين بنفسك حول البيت.»

«همانگونه که با دیگر زائران در طواف کعبه‌ای با قلب خود همپای فرشتگان که پیرامون عرش در طوافند، طواف کن.»  
و زائر با الهام از این راز معنوی از فرش به عرش و از ملک به سوی ملکوت روی می‌نهد و همراه با فرشتگان دایره‌ای را که نقطه  
آغاز و پایانش خداست می‌پیماید تا فرشته‌خوی شود و صفات حیوانی از وجودش رخت بریندد. این طواف به قلب است که  
قبله گاهش جز در دل نیست. چنانکه در حدیث قدسی آمده است:

«لا یسعی أرضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن»؛ «آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد اما دل بنده مؤمن من ظرفیت  
مرا دارد.»

و امام صادق-ع- در بخش دیگری از حدیث مصباح با اشاره به طواف و استلام حجر می‌فرماید:  
«به نشانه تعظیم صاحبخانه و معرفت جلال و سلطنت او برهنه پای خانه را زیارت کن و حجرالاسود را با رمز رضا و تسلیم و خضوع  
استلام (لمس) نما.»

پس ای زائر گرامی! از این تشریف و تکریمی که خدا برای تو قائل شده، غافل مشو و خود را برای چنین لحظه‌هایی آماده ساز.

ص: ۴۴

به آب توبه از زمزم وضو کن به چشم دل به صاحبخانه رو کن  
 مواظب باش اینجا کوی یار است ز شوقش جان و دلها بی قرار است  
 چو پروانه به گرد شمع جانان به گاه طوف بگذر از سر و جان  
 بخواه از قاضی الحاجات حاجات برون آور ز دل دست مناجات  
 در اینجا مناسب است از مناجات امام سجاد-ع- در طواف کعبه یاد کنیم.  
 طاؤس یمانی گوید شبی بر گرد خانه کعبه طواف می کردم، حضرت زین العابدین-ع- را در حال طواف دیدم و آنگاه که پرده  
 خانه را گرفته بود و این اشعار را می خواند:

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم  
 قد نام و فدک حول البیت قاطباً و أنت وحدک یا قیوم لم تنم  
 ادعوک ربّ دعاء قد امرت به فارحم بکائی بحق البیت و الحرم  
 ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم (۱)

«ای کسی که دعای بیچارگان را در تاریکی شب اجابت می کنی. ای آن که پریشانی و مصیبت و درمندی را درمان می کنی.»  
 «مهمان‌هایت پیرامون خانه‌ات خفته‌اند و تنها تویی، ای خداوند قیوم که به خواب نمی روی.»

«ای پروردگار تو را می خوانم چنانکه فرمان داده‌ای، پس بحق خانه و حرم بر گریه‌هایم ترحم کن.»

«اگر به عفو تو گنهکار امید گذاشته نداشته باشد، پس چه کسی است که به گنهکاران، نعمت ارزانی می دارد.»

صفا و مروه

زائر پس از طواف و نماز طواف، به کوه صفا می رود و از آنجا تا مروه را سعی می کند و باز به صفا برمی گردد تا هفت شوط و  
 سعی را به مروه به پایان برد.

پیمودن صفا و مروه تأسیی به هاجر است آنگاه که تنها و سرگردان و تشنه کام در طلب آب بود تا جرعه آبی بیابد و کودک  
 تشنه اش را از مرگ برهاند و چون درمانده و بیچاره شد با

ص: ۴۵

نومیدی برگشت و جوشیدن آب زمزم را مشاهده کرد.

توقف بر صفا و خواندن دعا مستحب است. امام صادق-ع- با توجه به واژه «صفا»، به تصفیه روح اشاره فرموده که در کلام حضرتش می‌خوانیم:

«وَصَفِّ رُوحَكَ وَسِرِّكَ لِلْقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوَقُوفِكَ عَلَى الصِّفَا وَ كُنْ ذَا مَرُوءٍ مِنَ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمَرُوءِ (۱) وَ اسْتَقِمْ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ وَ وِفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبَّكَ وَ أَوْجِبْتَهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

«با توقف بر صفا، روح و ضمیرت را برای دیدار خدا در قیامت تصفیه کن و با رسیدن به مروه مروت و جوانمردی را برای خداوند پیش گیر و صفات بد خویش را از میان بردار و بر شرایط حج خود و عهدی که با خداوند بسته‌ای و بدان گردن نهاده‌ای، تا قیامت ثابت و استوار باش.»

امام در این جا به زدودن آئینه جان از گرد و غبار معاصی برای لقاءالله در قیامت توصیه فرموده و به مروت و جوانمردی در پایبندی به عهد و میثاق الهی در مروه هشدار داده‌اند و این روح حاکم بر حج است که در هر یک از اعمال به چشم می‌خورد. همچنین به هروله اشاره فرموده و آن را رمزی از گریختن از معاصی دانسته‌اند و زیر پا نهادن غرور و قدرت که آدمی را از خدا غافل می‌سازد؛

«و هرول هروله هرباً من هواك و تبرأ من حولك و قوتك.»

منا

زائر آنگاه که عزم حج تمتع دارد، روز هشتم از مکه محرم می‌شود و آهنگ عرفات می‌کند که از ظهر روز عرفه تا غروب، قصد وقوف کند و سپس عازم مشعر شده و بین الطلوعین را در مزدلفه وقوف نماید و آنگاه برای اعمال روز دهم، یازدهم و دوازدهم سوی منا رهسپار گردد.

امام صادق-ع- در حدیث مصباح اشاراتی به این مواقف و فلسفه مناسک آن دارد.

نخست به خروج از مکه به منا اشاره فرموده که مقصود شب نهم است و مستحب است در منا باشد و آنگاه عزم عرفات کند (۲) که بیشتر حاجیان بدلیل ازدحام جمعیت و مشکل تردد، از مکه محرم شده، مستقیماً عازم عرفات می‌شوند. در هر حال امام-ع- با اشاره به منا می‌فرماید:

۱- در مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۳ این قسمت بدینگونه است: «و کن بمرأی من الله نقیا عند المروءة؛ «آنگونه باش که چون به مروه رسی خدا تو را پاک و پاکیزه ببیند.»

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷.

ص: ۴۶

«و اخرج من غفلتك و زلاتك بخروجك الی منی و لا تَمَنَّ ما لا یحل لك ولا تستحَقَّه.»

«و چون رهسپار منا شدی، از غفلت‌ها و لغزش‌های بیرون شو و آنچه را که برای تو حلال نیست یا استحقاق آن را نداری آرزو مکن.»

«مُنا» به معنای آرزوست، آرزوی چه؟ در این سرزمین خشک و میان کوه‌های داغ و سوخته، زائر به تمنای چه می‌رود؟ این چه ایده و آرزویی است که برای وصل آن باید از شهر و دیار و حتی؛ مکه معظمه، آواره شوی؟ گویی خدا را رحمت‌ها و فیوضاتی است که در کویر انقطاع و بیابان لم یزرع و در سختی و تشنگی و گرمای سوزان باید جست. زائر امیدوار از خدا جز خدا نمی‌خواهد، آنگونه که ابراهیم از همه چیز و حتی اسماعیلش گذشت و در آن ابتلای عظیم به مقام خُلّت رسید و «خلیل الله» شد. و فدیة آسمانیش دادند و امامت خلق را بدو سپردند. پس ای عزیز اگر خواهی حقیقت بندگی را دریابی، در این سرزمین به تمنای چیزی باش که ابراهیم تمنا کرد و آن عبارت بود از: بریدن از همه تعلقات و رضا و تسلیم در برابر خدا و امتثال فرمان او، بدون چون و چرا.

در درون ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

عرفات

عرفات دشت پهناوری است که روز نهم ذوالحجه تمامی حاجیان را در خود جای می‌دهد. این سرزمین مقدس، در اعماق تاریخ خاطره‌ها دارد. آدم ابوالبشر در این جا به خطا و ترک اولی اعتراف می‌کند و خدایش مشمول آمرزش قرار می‌دهد و غروب آن روز مشمول رحمت الهی واقع می‌شود. (۱) ابراهیم خلیل، در عرفات به مناسک حج واقف و عارف می‌گردد و دعایش مستجاب می‌شود. (۲) خداوند این روز و این سرزمین را شرف و عزّت بخشید. به فرموده امام باقر-ع-:

«ما من برّ و لا فاجر یقف بجبال عرفات فیدعو الله الا استجاب الله له اما البر ففی حوائج الدنيا و الآخرة و اما الفاجر ففی امر الدنيا؛ (۳) «کسی بر کوه‌های عرفات وقوف نمی‌کند مگر آن که دعایش مستجاب می‌گردد؛ اگر نیکوکار است، حوائج دنیا و آخرتش برآورده شود و اگر بدکار است، تنها حوائج دنیایش برآورده شود.»

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۲

۲- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ علل الشرائع، ص ۴۳۶

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۱

ص: ۴۷

امام سجاده-ع- گروهی را دیدند که دست سؤال پیش مردم دراز می‌کردند، به آنان فرمودند:

«وای بر شما در چنین روزی از مردم حاجت می‌خواهید؟! این روز روزی است که امید می‌رود رحمت الهی شامل کودکانی باشد که در رحم مادرانند و آنها سعادتمند گردند.» (۱) پیامبر خدا-ص- می‌فرماید:

«خداوند را در آسمان دری است که از آن به رحمت، توبه، تفضل، احسان، جود، کرم، عفو، طلب حاجات، و ... یاد می‌شود و روز عرفه در عرفات این در گشوده است.» (۲) آری، عرفه و عرفات بهترین موقعیت برای دعا، استغفار و طلب حاجات است. عرفه از اعیاد بزرگ برای زائران و برای همه مؤمنان و روز آمرزش و اعتراف است.

امام صادق-ع- در حدیث مصباح الشریعه این مطلب را خاطر نشان ساخته‌اند:

«و اعترف بالخطأ بالعرفات و جدّد عهدك عند الله لوحدانیته»؛ «در عرفات به خطا اعتراف کن و به تجدید عهد خود با خدای یگانه بپرداز.»

زائر گرامی! در این روز دعای عرفه امام حسین و امام سجاده-علیهماالسلام- و سایر ادعیه و اذکار را بخوان و به هر زبان و بیان که می‌توانی با خداوند راز و نیاز نموده، در حق دیگران دعا کن تا فرشتگان در حق تو دعا کنند. عرفه یک روز است به فضیلت شب قدر، این روز را گرامی دار و لحظه‌هایش را غنیمت شمار که غروب آفتاب این روز بزودی می‌رسد و چادرها برچیده می‌شود و خاطرهایش برای تو می‌ماند. زنه‌ار که دست خالی برگردی و آنجا بار گناه را زمین ننهادی و عرفانت را افزون نساخته باشی.

مشعر

بخشی از شب عید قربان را زائر در مشعر است و قوف بین الطلوعین در مشعر، رکن حج است. این صبحگاه عید اضحی را مغتنم شمار و از لحظه‌هایش بهره گیر که ساعتی بیش نیست. از خدا عیدی بخواه و بهترین عیدی آمرزش گناهان و قضای حوائج است.

امام صادق-ع- می‌فرماید:

«و تقرب الیه و اتقه بمزدلفه و اصعد بروحک الی الملاً الاعلی بصعودك الی الجبل»؛ «در

۱- همان، ص ۲۵۲

۲- همان، ج ۹، ص ۳۰۰

ص: ۴۸

مزدلفه (مشعر) بدو تقرب جوی و تقوای الهی پیش گیر و با صعود بر کوه (رحمت) روح خود را به ملأ اعلی متصل گردان.»  
عید قربان

روز عید قربان زائر سه عمل دارد؛ «رمی جمره عقبه»، «قربانی» و «حلق» که هر یک احکامی دارد و اسراری. امام صادق-ع- نخست به قربانی اشاره فرموده‌اند که:

«و اذبح حنجره الهوی و الطمع عنک عند الذبیحة؛» «با قربانی کردن، حلقوم هوا و طمع را ذبح کن و از خود دور گردان.»  
ای زائر بیت الله، توجه کن که ابراهیم فرزند عزیزش اسماعیل را در مسلخ عشق به خاک افکند تا به امر خدا ذبح کند اما اراده ایزدی حقیقتاً به این امر تعلق نگرفته بود با این حال خلیل خدا در کار خود مصمم بود و اندک تردیدی در انجام فرمان حق به خود راه نداد و نیز اسماعیل از پدر خواست که فرمان خدا را در ذبح او اجرا کند و این پدر و پسر که خاطره‌شان در حج روح توحید و فنا و رضا را متبلور می‌سازد، به انسان‌ها آموختند که در برابر اراده خداوندی چگونه باید تسلیم شد. و زائر به منا و قربانگاه که می‌رسد، یاد این خاطره را تجدید می‌کند و به نشانه تسلیم و رضا و اطاعت بی‌قید و شرط قربانی می‌کند، اما حقیقت قربانی کشتن هوای نفس و آز و طمع و تعلقاتی است که آدمی را از حریم دوست دور می‌سازد.

رمی جمره

رمی؛ یعنی سنگ زدن به شیطان، یک عمل رمزی است که به انسان می‌آموزد که همچون ابراهیم و اسماعیل باید شیطان‌های مرئی و نامرئی را رمی کنی و نگذاری آنها سد راه تو به سوی خدا باشند، چه، ابلیس سوگند یاد کرده که بر سر راه بنی آدم دام بگسترده و آنان را فریب دهد و زائر اینجا می‌آید که دام ابلیس را از سر راه بردارد و ابلیس صفتان را زیر پای خود لگدکوب کند.  
و نیز هواهای نفسانی را که عامل اسارت انسان در برابر شیاطین جن و انس است، طرد و رمی نماید و شیطان درون را از خود مأیوس سازد.



ص: ۴۹

امام صادق-ع- بدین نکته اشاره می‌فرماید:

«و ارم الشهوات و الخساسة و الدنانة و الذمیمة عند رمی الجمار»؛ «هنگامی که جمرات را رمی می‌کنی، شهوات انسانی و بخل و دنائت و افعال نکوهیده را رمی کن.»

سر تراشیدن

از واجبات مناست که زائر موی سر را بتراشد و تسلیم امر الهی باشد و با ستردن موی سر عیوب ظاهر و باطن را از درون بزدايد. امام صادق-ع- می‌فرماید:

«با تراشیدن سر عیب‌های آشکار و پنهان را برطرف کن.»

سایر اعمال مناست عبارتست از بیتوته به منا در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات سه‌گانه به علامت سرکوبی نهائی شیطان‌ها. در این روزها و بدین ترتیب اعمال حج در منا پایان پذیرفته و زائر برای اعمال باقیمانده به مکه می‌آید و طواف، نماز طواف، سعی، طواف نساء، نماز طواف نساء را انجام می‌دهد و اعمال عمره و حج پایان می‌پذیرد.

در پایان حدیث مصباح از امام صادق-ع- به نکته دیگری که جاری در همه مناسک حج است، اشاره شده و آن توجه به آخرت است:

«بدان، خدای متعال حج را واجب نساخته و از میان همه طاعات بخود اختصاص نداده (و لله على الناس حج البيت) و پیامبر-ص- هیچ سنتی را در مناسک مقرر نفرموده، مگر آن که تذکار و اشارتی باشد به مرگ و قبر و برانگیخته شدن در قیامت و مشاهده مناسک حج، از آغاز تا پایان، ترسیمی است از حال اهل بهشت و اهل دوزخ که برای خردمندان درس آموز است.»

حج نموداری است از محشر و احرام رمز بی‌رنگی و بی‌نشانی و انقطاع از مال و تعین و خانه و شهر و دیار و سرگشتگی در بیابان‌ها، تنها توجه به خدا و بازگشت به خویش و خود را در آغوش مهر او دیدن و در او فانی شدن و بدو باقی گشتن؛ «فناء فی الله و بقاء بالله.»

در خاتمه این مقال به غزلی زیبا از جامی، تمثیل جسته و سخن را به پایان می‌بریم.  
به کعبه رفتم و آنجا هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم  
شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

ص: ۵۰

چو حلقه در کعبه بصد نیاز گرفتم دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم  
نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت من از میان همه، روی دل به سوی تو کردم  
مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم  
به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم  
فتاده اهل منا در منا و مقاصد چون جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم  
پی نوشتها:

ص: ۵۱

فقه حج

## طواف و محدودۀ آن

محمد رحمانی

مشخص کردن محدودۀ مطاف (تحدید مطاف) از مباحث مهم حج است و از آنجا که این مسأله مورد ابتلای همگان است و از طرفی برخی از جوانب آن نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد، این نوشتار به آن اختصاص پیدا کرد. این مقال در پی آن است که ثابت کند تحدید مطاف به حد فاصل خانه و مقام ابراهیم اساس صحیحی ندارد. بررسی و تحقیق تاریخچه تحدید مطاف، نقش زیادی در روشن شدن مسأله دارد. از این رو، نگاه اجمالی به آن ضرور می‌نماید. هدف از این سیر تاریخی، آن است که بیابیم: آیا «تحدید مطاف» به حد فاصل خانه و مقام ابراهیم -ع- (۱) بیست و شش و نیم ذراع) در کلمات فقیهان پیشین که به عصر ائمه -علیهم‌السلام- نزدیکتر بوده‌اند، وجود دارد؟ گذشته از این، فقیهانی که مطاف را به حد مذکور، محدود دانسته‌اند، در میان ادله خویش، به روایت ضعیف‌السندی تمسک جسته‌اند و شهرت را جابر ضعف سند به حساب آورده‌اند. بررسی دیدگاه فقهای ما در طول تاریخ، صحت و سقم این ادعا (شهرت) را در بین قدمای اصحاب روشن خواهد کرد.

---

۱- مقام ابراهیم سنگی است در فاصله ۲۶/۵ ذراعی در خانه که حضرت ابراهیم -ع- بر روی آن ایستاده است یا جهت بالا بردن دیوار خانه و یا به جهت اعلان و یا جهت شستشوی سر. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۳۲، مؤسسۀ الوفاء؛ نیز بنگرید: جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۵

ص: ۵۳

نگاهی به پیشینه مسأله

شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه. ق.) در کتاب «الهدایة بالخیر» درباره واجبات طواف، تنها این نکته را یادآور شده است که: باید هفت شوط باشد. (۱) شیخ مفید (۳۳۶، ۴۱۳ ه. ق.) در کتاب «المقنعه فی الأصول و الفروع» فرموده است: «ثم یستفتح الطواف بالحجر الاسود...»؛ «طواف از حجرالاسود شروع می‌گردد.» (۲) سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ه. ق.) در کتاب «جمل العلم و العمل» نیز همانند شیخ مفید آغاز طواف را از حجرالاسود و انجام آن را به حجرالاسود واجب شمرده است. (۳) همو در کتاب «الانتصار» که به مسایل اختصاصی شیعه در حج پرداخته و متعرض این مطلب که طواف باید بین مقام و خانه باشد، نشده است. (۴) وی، در کتاب «الاقتصاد» که مسایل بیشتری را در ارتباط با طواف متعرض شده، این مطلب را طرح نکرده است. (۵) ابی‌صلاح حلبی (۳۴۷-۴۴۷ ه. ق.) در کتاب «الکافی فی الفقه» نیز متعرض این مسأله نشده و فقط فرموده: شروع طواف باید از حجرالاسود باشد. (۶) شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ه. ق.) در «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» که نسبت به فقیهان پیش از خود، مسایل زیادتری را راجع به طواف آورده نیز، به این مسأله نپرداخته است. (۷) وی در کتاب «الجمل و العقود» در احکام طواف فرموده: واجبات طواف چهار چیز است: ۱- شروع طواف از حجرالاسود؛ ۲- تکمیل هفت شوط؛ ۳- طهارت؛ ۴- دو رکعت نماز، نزد مقام. (۸) ملاحظه می‌کنید که از تحدید مطاف سخنی به میان نیآورده است.

همو در کتاب «الخلاف» فرمود:

«مسأله: اذا تباعد من البيت حتى يطوف بالسقايه و زمزم لم یجزه و قال الشافعی یجزئه دلیلنا ان ما ذکرنا مقطوع علی اجزائه و ما ذکره لیس علی اجزائه دلیل، فالاحتیاط ایضاً یقتضی ما قلناه.» (۹) هرگاه طواف کننده از خانه به حدی دور گردد که به محل سقایه و چاه زمزم برسد، طوافش مجزی نیست. و شافعی گفته است مجزی است. دلیل ما اینست که آنچه ما، درباره طواف دور خانه گفته‌ایم، قطعاً مجزی است، لیکن مکفی بودن آنچه آنان گفته‌اند (طواف بر سقایه و زمزم) بی دلیل است. بل، احتیاط نیز مقتضی قول ماست.

۱- علی اصغر مروارید، سلسله ینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۳۱، مؤسسه فقه الشیعه دارالاسلامیه.

۲- همان، ص ۵۰

۳- همان، ص ۱۰۶

۴- همان، ص ۱۲۶

۵- همان، ج ۳۰، ص ۱۴۰

۶- همان، ج ۷، ص ۱۵۵

۷- همان، ص ۱۸۹

۸- همان، ص ۲۲۹

۹- همان، ج ۳۰، ص ۷۹

ص: ۵۴

در کتاب «المبسوط فی فقه الامامیه» نیز- که فروع زیادى را طرح کرده است- در این ارتباط، فرموده: «و ینبغى أن یکون طوافه فیما بین المقام و البیت و لا یجوز، فان حاز المقام و تباعد عنه لم یصح طوافه.» (۱) سزاوار است طواف بین خانه و مقام باشد و از آن حد تجاوز نشود. و چنانچه از مقام تجاوز کرد، طواف صحیح نیست.

عبدالعزیز دیلمی مشهور به «سلار» (متوفای ۴۶۳ ه. ق.) در کتاب «المراسم العلویه» تنها به این نکته اشاره کرده است که: شروع طواف باید از «حجرالاسود» باشد. (۲) «قاضی ابن براج» (۴۰۰-۴۸۱ ه. ق.) در کتاب جواهر الفقه متعرض این مسأله نشده است. (۳) همو در کتاب «المهذب فی الفقه» فرموده: «و ینبغى أن یکون طوافه بین المقام و البیت»؛ (۴) واجب است طواف بین خانه و مقام واقع شود.

«ابن زهره» (۵۱۱-۵۸۵ ه. ق.) در «غنیة النزوع الی علم الأصول و الفروع» بعد از بیان چندین واجب از واجبات طواف، آورده: «و أن ینبغى بین البیت و المقام فمن ترک شیئاً من ذلك لم یجزئه الطواف بدلیل الاجماع الماضی ذکره و طریقه الاحتیاط و الیقین لبرائة الذمه لأنه لا خلاف فی براءة الذمه منه اذا فعل علی الوجه الذی ذکرناه و لیس علی برائتها منه اذا فعل علی خلافه دلیل.» (۵) و از واجبات طواف این است که باید (طواف) بین بیت و مقام باشد. و اگر یکی از واجبات طواف را بجا نیاورد، طوافش مجزی نیست؛ به دلیل اجماع پیشین و چون این حکم، شیوه احتیاط و یقین به برائت ذمه است؛ زیرا بدون هیچ خلافی، اگر طواف را بر شیوه مذکور بیاورد، ذمه اش بریء شده؛ ولی دلیلی بر حصول برائت ذمه بر خلاف این روش وجود ندارد.

«ابن حمزه» (متوفای حدود ۵۸۰ ه. ق.) در کتاب «الوسیله الی نیل الفضیله» آورده: طواف بین مقام و بیت را از واجبات طواف شمرده است: «و ان یتوف بین المقام و البیت.» (۶) «ابن ادیس» (متوفای ۵۹۸ ه. ق.) در «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» فرموده: «و ینبغى أن ینبغى أن ینبغى بالیت فیما بین مقام ابراهیم-ع- و البیت ینبغى فی طوافه.» (۷) سزاوار است طواف میان مقام و خانه

۱- همان، ج ۳۰، ص ۲۲۹

۲- همان، ج ۷، ص ۲۴۱

۳- همان، ص ۲۵۱

۴- همان، ص ۲۹۰

۵- همان، ج ۸، ص ۴۰۲

۶- همان، ص ۴۳۶

۷- همان، ص ۵۳۳

ص: ۵۵

واقع گردد؛ به گونه‌ای که مقام از طواف خارج باشد.

«محقق حلّی» (۶۰۲-۶۷۶) در «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام» نگاشته: «فالواجب سبعة... و أن يكون بين البيت و المقام.»

(۱) واجبات طواف هفت است؛ از جمله: این که بین خانه و مقام واقع شود.

«ابن سعید هزلی» (۶۰۱-۶۸۹ یا ۶۹۰) در «الجامع للشرایع» نوشته: «والطواف سبعة أشواط بين المقام و البيت.» (۲) طواف هفت دور،

بین خانه و مقام است.

«علامه حلّی» (۶۴۷-۷۲۶) در «قواعد الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام» آورده: «الطواف بين البيت و المقام و لو ادخل المقام فيه

لم یصح.» (۳) باید طواف بین خانه و مقام باشد و چنانچه مقام را در طواف داخل کند، صحیح نیست.

«شهید اول» (۷۳۴-۷۸۶) در «الدروس الشرعیة» نگاشته: «الطواف بين البيت و المقام فلو أدخله لم یصح فی المشهور و جوز ابن

الجنید الطواف خارج المقام عند الضرورة لروایة محمد الحلبي.» (۴) واجب است طواف بین خانه و مقام باشد. بنابر این، چنانچه

مقام داخل در طواف گردد، از نظر مشهور صحیح نیست. لیکن ابن جنید طواف بیرون از مقام را هنگام ضرورت بر اساس روایت

«محمد حلّبی» جایز دانسته است.

«طواف» در لغت

خلیل در العین نگاشته: «طاف بالبيت يطوف طواف و أطاق بهذا الأمر، أي أحاط به فهو مطيف.» (۵) بر خانه طواف کرد؛ یعنی به

گرد خانه گشت. بر فلان امر اطافه کرد؛ یعنی بر آن، اشراف یافت.

ابن اثیر در نهاییه آورده: «الطواف بالبيت: و هو الدوران حوله تقول طفت أطوف طوفاً و طوفاً و الجمع الأطواف.» (۶) طواف خانه به

معنای دورزدن در اطراف خانه است.

احمد بن فارس نوشته است: «طوف الطاء و الواو و الفاء أصل واحد، صحیح يدلّ علی دوران الشئ علی الشئ.» (۷) «طواف» ... بر

دور زدن چیزی بر گرد چیز دیگری دلالت دارد.

فیومی در مصباح المنیر آورده است:

«طاف بالشئ يطوف طوفاً و طوفاً أستاذ به و المطاف موضع الطواف.» (۸) بر چیزی طواف کرد؛ یعنی بر مدارش چرخید. و «مطاف»

جایگاه (مدار) طواف است.

۱- همان، ص ۶۴۰

۲- همان، ص ۷۰۸

۳- همان، ص ۷۴۹

۴- همان، ج ۳۰، ص ۴۱۵

۵- الخلیل القراهیدی، عبدالرحمن، کتاب العین، ج ۷، ص ۴۵۸، منشورات دارالهجره.

۶- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، ص ۱۴۳، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۷- احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ص ۴۳۲ مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی.

۸- فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۲۰، دارالکتب العلمیه.

ص: ۵۶

بنابر این، معنای لغوی «طواف» همان چرخیدن و دور زدن پیرامون چیزی است.

دیدگاه فقیهان

درباره حد مطاف میان فقها نظرات مختلفی وجود دارد. که ما در اینجا به ایراد شش دیدگاه متفاوت می‌پردازیم:

\* از دیدگاه برخی: فاصله میان بیت و مقام ابراهیم-ع- بیست و شش و نیم ذراع و نزدیک به دوازده متر «حد مطاف» است.

صاحبان این نظریه در خصوصیات آن اختلاف کرده‌اند؛ به گونه‌ای که عده‌ای در چهار سوی طواف، حتی از طرف حجر اسماعیل، (۱) این حد را معتبر می‌دانند. بنابر این نظریه، در جانب حجر اسماعیل، پس از کسر حد فاصل حجر اسماعیل از خانه، که طواف از آن باطل است، «حد مطاف» تنها نزدیک شش و نیم ذراع خواهد بود. صاحب مسالک و آیه‌الله گلپایگانی-رحمهما الله- (۲) از این رأی جانبداری کرده‌اند.

\* برخی دیگر، گرچه حجر اسماعیل را جزء خانه نمی‌شمرند، در جانب حجر اسماعیل، مبدأ حد مطاف را دیوار حجر دانسته‌اند. بنابر این نظریه، حد مطاف در چهار طرف، به مقدار مساوی است، لیکن از نظر مکانی، در ناحیه حجر، فاصله بیشتر است. صاحب مدارک (۳) و شهید-رحمهما الله- (۴) از صاحبان این دیدگاه هستند.

\* برخی دیگر را عقیده بر این است که:

چنانچه حجر اسماعیل جزء خانه به شمار آید، مبدأ حد مطاف، دیوار حجر است. محقق ثانی (۵) و شیخ حر عاملی (۶) از معتقدین این نظرند.

\* از دیدگاه گروه چهارم، حد مطاف در حالت عادی، حد فاصل خانه و مقام ابراهیم است ولی در حال اضطرار، طواف در پشت مقام نیز جایز است. حضرت امام خمینی-رحمة الله علیه- از صاحبان این فتوا هستند. (۷) \* گروه پنجم معتقدند: در حالت عادی، حد فاصل خانه و مقام ابراهیم-ع- را حد مطاف دانسته‌اند، لیکن گفته‌اند: در حال تقیه، طواف خارج این حد نیز صحیح است. صاحب جواهر، بر این نظر است. (۸) \* آخرین نظر این که: حد مطاف، محدود به فاصله میان خانه و مقام ابراهیم-ع- نیست. این گروه نیز در خصوصیات اختلاف کرده‌اند و چون اهمیت زیادی ندارد از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

۱- حجر اسماعیل-ع- نیم دایره‌ای است که بین رکن شامی و رکن غربی واقع شده و مدفن اسماعیل و مادرش هاجر و دختران او و تعداد زیادی از انبیاء-علیهم السلام- است. جهت اطلاع بیشتر رک: کتاب اخبار مکه، ص ۲۳۴؛ و فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۰

۲- مناسک حج و احکام عمره، «دارالقرآن الکریم» چاپ ششم. و نیز: آراء المراجع فی الحج، ص ۲۳۰؛ و مسالک الافهام، ج ۱، ص

۱۲۱

۳- وی در مدارک الاحکام می‌فرماید: «و تحتسب المسافه من جهه الحجر من خارجه و ان کان خارجاً من البيت». ج ۸، ص ۱۳۱ مؤسسه آل البيت.

۴- عبارت شهید-ره- در «مسالک» همانند عبارت مدارک است که در پاورقی ۳ گذشت.

۵- جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، ص ۱۹۳، تحقیق مؤسسه آل البيت.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۰، پاورقی، مؤسسه آل البيت.

۷- مناسک حج، ص ۱۵۸، مسأله ۲، حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت.

۸- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۹، دار احیاء التراث العربی.





ص: ۵۷

نظر اول و دوم در میان اقوال گذشته، از اهمیت بیشتری برخوردار است و اقوال دیگر به نوعی فرع آنهاست. از این رو، با تفصیل بیشتری به آنها می‌پردازیم:  
ادله قول اول:

## ۱- اجماع

ابن زهره در این مسأله ادعای اجماع کرده؛ سپس، آن را طریق احتیاط و یقین به براءت ذمه دانسته است. وی بعد از بیان واجبات طواف آورده است: «و أن يكون بين السبب والمقام، فمن ترك شيئاً من ذلك لم يجزئه الطواف بدليل الإجماع الماضي ذكره و طريقه الاحتياط و اليقين لبراءة الذمه لأنه لا خلاف في براءة الذمه منه اذا فعل على الوجه الذي ذكرناه و ليس على براءتها منه اذا فعل على خلافه دليل». (۱) ... (گذشته از واجبات دیگر) طواف باید بین خانه و مقام ابراهیم -ع- باشد. پس اگر طواف کننده چیزی از این واجبات را ترک کند، طواف او مجزی نیست، به دلیل اجماعی که (قبلاً) گذشت و چون این شیوه احتیاط و یقین به براءت ذمه است، و به دلیل این که بی‌شک با این روش، بدون هیچ اختلافی قطع به براءت ذمه حاصل می‌گردد. ولی بر حصول براءت ذمه در طواف، با عمل بر خلاف این روش، دلیلی نیست.

## نقد و بررسی

اولاً: این اجماع مدرکی است؛ زیرا خود «ابن زهره» به دنبال نقل اجماع، این عمل را مبنی بر احتیاط و قاعده اشتغال دانسته است. افزون بر آن، روایت محمد بن مسلم - که به زودی خواهد آمد - بر بطلان طواف در خارج از مقام، دلالت دارد؛ و از این روی، احتمال دارد، مدرک اجماع کنندگان، بر همین روایت باشد؛ پس اجماع از اعتبار ساقط است. از این رو، شیخ طوسی - ره - در «خلاف» و دیگر کتابهایش، ادعای اجماع نکرده و در کتاب «خلاف» تنها به قاعده احتیاط و اشتغال استناد کرده است. (۲) ثانیاً: ادعای اجماع با مخالفت شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره الفقيه» (۳) سازگار نیست. زیرا شیخ صدوق در مقدمه کتاب می‌فرماید: «قصدت الى ايراد ما افتى به و احكم لصحته و اعتقد فيه انه حجة فيما بيني و بين ربي». (۴) یعنی: مقصودم از این کتاب آوردن روایاتی است که به آنها فتوا می‌دهم و حکم به صحت آنها می‌کنم و معتقدم که آنها

۱- الجوامع الفقهية، ص ۵۷۸، انتشارات جهان.

۲- سلسله ینابیع الفقهیه، ج ۳۰، ص ۴۳۶

۳- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۴۹

۴- همان، ج ۱، ص ۳

ص: ۵۸

میان من و خدایم حجت است. و در «حد مطاف» روایتی را متعرض شده که بر جواز طواف، حتی پشت مقام، دلالت دارد. ثالثاً: غیر از ابن زهره، کسی ادعای اجماع نکرده است.

۲- قاعده احتیاط و اشتغال

یکی دیگر از ادله صاحبان نظریه اول، قاعده احتیاط و اشتغال است.

شیخ طوسی - ره - در کتاب «خلاف» فرموده: دلیل بر این که طواف باید پشت مقام باشد، قاعده اشتغال و احتیاط است. (۱) شبیه این مطلب، در کلام ابن زهره - ره - (۲) نیز آمده بود.

نقد و بررسی

مسأله مورد بحث از قبیل اقل و اکثر ارتباطی است، زیرا معلوم نیست افزون بر شرایط دیگر، طواف، مشروط و مقید به حد و مکان خاصی هست یا نه؟ و همه صاحب نظران گفته‌اند در چنین مواردی (اقل و اکثر ارتباطی) برائت جاری می‌گردد.

۳- روایت

مهم‌ترین و قوی‌ترین دلیل بر قول اول روایت محمد بن مسلم است. «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی و غیره، عن محمد بن احمد، عن محمد بن عیسی، عن یاسین الضریر، عن حریر بن عبد الله، عن محمد بن مسلم، قال: سألته عن حدّ الطّواف بالبیة الذی من خرج عنه لم یکن طائفاً بالبیة؟ قال: کان الناس علی عهد رسول الله - ص - یطوفون بالبیة و المقام و أنتم الیوم تطوفون ما بین المقام و بین البیت فکان الحدّ موضع المقام الیوم فمن جازه فلیس بطائف و الحدّ قبل الیوم و الیوم واحد قدر ما بین المقام و بین البیت من نواحی البیت کلها فمن طاف فتابعد من نواحیه أبعد من مقدار ذلک کان طائفاً لغير البیت بمنزلته من طاف بالمسجد لانه طاف فی غیر حد و لا طواف له.» (۳) محمد بن مسلم گفته است: از وی (امام - ع -) راجع به حدّ طواف بیت پرسیدم، به گونه‌ای که اگر کسی از آن مقدار تجاوز کند، طواف خانه نکرده است؟ امام - ع - در پاسخ فرمود:

در زمان رسول الله - ص - مردم بر گرد خانه و مقام طواف می‌کردند؛ لیکن شما امروز باید میان خانه و مقام طواف کنید. بنابراین، نهایت مطاف مکانی است که امروز «مقام» در آن واقع شده است، پس هر کس

۱- سلسله ینابیع الفقهیه، ج ۳، ص ۴۳۶

۲- الجوامع الفقهیه، ص ۵۷۸

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵، باب ۲۸ ابواب طواف، ح ۱، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث؛ کافی، ج ۴، ص ۴۱۳

ص: ۵۹

از آن مقدار تجاوز کند طواف کننده خانه به شمار نمی‌آید. اندازه مطاف در زمان پیامبر - ص - و امروز بطور یکسان، به اندازه فاصله بین خانه و مقام از چهار سوی «بیت» است. پس اگر کسی در یکی از نواحی، از این مقدار دورتر گردد، چیز دیگری جز خانه را طواف کرده؛ مانند این که بر گرد مسجد طواف کرده باشد، زیرا طواف او در غیر حد مطاف واقع شده و این طواف نیست. در سند «تهذیب» به جای «و غیره» آمده: «عن غیر واحد عن أحمد بن محمد بن عیسی».

به نظر می‌رسد سند کافی به واقع نزدیکتر باشد، زیرا «محمد بن یحیی» همیشه از «احمد بن محمد» بی‌واسطه نقل می‌کند. از نظر متن، نقل کافی با تهذیب یکی است، جز این که به جای «خرج عنه» کلمه «خرج منه» (۱) آورده است. دلالت روایت بر این که: طواف باید میان بیت و مقام صورت گیرد، تمام است؛ زیرا جمله «أنتم الیوم تطوفون ما بین المقام و بین البیت» ظهور در وجوب دارد. بویژه که در روایت، طواف خارج از مقام را، طواف بر گرد خانه نمی‌داند.

نقد و بررسی

جهت روشن شدن مطلب، تحقیق در سند و دلالت روایت لازم است.

اما از نظر سند:

اولاً: مطابق نقل تهذیب، روایت مضمهره است. (۲) چون مرجع ضمیر در «سألته» معلوم نیست، اگر چه مضمرات محمد بن مسلم حجت است؛ زیرا او و همانند او از غیر امام - ع - پرسش نمی‌کنند.

ثانیاً: در سند روایت «یاسین ضریر» واقع شده که از نظر اندیشمندان دانش رجال، توثیق ندارد.

نجاشی - ره - درباره وی می‌نویسد:

«یاسین الضریر الزیات البصری، لقی أبا الحسن موسی - ع - لما كان بالبصره و روی عنه و صنّف هذا الكتاب المنسوب الیه، أخبرنا

محمد بن علی، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن یحیی، قال: حدّثنا سعد، قال: حدّثنا محمد بن عیسی بن عبید، عن یاسین ...»

ملاحظه می‌شود که هیچ گونه توثیقی نسبت به وی وجود ندارد. (۳) شیخ - ره - نیز وی را توثیق نکرده و با بیان این که: او را کتابی است و با نقل طریقتش به آن کتاب، مطلب را خاتمه داده است. (۴)

۱- طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۸، ح ۳۵۱، انتشارات دارالکتب الاسلامیه تهران.

۲- همان.

۳- رجال نجاشی، ص ۴۵۳، چاپ مؤسسه نشر اسلامی.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۱، مدینه العلم.

ص: ۶۰

علامه مجلسی - ره - در «مرأه العقول» که شرح احادیث اصول کافی است، نسبت به سند این روایت محمد بن مسلم، فرموده: «مجهول». (۱) همو در کتاب «ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الأخبار» بعد از نقل حدیث افزوده: «مجهول». (۲) بنابر این، روایت محمد بن مسلم از نظر سند اعتبار ندارد و نمی‌توان بر اساس آن فتوا به «تحدید مطاف» میان خانه و مقام داد؛ اگر چه دلالت آن بر این مطلب تمام باشد.

جواب

برخی از فقها عمل اصحاب را جبران کننده ضعف روایت دانسته‌اند. آیه الله شاهرودی - ره - فرموده: «ان قلت انه ضعیف سنداً قلت انه و ان كان ضعیفاً سنداً لکن ذلك منجر بعمل الاصحاب - رضوان الله تعالى عليهم - بمضمونه». (۳) چنانچه بر روایت اشکال شود به ضعف سند، در پاسخ گفته می‌شود اگر چه روایت از نظر سند ضعیف است، لیکن با عمل فقها به مضمون آن، ضعف سند جبران می‌گردد.

آیه الله داماد - ره - فرموده: «ان السند لو كان فيه ضعف لكان منجراً بالعمل». (۴) چنانچه در سند روایت «محمد بن مسلم» ضعیفی وجود داشته باشد، با عمل «فقها» جبران می‌پذیرد.

اشکال: اولاً: جبران گشتن ضعف سند با عمل فقها، مورد اختلاف است؛ زیرا برخی از فقها آن را قبول ندارند. از جمله، در «المعتمد فی شرح المناسک» آمده است: «وقد ذکرنا غیر مرة انّ الإنجبار ممّا لا اساس له عندنا». (۵) بارها بیان کرده‌ایم که جبران شدن ضعف سند با عمل اصحاب، در نظر ما بی‌دلیل است.

ثانیاً: ضعف سند هنگامی جبران می‌گردد که قدمای از فقها که نظر آنها برگرفته از ائمه - علیهم السلام - به شمار می‌آید به روایت عمل کرده باشند. لیکن در ارتباط با مدلول این روایت، همانگونه که در بخش تاریخ مسأله گذشت، تا زمان شیخ طوسی - ره - اصلاً این مسأله در کتاب‌های فقهی عنوان نشده است. و شیخ طوسی نیز فقط در کتاب خلاف و مبسوط متعرض این بحث گشته است. و در کتاب خلاف، بعد از

۱- مرأه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۱، دار الکتب الاسلامیه.

۲- ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۷، ص ۳۹۲، کتابخانه آیه الله مرعشی.

۳- کتاب الحج، تقریر بحث آیه الله سید محمود حسینی هاشمی، ج ۴، ص ۳۱۳، مطبعة القضا فی النجف.

۴- کتاب الحج، تقریر بحث آیه الله حاج سید محمد محقق، ج ۳، ص ۴۳۹.

۵- المعتمد، ج ۴، ص ۳۴۱، ناشر لطفی.

ص: ۶۱

بیان این که باید طواف در فاصله میان خانه و مقام صورت پذیرد، از استدلال به اجماع و یا شهرت و یا روایت خودداری کرده و به قاعده احتیاط تمسک جسته است؛ (۱) با این که روش شیخ در کتاب «خلاف» حتی در موارد اختلافی تمسک به اجماع و شهرت است.

بعد از شیخ، تا زمان قاضی «ابن براج» (متوفای ۴۸۱ ه. ق.) کسی متعرض این مسأله نشده و ابن براج نیز در کتاب «جواهر الفقه» مسأله را عنوان نکرده و فقط در «المهذب فی الفقه» متعرض آن گشته است. (۲) گذشته بر اینها، «شیخ صدوق» در «من لا یحضره الفقیه» روایت «حلبی» را که دلالت دارد بر جواز طواف حتی پشت مقام ابراهیم، نقل کرده است. از نقل این روایت به ضمیمه مطلبی که در مقدمه کتاب فرموده است: (۳) «قصدم دارم روایاتی را بیاورم که بر پایه آنها فتوا می‌دهم و حکم به صحت آنها می‌کنم و باور دارم که آنها میان من و خدایم حجت است.» استفاده می‌گردد که شیخ صدوق فتوا به صحت طواف پشت مقام داده است. بنا بر این، چگونه می‌توان در حکمی ادعای شهرت کرد که تا زمان شیخ طوسی - ره -، به جز وی که به احتیاط تمسک جسته و به جز ابن براج - ره - متعرض آن نشده‌اند. پیش از آن زمان، «شیخ صدوق» فتوا بر خلاف آن داده است. با این اشکال‌ها بر صغری و کبرای شهرت، واضح می‌گردد که ضعف خبر محمد بن مسلم به قوت خود باقی است و از اعتبار و حجیت ساقط است. در نتیجه، فتوا به این که: واجب است طواف در حد فاصل میان خانه و مقام ابراهیم باشد، بی‌دلیل است.

بررسی قول دوم

صاحبان نظریه دوم، به روایت «حلبی» استدلال کرده‌اند:

«محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن ابان، عن محمد بن علی الحلبي، قال:

سألت ابا عبد الله - عليه السلام - عن الطواف خلف المقام؟ قال: ما أحب ذلك و ما أرى به بأساً فلا تفعله إلا أن لا تجد منه بدءاً.» (۴)  
 امام صادق - عليه السلام - در مقام پاسخ از سؤال حکم طواف پشت مقام ابراهیم فرمودند: آن را دوست ندارم، گر چه اشکالی در آن نمی‌بینم؛ پس چنین مکن مگر این که ناچار شوی.

۱- سلسله ینایع الفقیه، ج ۳۰، ص ۲۲۹

۲- همان، ج ۷، ص ۲۴۱

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹، دارالکتب الاسلامیه.

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۳، باب ۲۸، ابواب الطواف، ح ۱، ص ۳۵۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۹، دارالکتب الاسلامیه.

ص: ۶۲

در حکم بر پایه این حدیث، باید در دو جهت «سند» و «دلالت» روایت بحث کنیم:

اول: روایت از سند بی‌اشکال است؛ زیرا «ابان» به قرینه راوی و مروی عنه، ابان بن تغلب است و شکی در وثاقت وی نیست؛ چون توثیقات زیادی درباره‌اش رسیده است؛ از جمله:

«قال له أبو جعفر -ع- اجلس فی مسجد المدینة و افت الناس فانی أحب أن یری فی شیعتی مثلک.» (۱) امام موسی بن جعفر -ع- درباره وی فرمود: ای ابان، در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، من دوست دارم همانند تو در میان پیروانم فراوان دیده شوند.

برخی از فقها؛ از جمله: شیخ حسن، فرزند شهید ثانی در «منتقی الجمان» فرموده است: «مراد از ابان در سند این روایت، ابان بن عثمان است.» (۲) و نیز مقدس اردبیلی -ره- فرموده: «ظاهراً مراد، ابان بن عثمان است.» (۳) چنانچه این مطلب صحیح باشد، به اعتبار سند ضرر نمی‌رساند؛ اگر چه برخی ابان بن عثمان را «واقفی» و برخی «ناوسی»

۱- شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۹۷، مؤسسه النشر الاسلامی.

۲- شیخ جلیل، حسن بن زین الدین، الشهید الثانی، منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، ج ۳، ص ۲۶۴، مؤسسه نشر اسلامی.

۳- مقدس اردبیلی، مجمع الفایده و البرهان، ج ۷، ص ۸۷، مؤسسه نشر اسلامی.

ص: ۶۳

و برخی «فطحی» شمرده‌اند. زیرا، اولاً: این نسبت مورد اختلاف است و بعضی از اندیشمندان بزرگ رجال، در آن اشکال کرده‌اند. (۱) ثانیاً: فساد مذهب با فرض ثقه و مورد اطمینان بودن راوی، در قبول روایت وی تأثیری ندارد، از باب: «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا».

ثالثاً: وی، از مشایخ «ابن ابی عمیر» است؛ پس مشمول شهادت عام شیخ می‌گردد که: «لا یروی الا عن ثقه». (۲) و نیز از اصحاب اجماع است. (۳) بنابر این، سند بی‌اشکال است به ویژه که شیخ صدوق به آن عمل کرده است. اشکال دیگری که بر روایت شده عبارتست از اعراض مشهور. آیه الله شاهرودی - ره - فرموده: «ولکن اعراض الاصحاب عنه مانع عن العمل به». (۴) اعراض فقها مانع عمل کردن به این حدیث است.

این اشکال نیز درست نیست؛ زیرا، اولاً: با عمل و فتوای شیخ صدوق - ره - به این روایت، همانگونه که پیش از این بیان شد، چگونه اعراض ثابت می‌گردد. بویژه که تا زمان شیخ طوسی - ره - این مسأله در کتاب‌های فقهی عنوان نشده و از زمان شیخ به بعد، بسیاری از فقها (متأخران) به این روایت عمل کرده‌اند. از جمله:

علّامه - ره - در «منتهی الطالب» فرموده: «روایت حلبی دلالت دارد بر جواز طواف در خارج از مقام به هنگام ضرورت». (۵) در «مدارک الاحکام» فرموده: «ظاهر عبارت شیخ صدوق، فتوا به مضمون روایت حلبی است و این فتوا بعید نیست». (۶) صاحب جواهر - ره - فرموده: «خبر حلبی دلالت دارد بر جواز طواف خارج از مقام در حال تقيه». (۷) همو نوشته: «ابو علی، بر اساس صحیحی حلبی فتوا به جواز طواف خارج از مقام داده است». (۸) نراقی - ره - فرموده: «اگر مخالفت شهرت و اجماع روا باشد، باید به مضمون موثقه حلبی فتوا داده شود». (۹) صاحب ذخیره - ره - فرموده: «فتوا به مضمون روایت حلبی ندادن مشکل است». (۱۰) صاحب ریاض - ره - فرموده:

«اسکافی طواف خارج از مقام را جایز شمرده است.»

صاحب جواهر حکایت کرده: «علامه

۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۱۴

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۰۲، منشورات مدینه العلم.

۳- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۱۶؛ معجم الثقات و ترتیب الطبقات، ص ۲، مؤسسه نشر اسلامی.

۴- کتاب الحج، ج ۳، ص ۲۱۲. و نک: تقریر بحث حضرت آیه الله فاضل لنکرانی - دام ظلّه -.

۵- منتهی الطالب، ج ۲، ص ۶۹۰

۶- مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۱۳۱، مؤسسه آل البیت.

۷- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۸- همان، ص ۲۹۷

۹- مستند الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۴، مکتبه المرتضوی.

۱۰- ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، محقق سبزواری، ص ۶۲۸



ص: ۶۴

در مختلف و تذکره تمایل به فتوا به مضمون خبر حلبی نشان داده است.» (۱) مقدس اردبیلی - ره - فرموده: «روایت حلبی دلالت دارد بر جواز طواف به هنگام ضرورت همانگونه که در منتهی فرموده است.» (۲) آنچه گذشت، دیدگاه عده‌ای از فقها است که به مضمون خبر حلبی عمل کرده‌اند.

و چنانچه تتبع شود بطور مسلم فقهای دیگری نیز به مضمون آن عمل کرده‌اند حال یا رد کرده‌اند و یا حمل بر تقیه و یا حمل بر ضرورت و یا قبول کرده‌اند، در هر صورت، ادعای اعراض بی‌اساس است.

ثانیاً: اعراض مشهور هنگامی موهن روایت است که کاشف از خلل در نقل و یا منقول باشد، و چنانچه احتمال داده شود که اعراض از جهت وجه صناعی بوده، موهن نخواهد بود. در اینجا، احتمال دارد بل اطمینان هست که عمل نکردن مشهور، به این دلیل بوده که در بیان این دو روایت تعارض دیده‌اند و روایت حلبی را چون موافق عامه بوده، طرح کرده‌اند. شاهد بر این مطلب، نظر صاحب جواهر است که فرموده:

«طواف خارج از مقام در صورت تقیه صحیح است.»

ثالثاً: وهن روایت با اعراض مشهور، مورد اختلاف است؛ زیرا برخی (۳) از فقها اعراض را موهن نمی‌دانند پس اشکال بنایی است.

اما از نظر دلالت

بی‌شک جمله: «مَا أَحَبَّ ذَلِكُ وَ مَا أَرَى بِهِ بَأْسًا» اگر نگوئیم نص در جواز است، بی‌شک در صحّت طواف پشت مقام ابراهیم به هنگام اختیار، ظهور قوی دارد. و این دو جمله، قرینه تنزیهی بودن نهی در جمله:

«فلا تفعله» است. بنابر این، طواف پشت مقام ابراهیم در حال اختیار مکروه است و در حال اضطرار، این کراهت مرتفع می‌گردد.

و بر فرض قبول جبران ضعف سند به عمل مشهور، روایت، متعارض می‌گردد و ترجیح با روایت حلبی است؛ زیرا موافق اطلاق کتاب است. و ترجیح به موافقت کتاب بر ترجیح به مخالفت عامه مقدم است. چون بر مبنای روایت راوندی، اول باید دو خبر متعارض را به قرآن عرضه کرد و موافق کتاب را اخذ نمود. و اگر هیچ کدام موافق کتاب الله نبود، باید مخالف عامه را گرفت. و آنگاه بر فرض تساوی، نوبت به تخییر یا تساقط می‌رسد.

۱- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۲- مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۷، ص ۷۸

۳- المعتمد فی شرح المناسک، ج ۴، ص ۳۴۱

ص: ۶۵

که در صورت تساقط، مرجع، اطلاق ادله طواف است که شامل طواف پشت مقام نیز می‌گردد.

نتیجه

تا کنون ثابت شد که طواف پشت مقام ابراهیم در حال اختیار مکروه است و این کراهت با اضطرار مانند ازدحام و ...

مرتفع است. پس اقوال دیگر صحیح نیست.

آری احتیاط همیشه خوب است.

بویژه در عبادتی همانند حج که بر هر مکلفی در تمام عمر یک بار بیشتر واجب نیست و اساس بسیاری از مناسک آن، بر تحمل زحمت و مشقت و امتحان بنا شده است.

در خاتمه جهت تکمیل بحث به چند مطلب دیگر اشاره می‌کنیم:

الف- مرحوم آیه الله العظمی خویی، در شرح مناسک، چون «یاسین ضریر» در سند روایت «محمد بن مسلم» واقع شده که او مجهول است، روایت را ساقط کرده‌اند و بر اساس روایت حلبی که از نظر سند و دلالت تمام است، فتوا به جواز طواف پشت مقام داده‌اند. (۱) لیکن، این فقیه محقق مدقق، تعویض در سند را قبول دارد؛ چون در تنقیح فرموده: «وبهذا الطريق الذی أبدیناه اخیراً یمكنك تصحيح جملة من الروایات.» (۲) با این روش (تعویض سند) که به تازگی بدان دست یافته‌ایم، تصحیح بسیاری از روایات ممکن است.

بنابر این مبنا، خبر «محمد بن مسلم» با ضعف «یاسین ضریر» از اعتبار ساقط نمی‌شود. زیرا شیخ در فهرست فرمود:

«له كتب اخبرنا بجميع كتبه و رواياته الشيخ أبو عبد الله محمد ...» ضریر کتاب‌های زیادی دارد که شیخ مفید آنها و روایاتش را به ما خبر داده است. پس شیخ راه دیگری به تمامی کتاب‌ها، و روایات ضریر دارد. در نتیجه، با اعتبار روایت محمد بن مسلم، میان این دو خبر، تعارض می‌شود و باید روایت محمد بن مسلم را برای حل تعارض بر کراهت حمل کنیم؛ زیرا جمله‌های: «لا أُحِبُّ» و «لا بأس» در روایت حلبی صریح در جواز است و این قرینه می‌شود که ظهور جمله: «لیس بطائف» در روایت محمد بن مسلم بر کراهت حمل شود.

ب- چنانچه نظر مشهور در حد مطاف را (فاصله میان خانه و مقام) بپذیریم، مبدأ این فاصله (۵/۲۶ ذراع) دیوار خانه و یا دیوار حجر خواهد بود. و در این مسأله نیز،

۱- المعتمد، ج ۴، ص ۳۴۱

۲- التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۶۸۴، مؤسسه آل البیت.

ص: ۶۶

چند قول هست:

اول: مبدأ، دیوار خانه است. صاحب «مسالك» که خود این نظر را ابراز کرده، فرموده است: «ويجب مراعاة هذه النسبة من جميع الجهات؛ فلو خرج عنها ولو قليلاً بطل و من جهة الحجر يحاسب المسافة بأن ينزل منزلة البيت.» (۱) واجب است رعایت این فاصله (۵/۲۶ ذراع) در تمام اطراف؛ بنابراین، اگر مختصری از این حد تجاوز کند، طواف باطل است. و در طرف حجر اسماعیل، ملاک دیوار حجر است که حجر به منزله بیت می‌شود.

دوم: مبدأ، دیوار حجر است، اگر حجر از بیت باشد.

صاحب جواهر در تأیید این نظر فرموده: «لا اشكال في احتساب المسافة من جهة الحجر من خارجه، بناءً على أنه من البيت.» (۲) در محاسبه حد مطاف (۵/۲۶ ذراع) از خارج دیوار حجر، اشکالی نیست، بنابراین این که حجر جزء خانه باشد.

سوم: مبدأ، دیوار حجر است، گرچه حجر را جزء خانه ندانیم. صاحب مدارک (۳) این رأی را پسندیده و فرموده: «و تحتسب المسافة من جهة الحجر من خارجه.» حد مطاف در طرف حجر اسماعیل از خارج حجر به حساب می‌آید.

نقد و بررسی

بی‌تردید، مفاد روایت «محمد بن مسلم» قول اول است؛ زیرا اطلاق عبارات امام-ع- که فرمود: باید طواف در حد فاصله میان خانه و مقام ابراهیم (۵/۲۶ ذراع) واقع شود، شامل تمام چهار طرف می‌گردد؛ بویژه این جمله: «و الحد قبل اليوم و اليوم واحد قدر ما بين المقام و بين البيت من نواحي البيت كلها، فمن طاف بالبيت فتباعد من نواحيه ابعده من مقدار ذلك كان طائفاً بغير البيت.» بنابراین، استثنای ناحیه حجر اسماعیل از این حد، نیاز به دلیل دارد.

برخی از فقها فرموده‌اند: (۴) از عبارت:

«قدر ما بين البيت و المقام» ظاهر می‌شود که:

حد طواف (۵/۲۶ ذراع) از جایی که طواف جایز است محاسبه می‌گردد، نه این که از خانه به مقدار بیست و شش و نیم ذراع، حد مطاف است. و در طرف حجر، چون طواف از کنار حجر جایز است، تا بیست و شش و نیم ذراع، حد مطاف خواهد بود. به عبارت روشن‌تر: امام-ع- این فاصله (۵/۲۶ ذراع) را از هر جا که طواف

۱- مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، الشهيد السعيد، زين الدين بن علي العاملي، ج ۱، ص ۱۲۱، بصیرتی.

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۳- مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۸، ص ۱۳۱، مؤسسه آل البيت.

۴- این نظر را از آیه الله سید موسی شبیری- دام‌زله- در روز ۱۸/۶/۷۴ شنیدم.

ص: ۶۷

صحیح است، حد مطاف قرار داده، نه فاصله بیست و شش و نیم ذراع از خانه راه، تا در نتیجه، در جانب حجر، فاصله حجر اسماعیل از این مقدار کم گردد.

برخی فقها، بر این مطلب ادعای شهرت بل اجماع کرده و فرموده‌اند: «و المشهور لدى الاصحاب بل کاد أن یکون اجماعاً هو الثانی فعلیه لا یتضیق الناس عند الطواف مع الزحام.» (۱) مشهور فقها بل اجماع آنان بر قول دوم (احتساب مسافت مطاف از دیوار حجر) است. بنابر این، با فراوانی جمعیت، مردم به هنگام طواف دچار سختی نمی‌شوند.

شاهد دیگر اینکه: اگر حد مطاف، محدود به شش متر بود- از باب «لو کان لبان»- به شکلی صریح بیان می‌گشت؛ چه این که مسأله مورد ابتلاء مردم است و اهل سنت به حد خاصی قائل نیستند. و این در حالی است که هیچ روایتی در این جهت غیر از اطلاق روایت محمد بن مسلم به ما نرسیده است.

ج- آیا حد فاصل بین خانه و مقام حقیقی (سنگی که ابراهیم-ع- بر آن ایستاده) حد مطاف است، یا حد فاصل بین خانه و مقام عرفی (سنگ همراه دیوار اطراف)؟  
در این مسأله نیز چند نظر وجود دارد:

برخی از فقها مانند صاحب‌جواهر-ره- ملاک را مقام حقیقی دانسته است. وی، فرموده: «ظاهر این است که مسافت میان خانه و مقام حقیقی در طواف است.» (۲) برخی نیز فرموده‌اند: «ملاک مقام عرفی است.»

صاحب حدائق-ره- فرموده: «برخی از فقها، مقام را در معنای عرفی آن؛ یعنی سنگ و بنا استعمال کرده‌اند.» (۳) نقد و بررسی در این رابطه، دلیل خاصی که دلالت کند، ملاک مقام حقیقی است یا مقام عرفی، وارد نشده است.

بی‌شک، مقام در کلمات فقها بر مقام عرفی اطلاق گشته است. محدث بحرانی-ره- فرموده: «در نظر عرف، مقام عبارتست از سنگ بنای اطراف آن و فقها نیز این معنا را در کلماتشان استعمال کرده‌اند.» (۴) همیشه، عناوین شرعی بر معنای عرفی آن حمل می‌گردد، مگر این که شارع، بیان و تعریف خاصی داشته باشد.  
بله، اگر ادعا شود که حمل مقام بر

۱- کتاب الحج، تقریر ابی‌آیه‌الله سید محمد محقق، ج ۳، ص ۴۳۸

۲- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

۳- حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۱۶، ص ۱۱۴

۴- همان.

ص: ۶۸

معنای عرفی آن، مجازی است؛ در این صورت، اگر چه اصالة الحقیقه این احتمال را دفع می‌کند، لیکن، بدون شک، استعمال مقام در لسان شرع در مقام حقیقی آن اظهر است. پس ملاک، مقام حقیقی است؛ بویژه که موافق احتیاط است. بنابر این، چنانچه رعایت حد فاصل میان خانه و مقام لازم باشد، ملاک مقام حقیقی است.

مقاله در یک نگاه

خلاصه آنچه خواندید از این قرار است:

الف- تحدید مطاف تا زمان ابن زهره (۵۸۵ هـ.) در کلمات فقیهان شیعی به جز برخی کتاب‌های شیخ و ابن براج- رحمهما الله- دیده نشده است؛ پس شهرتی که جابر ضعف سند روایت باشد وجود ندارد. بل شیخ نیز در مسأله به احتیاط تمسک جسته است.

ب- طواف در لغت، به معنای دور زدن است و اهل لغت در این جهت اختلاف ندارند.

ج- در مسأله شش قول است و با تتبع ممکن است چیزی افزون بر آن یافت شود.

د- اجماع و قاعده احتیاط و روایت محمد بن مسلم، ادله قول به تحدید مطاف است. وهمه آنها مورد بررسی گردید و رد شد.

ه- دلیل قول به جواز طواف پشت مقام ابراهیم، روایت حلبی است که از نظر سند و دلالت تمام است و اعراض فقها از آن ثابت نیست؛ بلکه بسیاری از فقها به آن عمل کرده‌اند.

و- بنابر قبول قول تحدید طواف، راجع به این که مبدأ مطاف در طرف حجر اسماعیل، دیوار خانه است یا حجر، سه قول بیان شد و ثابت گشت، مبدأ، دیوار حجر است.

ز- مقصود از مقام، مقام حقیقی است نه مقام عرفی.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

ص: ۶۹

پی نوشتها:







ص: ۷۲

## آداب سفر حج

سید علی قاضی عسکر

حج سفری معنوی و الهی است، راهیان حرم کبریایی و دلدادگان به خداوند، پیش از چنین سفری، باید برای راه‌یابی به حریم عشق، خود را آماده نموده، رنگ خدایی به خود بگیرند و زنگارهای گناه و نافرمانی را از جان و دل بزایند تا زمینه را برای پذیرش خویش در پیشگاه حضرت حق فراهم کنند.

آنچه که می‌تواند زائر بیت الله الحرام را در دستیابی به این هدف یاری دهد عبارت است از:

۱- هدفداری در مسافرت

سیر و سیاحت با انگیزه صحیح و عقلایی، در قرآن کریم مورد تأیید و تشویق قرار گرفته و از مؤمنان خواسته شده، با مسافرت نمودن به گوشه و کنار جهان، در سرنوشت ملت‌های گذشته بیاندیشند و عبرت گیرند؛ «أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم...» (۱) امام صادق-ع- فرمود: در حکمت آل داود آمده است: انسان عاقل را سزد که جز با

۱- غافر: ۴۰

ص: ۷۳

سه هدف به مسافرت نرود: ۱- توشه‌ای برای فردای قیامت برگردد ۲- مخارج زندگی را تأمین و ترمیم نماید ۳- از راه حلال لذت ببرد. (۱) گاهی نیز هدف از مسافرت رفع خستگی و افسردگی است. انسان‌های خسته از رنج کار و تلاش، با سفر به مناطق مختلف و استفاده از مناظر زیبای طبیعت، خستگی را از تن بدر کرده، برای کار و کوشش بیشتر، آمادگی پیدا می‌کنند. پیامبر-ص- فرمود: مسافرت کنید تا سالم شوید. (۲) گاهی هم سفر با انگیزه ستیز با دشمن و یا حضور یافتن در دیار دوست شکل می‌گیرد که سفر به قصد جهاد و حج پاداش بهشت برین دارد. امیر مؤمنان علی-ع- در این زمینه فرموده است:

«برای مجاهدان راه خدا [که به خاطر دفاع از حیثیت و شرف خویش پا به میدان جهاد می‌نهند]، و برای آن کس که برای انجام حج از خانه بیرون می‌رود و در بین راه مرگ گریبانش را می‌گیرد و ... بهشت را ضمانت می‌کنم.» (۳) ۲- توبه و استغفار زائر این دیار باید قبل از ورود به سرزمین وحی، توبه نموده، گذشته سیاه و آلوده خود را با آب توبه بشوید. امام صادق-ع- فرمود:

«إذا أردت الحج ... ثم اغتسل بماء التوبة الخالصة من الذنوب والبس كسوة الصدق والصفاء والخضوع والخشوع»؛ (۴) «هنگامی که قصد حج کردی با آب توبه خالص، گناهایت را بشوی و لباس راستی و پاکی و خضوع و خشوع را بر تن کن.» در قرآن نیز خطاب به مؤمنان آمده است:

«يا أيها الذين آمنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً»؛ (۵) «ای ایمان آوردگان، به درگاه خدا توبه کنید، توبه‌ای از روی اخلاص که بازگشت به گناه در آن نباشد.» و در آیه دیگری فرموده است:

«استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتنعكم متاعاً حسناً الى احوال مسمی و يؤت كل ذي فضل فضله...»؛ (۶) «از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید تا شما را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴۳؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۳ و ۷۶۳

۲- قال رسول الله-ص-: «سافروا تصحوا...» وافی، ج ۱۲، ص ۳۵۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۳

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۶۵

۴- مصباح الشریعه.

۵- تحریم: ۸

۶- هود: ۳

ص: ۷۴

از رزقی نیکو، تا آنگاه که مقّرر است، برخوردار کند، و هر شایسته انعامی را نعمت دهد...»  
پشیمانی از گناه، آغازی برای جبران گناهان است. امام سجاد-ع- فرمود:

«الهی ان كان التّدم علی الذنب توبه، فانی و عزّتك من النّادمین، و ان كان الاستغفار من الخطیئه حطّه فانی و عزّتك من المستغفرین، لك العتبی حتی ترضی.» (۱) «خداوند! اگر پشیمانی از گناه، توبه است قسم به عزّت تو که من از پشیمانهایم، و اگر استغفار و طلب آمرزش موجب از بین رفتن گناه است، همانا من- سوگند به عزّت تو- از آمرزش طلبانم. تو را سزد که (بر ما) عتاب کنی تا باز (بلطف آیی) و خشنود گردی.»

توبه صحیح نیز مراحل دارد: ابتدا گناهکار باید پشیمان شود، سپس گناه را ترک کند و بعد از آن تصمیم بگیرد خود را به معاصی نیالاید. اگر مالی از دیگران برداشته یا به زور گرفته، آن را به صاحبان اصلی مسترد دارد و اگر صاحبان آن را نمی‌شناسد، به امام مسلمین و مرجع دینی زمان خود بسپارد. اگر با آبروی مردم بازی کرده، غیبت نموده، اتهامی به دیگران وارد ساخته، آن را با صاحبان حقوق مطرح و حلالیت بطلبد، و اگر دسترسی به آنها ندارد، تصمیم بگیرد در اولین فرصت ممکن آنان را یافته، عذر خواهی نماید. و اگر امکان دستیابی به آنان وجود ندارد از خداوند طلب مغفرت کرده، برای صاحبان حق دعا نماید.

و اگر حقی الهی به گردن دارد، نماز را ترک نموده، روزه نگرفته، و ... آن را جبران نموده، تدارک کند. و در نتیجه پس از آن که با آب توبه گناهان خود را شستشو داد، آماده راهیابی به درگاه ربوبی شود.

ز منجلا ب هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد

اگر ز هستی خود بگذری یقین می‌دان که عرش و فلک زیر پا توانی کرد

۳- وصیت

مسافرت همیشه با خطر همراه بوده و هست. راه‌های طولانی و ناهموار، دزدان مسلح، نبودن امکانات غذایی و بهداشتی و ناامن بودن راه‌ها و امثال آن، موجب می‌شد تا

۱- مناجات التائبین، مفاتیح الجنان، ص ۲۱۸، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۹

ص: ۷۵

تعدادی از مسافران جان به جان آفرین بسپارند و مظلومانه در گوشه‌ای به خاک سپرده شوند.

در عصر کنونی نیز که امکانات فراوانی برای مسافران فراهم شده، باز خطراتی جان انسانها را تهدید می‌کند. افراد بشر، در زمین و آسمان امتیث لازم را ندارند. گاهی هواپیمای مسافربری بعثت نقص فنی سقوط می‌کند و تعدادی کشته می‌شوند. و گاهی دو اتومبیل باهم برخورد می‌کند و جان سرنشینان بی‌گناهی را می‌گیرد. بنابر این هیچکس نمی‌تواند آینده‌اش را پیش‌بینی نموده و به بازگشت خویش مطمئن باشد. از این رو نوشتن وصیت امری ضروری و لازم است تا وارثان دچار مشکل نشده، تکلیفشان را بدانند. امام صادق-ع- فرمود: «کسی که بر مرکبی سوار می‌شود لازم است وصیت کند.»

#### ۴- اخلاص در نیت

سالکان این طریق، لازم است با نیتی خالص و جانی پاک در سرزمین وحی گام نهند، آنان که دل به دیگری سپرده‌اند به قرب حق راه پیدا نمی‌کنند. خداوند در قرآن کریم فرموده است:

«و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين»؛ (۱) «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند.»

خداوند قبل از آن که به عمل آدمیان بنگرد، به نیت‌های آنان نظر می‌کند.

رسول گرامی اسلام-ص- فرمود: «انما الاعمال بالنيات»؛ «کارها بر اساس نیت‌هاست و ارزیابی هر عمل بستگی به نیت و انگیزه آن عمل دارد.»

و نیز فرمود: «خداوند آن مقدار از عمل را که خالص و پاک برای او انجام شده می‌پذیرد.» (۲) اخلاص شرط اساسی تمامی عبادات است و هر کس عبادتی را برای خودنمایی و ریاکاری، و یا دستیابی به امور مادی و دنیایی انجام دهد، کاری بی‌فایده انجام داده است و صاحبش از آن بهره نخواهد گرفت. این اصل تا آنجا اهمیت دارد که اگر رزمنده‌ای در میدان جنگ و جهاد شرکت نموده، برای رسیدن به غنیمت و یا چیره شدن در جنگ به تلاش نظامی دست زند و کشته شود، شهید بحساب نمی‌آید، و جایگاهش دوزخ است.

۱- بینه: ۴

۲- سنن نسائی، ج ۶، ص ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۶

ص: ۷۶

پیامبر - ص - در تقسیم بندی تَبَّه آفرینی، حاجیان امت خود در آخر زمان را به سه دسته تقسیم فرموده‌اند:

۱- ثروتمندانی که برای تفریح به حج می‌روند!

۲- گروه‌های متوسط جامعه که برای سوداگری و تجارت به زیارت خانه خدا می‌روند!!

۳- نیازمندان آنان که برای خودنمایی و ریاکاری حج می‌گذارند!

سلمان پس از شنیدن این سخن، با شگفتی سؤال کرد: ای رسول خدا آیا چنین زمانی فرا خواهد رسید؟ و پیامبر - ص - فرمود:

سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست اینها در آینده واقع خواهد شد. (۱) امام صادق - ع - نیز فرمودند:

دو گونه حج وجود دارد: ۱- حجی برای خدا ۲- حجی برای مردم.

آن کس که برای خدا حج گزارد خداوند به وی پاداش بهشت دهد، و آن که برای مردم حج بجای آورد پاداش آن را در روز قیامت از مردم بگیرد!! (۲) بنابر این آنان که فقط برای خدا حج انجام دهند مورد رحمت و مغفرت پروردگار قرار خواهند گرفت.

(۳) ۵- زاد و توشه حلال

حاجی باید زاد و توشه راه را از مال حلال تهیه کند.

پیامبر - ص - فرمود: خداوند پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد.

پیامبر - ص - فرمود: هنگامی که مردی با مال حرام حج می‌گزارد و می‌گوید: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لبیک خداوند به او پاسخ می‌دهد: لا

لبیک ولا سعديك حتى تَرُدَّ ما فی يدیک.

و در روایت دیگری آمده است: لا لبیک ولا سعديك و حجك مردود علیک. (۴) خداوند در قرآن مؤمنان را به آنچه به رسولان

خویش امر کرده، سفارش می‌کند و می‌فرماید: «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً انی بما تعملون علیم.» (۵) و فرمود:

«یا ایها الذین آمنوا کُلُوا من طیبات ما رزقناکم.» (۶) حاجیان زولیده موی و گرد و غبار بر چهره نشسته در سفر الهی حج، همه جا یا

رب یا

۱- المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳

۲- وسائل، ج ۸، ص ۷۶

۳- وافی، ج ۲، ص ۴۷

۴- فیض القدیر ۱: ۳۲۸.

۵- مؤمنون: ۵۱

۶- بقره: ۱۷۲

ص: ۷۷

رب گفته، خدا را می‌خوانند، کسی که غذا و پوشاک خود را از راه حرام تهیه نموده و با حرام رشد یافته چگونه انتظار دارد خداوند دعایش را پاسخ بگوید؟!

در اشعاری که به احمد بن حنبل منسوب است آمده است:

حَجَّجْتَ بِمَالٍ أَصْلُهُ سَحَتْ فَمَا حَجَّجْتَ وَلَكِنْ حَجَّجْتَ الْعَيْرُ  
لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا كَلَّ طَيِّبُهُ مَا كُلُّ مَنْ حَجَّ بَيْتَ اللَّهِ مَبْرُورٌ (۱)

۶- چشم به مال دیگران نداشتن

حاجی سزاوار است، چشم از مال دیگران برداشته، حج را عزتمندانه بجای آورد.

ابن عباس گفته است: گروهی بدون تهیه زاد و توشه، حج می‌گزارند، خداوند این آیه را نازل فرمود: «و تزودوا فان خير الزاد التقوى.»

عکرمه و مجاهد و جز آنان نیز گفته‌اند: گروهی از اعراب بدون همراه داشتن غذا و خوراکی لازم، به حج آمده می‌گفتند: ما توکل کننده بر خدا هستیم و برخی از آنان می‌گفتند:

چگونه ممکن است که ما حج خانه خدا را انجام دهیم و او غذا به ما ندهد؟ و با این فکر و روش، باری بر دوش مردم شده، غذای اینگونه افراد را دیگران تأمین می‌کردند، خداوند آیه:

«و تزودوا...» را نازل و آنها را از این کار بازداشت. (۲) در تاریخ آمده است: برخی از فقهای ری نزد شبلی آمده از او خواستند با توکل بر خدا در حج همراهی اش کنند، او نیز با آنان شرط کرد: ۱- خوراکی با خود برندارند! ۲- از هیچکس درخواستی نکنند! ۳- از هیچکس چیزی نپذیرند! و آنان در شرط سوم ماندند!! سپس شبلی گفت: شما توکل کرده‌اید لیکن بر خوراکی‌ها و غذاهای دیگر حاجیان!! (۳) احمد بن حنبل پیشوای حنبلیان درباره آنان که بدون زاد و توشه به سفر آمده‌اند گفت:

من آن را دوست نمی‌دارم، اینان بر خوراکی‌های مردم توکل کرده‌اند. (۴) ۷- تأمین مخارج زن و فرزند حاجی قبل از سفر لازم است، مخارج زندگی زن و فرزندانش را تأمین نموده، سپس به حج مشرف شود.

۱- هدایه السالک، ج ۱، ص ۱۳۷

۲- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۶۶؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۰

۳- هدایه السالک، ج ۱، ص ۲۹۵

۴- ابن قدامه، المغنی، ج ۳، ص ۲۲۱

ص: ۷۸

آن کس که توان تأمین زندگی و هزینه خوراک و پوشاک خانواده خود را ندارد مستطیع نبوده، حج بر او واجب نیست. امام صادق-ع- به نقل از پدر بزرگوارشان فرموده‌اند: «... من استطاع الیه سبیلاً» سبیل در آیه بمعنای گستردگی در مال است؛ به شکلی که با قسمتی از آن حج انجام داده و با باقیمانده آن خوراک (و زندگی زن و فرزندش) را تأمین کند. (۱) در جای دیگر فرمود: «حج خانه خدا واجب است بر کسی که راهی بسوی آن بیابد و آن، توشه و وسیله سفر همراه با سلامتی است و نیز بجای گزاردن نفقه خانواده و آنچه پس از حج بدان نیاز دارد.» (۲) صاحب جواهر- رحمه الله علیه- چهارمین شرط از شرایط استطاعت را، داشتن امکانات مالی به اندازه رفع نیاز، و تأمین مایحتاج زن و فرزند دانسته می‌فرماید: آن کس که چنین توانی ندارد حج بر او واجب نیست (بلا خلاف آنچه، بل ربما يظهر من بعضهم الاجماع علیه ...) (۳) ۸- انتخاب زمان مناسب شنبه از روزهای هفته، بهترین روز برای آغاز سفر است.

ابو ایوب خزاز و عبدالله بن سنان از امام صادق-ع- معنای این فرموده خداوند بلند مرتبه را جویا شدند که: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله...»؛ (۴) (۵) حضرت فرمود: نماز، روز جمعه، و پراکنده شدن روز شنبه. (۶) سزاوار است که انسان روز جمعه را برای فراگیری مسائل دینی، و بهره‌گیری معنوی قرار دهد.

امام باقر-ع- فرمود: «پیامبر-ص- روز پنج‌شنبه را برای مسافرت انتخاب می‌فرمود. (۷) آنحضرت همچنین در جای دیگری می‌فرماید: «روز پنجشنبه را خدا، فرشتگان و رسول خدا-ص- دوست دارند.» (۸) کراهت سفر در روز جمعه، برای این است که مردم در نماز جمعه شرکت نموده، حضور

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۷

۲- همان، ص ۳۸

۳- جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۷۳

۴- جمعه: ۶۲

۵- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۴۹۸۲

۶- فقیه، ج ۲، ص ۷۷۴/۱۷۴

۷- فقیه، ج ۲، ص ۷۶۸/۱۷۳

۸- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۵۸

ص: ۷۹

خود در صحنه را به نمایش بگذارند. امام صادق-ع- فرمود: «کراهت (سفر در روز جمعه) بخاطر نماز است.» (۱) ۹- غسل مستحب است مسافر در آستانه حرکت غسل کند و هنگام غسل بگوید: «بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله...» و نیت غسل را، توبه، حاجت، زیارت، طلب خیر، نماز و دعا قرار دهد. و اگر روز جمعه است غسل جمعه را نیز به نیت اضافه نموده، برای همه آنها یک غسل انجام دهد. (۲) ۱۰- صدقه

مستحب است مسافر در آغاز حرکت، صدقه دهد و آیه‌الکرسی بخواند. (۳) امام صادق-ع- فرمود: «صدقه بده و هر روزی که خواستی خارج شو.» (۴) و نیز دو رکعت نماز بخواند و بگوید:

«اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمه عملی!»؛ (۵) «خداوندا! خود، خانواده، پول، فرزندانم، دنیا، آخرت، امانت و پایان کارم را به تو می‌سپارم.»

آنگاه همسر و فرزندان را در اتاق گرد آورده، بگوید:

«اللهم انی استودعک الغداة نفسی و مالی و اهلی و ولدی و الشاهد منا و الغائب، اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا تغیر ما بنا من عافیتک و فضلک.» (۶) «بار خدایا: همانا من [از] فردا، خود و مال و خانواده و فرزندانم، چه آنان که نزد من‌اند، و چه آنان که نیستند- همه را به تو می‌سپارم. پروردگارا! ما را در کنار خود قرارمان ده، و نعمتهایت را از ما مگیر و آنچه از سلامتی و فضل تو در اختیار ماست، تغییر مده.»

و زمانی که از در خانه بیرون می‌رود، در آستانه در ایستاده، سوره‌های حمد و معوذتین، قل هو الله احد، آیه‌الکرسی را در پیش رو و سمت راست و چپ بخواند و بگوید:

۱- الخصال، ص ۳۹۳/ ۹۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۹، ح ۱۵۰۳۹ و ۱۵۰۴۰

۳- محاسن، ص ۳۴۸، ح ۲۳۱

۴- محاسن، ص ۳۴۸، ح ۲۳

۵- همان، ص ۳۷۹، ح ۱۵۰۶۴

۶- همان، ص ۳۸۰، ح ۱۵۰۶۵؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۳، ح ۲



ص: ۸۰

«اللهم احفظنی و احفظ ما معی، و سلّمنی و سلّم ما معی، و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل»؛ (۱) «خداوند! مرا و آنچه با من است نگهدار، و مرا و آنچه با من است سالم بدار، و مرا و آنچه با من است با صورتی نیکو و زیبا به مقصد برسان.»

امام سجاد-ع- فرمود: هرگاه بنده‌ای از بندگان خداوند از خانه خارج می‌شود، شیطان سر راهش می‌آید، اگر گفت: «بسم الله...» دو فرشته [نگهبان برای انسان] به او گویند: «خود را کفایت کردی» و اگر گوید: «آمنت بالله» «به خدای ایمان دارم» گویند: هدایت شدی و راه یافتی، پس اگر گوید: «توکلّ علی الله» «بر خدای توکل کردم» گویند: محفوظ ماندی، آنگاه شیطان از او دست کشیده، آنجا را ترک می‌کند و می‌گوید: چگونه از کسی که هدایت شده، محفوظ مانده، و کفایت شده برای ما سودی حاصل خواهد شد؟ (۲) ذیل این روایت دارد: «یا ابا حمزه: ان ترک الناس لم یتروکوک و ان رفضتھم لم یرفضوک قلت: فما أصنع؟ قال: اعطهم من عرضک لیوم فقرک و فافتک.»

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۴۳، ح ۹، چاپ بیروت

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۱ چاپ بیروت

ص: ۸۱

در روایت دیگری امام صادق-ع- فرمود: هنگامی که به قصد حج و عمره از خانه خود بیرون آمدی- انشاء الله- پس دعای فرج را بخوان و آن دعا این است:

«لا اله الا الله الحليم الكريم، لا اله الا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السموات السبع، و رب الارضين السبع، و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين.»

۱۱- بی‌خبر به مسافرت نروید

امام صادق-ع- به نقل از پیامبر-ص- فرموده‌اند: مسلمانی که قصد مسافرت دارد باید برادران دینی خود را از قصد خویش آگاه سازد، و متقابلاً این حق را ایجاد می‌کند که موقع بازگشت برادران ایمانی به دیدار او بیایند. (۱) ۱۲- بدرقه مسافر مستحب است مسافر را دوستان و بستگانش بدرقه کنند.

همچنین مستحب است برای مسافر دعا کنند. پیامبر-ص- هرگاه مؤمنان را بدرقه می‌نمود، با آنان خداحافظی کرده، می‌فرمود: «خداوند بر تقوای شما بیفزاید و به سوی هر خیری شما را راهنمایی کند، و حاجات شما را برآورد، و دین و دنیای شما را سالم بدارد و شما را صحیح و سالم بازگرداند.» (۲) امام صادق-ع- برای گروهی از اصحاب خود که پیاده عازم حج بودند، دعا کرده، فرمود: «خداوندا! آنان را بر قدم‌هایشان استوار بدار و شریان‌های ایشان را آرام دار (قوت قلب به آنان عنایت کن).» (۳) آنگاه که اباذر را به تبعیدگاه می‌بردند، علی، حسن و حسین- علیهم‌السلام- و عقیل پسر ابیطالب، عبدالله بن جعفر، و عمار یاسر او را بدرقه کردند و علی-ع- خطاب به آنان فرمود: با برادران اباذر خداحافظی کنید؛ زیرا مسافر ناچار باید به راه خود برود، و بدرقه کننده ناگزیر است که باز گردد. (۴) ۱۳- انتخاب همراه

لذت سفر آنگاه افزون خواهد شد که انسان، رفیق و همنشین صمیمی برای خود

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۴۸، ح ۱۵۲۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۶

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۸۰۵

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۸، ح ۱۵۱۲۱؛ محاسن، ص ۲۵۵، ح ۵۴

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۵، ح ۱۵۱۱۵

ص: ۸۲

برگزینند تا سختی‌های سفر بر او هموار گردد. پیامبر - ص - به مسافران توصیه می‌فرمود: ابتدا رفیق راه را انتخاب کنید آنگاه مسافرت بنمایید «الرفیق ثم السفر» (۱) و در سخنی دیگر به امیر مؤمنان علی - ع - فرمود: «به تنهایی سفر مکن، که همانا شیطان با شخص تنهاست، و او از دو نفر دورتر است و فاصله دارد. ای علی، همانا مردی که تنها مسافرت کند در معرض گمراهی است، دو نفر نیز چنین‌اند، اما آنگاه که به سه رسیدند، گروه و کاروان به حساب می‌آیند.» (۲) رسول خدا - ص - سه نفر را لعنت فرمود: ۱- آن کس که تنها غذا بخورد ۲- کسی که در خانه‌ای تنها بخوابد ۳- سواری که در دشت و بیابان تنها حرکت کند. (۳) اسماعیل بن جابر گفت: در مکه خدمت امام صادق - ع - بودم. مردی از اهالی مدینه خدمت آن حضرت آمد، حضرت از او سؤال کردند: چه کسی همراهت بود؟ پاسخ گفت: با کسی همسفر نبودم. امام صادق - ع - فرمود: «اگر من بر تو فرمان می‌راندم، نیکو ادب می‌کردم. سپس فرمود: یکی شیطان است، دوتا نیز شیطانند، سه نفر یاران و چهار نفر رفیقانند.» (۴) این روایت، بخوبی نشان می‌دهد که پیشوایان دین، مردم را به داشتن همراه در سفر ترغیب و تشویق می‌کرده‌اند. و در حدیثی دیگر رسول خدا - ص - از کسی که تنها مسافرت کند، با عنوان «بدترین مردم» یاد کرده است. (۵) ۱۴- هم شأنی در مسافرت

در انتخاب رفیق سفر لازم است دقت نموده، همراهانی هم شأن و هم طراز را برگزینند تا در سفر به او خوش بگذرد. اسحاق بن جریر گفت: امام صادق - ع - پیوسته می‌فرمود: «با کسی همراه شوید که از همراهی با او احساس زینت و سرافرازی کنید و با آنان که همین احساس را نسبت به شما دارند همراه نشوید.» (۶) شهاب بن عبد ربّه گوید: به امام صادق - ع - گفتم: شما وضعیت من، و دوست گرفتتم و بخششی که نسبت به برادرانم دارم را می‌دانید، با گروهی از این دوستان در راه مکه همسفر می‌شوم و نسبت به آنان بذل و بخشش می‌کنم و امور معاششان را توسعه می‌دهم. امام فرمود: «ای شهاب چنین مکن؛ زیرا که اگر تو دست‌بازی نسبت به آنان نشان دهی و آنان نیز

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۸، ص ۱۵۱۲۳

۲- همان، ص ۴۱۰، ح ۱۵۱۲۷؛ در مجمع‌البحرین آمده: ... التفر بالتحریک، و هم عدّه رجال، قیل من ثلاثه الی عشرة، و قیل الی سبعة، ولا یقال: نفر فیما زاد علی العشرة. و التفریر مثله. و فی الحدیث: «اذا سافر الرجل وحده فهو غاوٍ و الاثنان غاویان و الثلاثة نفرٌ؛ ای جماعه و روی سَفَرٌ اَی رَكْبٌ.

۳- همان، ص ۴۱۰، ح ۱۵۱۲۹

۴- همان، ص ۴۱۱، ح ۱۵۱۳۰

۵- همان، ص ۴۰۹، ح ۱۵۱۲۶

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۲، ح ۱۵۱۳۳

ص: ۸۳

چنین کنند، نسبت به آنان ستم کرده‌ای، و اگر امساک نموده، چیزی به آنان ندهی، خوارشان گردانیده‌ای، پس افرادی چون خود را همراه گیر، و با همسنگ خود همراه باش.» (۱) امام باقر-ع- نیز فرمود: «با مثل خودت مسافرت کن، و با کسی که مخارج تو را تأمین می‌کند همراه مباش؛ زیرا این عمل موجب ذلت و خواری مؤمن است.» (۲) حسین بن ابی العلاء گفت: همراه با بیست و اندی مرد به سوی مکه حرکت کردم، و در هر منزلی گوسفندی برای آنان سر می‌بریدم، آنگاه که می‌خواستیم خدمت امام صادق-ع- داخل شوم، حضرت خطاب به من فرمود: ای حسین، مؤمنان را ذلیل می‌کنی؟ گفتم: از چنین کاری به خدا پناه می‌برم. امام فرمود: به من خبر داده‌اند که در هر منزلی گوسفندی قربانی می‌کنی؟ گفتم: از این کار، هدفی جز خدا نداشته‌ام، فرمود: آیا ندانستی که در میان همراهان تو افرادی هستند که دوست می‌دارند همچون تو عمل کنند لیکن توان آن را ندارند و احساس خود کوچک بینی و شکستگی روحی، می‌کنند؟! گفتم: از خدا طلب مغفرت دارم و دیگر چنین نکردم.» (۳) در تعداد همسفر نیز باید دقت کرد مستحب است از چهار تا هفت نفر بیشتر نباشند.

رسول خدا فرمود: محبوبترین یاران نزد خداوند- عزوجل- چهار نفرند و هیچ گروهی از هفت نفر افزون نشوند مگر آن که هیاهو و جار و جنجالشان بسیار می‌شود. (۴) ۱۵- یادآوری نعمت‌های خداوند

راهی حج، آنگاه که سوار بر مرکب می‌شود، مستحب است نعمت‌های خداوند را به یاد آورده، سپاسگزاری نماید و بگوید: «الحمد لله الذی هدانا للإسلام، و علمنا القرآن، و منّ علینا بمحمّد-ص- سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا منقلبون، و الحمد لله ربّ العالمین...» (۵) علی بن ابیطالب-ع- فرمود: هر کس بر مرکب سوار شده، نعمت‌هایی را که خداوند به او داده به یاد آورد و آیه: «سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین...» را بخواند و بگوید:

«استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و أتوب الیه، اللهم اغفر لی ذنوبی، انه لا یغفر الذنوب الا أنت.» مولای بخشنده و کریم گوید: «ای فرشتگان من، بنده من می‌داند که گناهان را جز من

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۳

۲- همان، ح ۱۵۱۳۹

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۴، ح ۱۵۱۴۲

۴- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۶

۵- قرب الاسناد، ص ۳۲؛ وسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۷، ح ۱۵۰۸۰

ص: ۸۴

کسی نمی‌بخشد. شما شاهد باشید که من گناهان او را آمرزیدم.» (۱) ۱۶- دعا و ذکر در حال حرکت  
پیمودن راه‌های زمین و آسمان همراه با فراز و نشیب و اوج و فرود است، اتومبیل به مناطق کوهستانی که می‌رسد، جاده‌های پر پیچ  
و خم کوهستان را طی کرده بالا می‌رود و پس از رسیدن به قلّه، سرازیر می‌شود، هواپیما نیز از فرودگاه برمی‌خیزد، اوج می‌گیرد و  
با رسیدن به مقصد فاصله خود را با زمین کم نموده، در فرودگاه به زمین می‌نشیند. زائر در تمامی این مراحل سزاوار است یاد خدا  
را زیر لب زمزمه کند.

رسول خدا- ص- آنگاه که در مسیری بالا می‌رفت «اللّه اکبر» و زمانی که فرود می‌آمد:

«سبحان اللّه» می‌گفت. (۲) حذیفه بن منصور گوید: همراه با امام صادق-ع- به طرف مکه حرکت کردیم. پس از نماز حضرت  
فرمود: «اللهم خل سبیلنا و أحسن تیسیرنا و أحسن عافیتنا» و هرگاه از بلندی بالا- می‌رفت می‌فرمود: «اللهم لك الشرف علی کل  
شرف.» (۳) در بین راه، برخی مناطق، همچون گردنه‌های صعب‌العبور و راه‌های پر پیچ و خم خطرناک و ترس‌آفرین‌اند. امام  
صادق-ع- فرمود: «اگر به جایی رسیدی که ترسانی، این آیه را بخوان: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل  
لی من لدنک سلطاناً نصیراً.» (۴) برخی از برادران رسول خدا- ص- نزد آن حضرت آمده، اظهار داشتند ما به قصد تجارت عازم  
شام هستیم به ما بیاموزید چه بگوییم. پیامبر فرمود: آنگاه که مسافر در بین راه به منزلی فرود آمد نماز عشا را خوانده و به هنگام  
خوابیدن، تسبیحات حضرت فاطمه- سلام اللّه علیها- را بگویند و سپس آیه‌الکرسی را بخواند. پس همانا تا به صبح از هر بلایی  
مصون خواهد ماند.» (۵) امام سجاد-ع- فرمود: اگر کسی پیاده حج کند و سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر را بخواند، سختی پیاده‌روی  
را احساس نکند.» (۶) امام صادق-ع- به آن کس که تنها سفر کند، دستور داده‌اند به هنگام سفر این دعا را بخواند: «ما شاء اللّه لا  
حول و لا قوه الا باللّه، اللهم آمن وحشتی و أعنی علی وحدتی، و ادّ غیبتی.» (۷)

۱- همان، ص ۳۸۹؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۸، ح ۷۹۵

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۱، ح ۱۵۰۸۸؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۷۹، ح ۷۹۶

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۳۹۳، ح ۱۵۰۹۲؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۷، ح ۱

۴- الاسراء: ۸۰

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵، ح ۱۵۰۹۶؛ محاسن، ص ۳۶۸، ح ۱۲۰

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۶، ح ۱۵۰۹۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۴۲

۷- همان، ص ۳۹۷؛ ح ۱۵۱۰۱؛ کافی، ج ۴، ص ۲۸۸، ح ۴

ص: ۸۵

## ۱۷- مسافرت در شب

انتخاب شب برای مسافرت، توصیه رسول خدا- ص- است. امام صادق- ع- به نقل از پیامبر- ص- فرمود: «بر شما باد مسافرت در شب؛ زیرا زمین در شب درنور دیده می‌شود.» (۱) قسمت پایانی شب برای آغاز سفر بهتر است؛ زیرا خداوند ابتدای شب را برای آسایش و راحتی انسان قرار داده، تا بدن استراحت لازم را داشته، و روح نشاط خود را بازیابد.

علی- ع- به معقل فرمود: چون شب را آسودی، هنگام سحر و یا دمیدن فجر، در پناه برکت خداوند، سفر را آغاز کن. (۲) ۱۸- شراکت در هزینه‌ها

مستحب است مسافران همدل، پول و توشه خود و همراهان را یکجا جمع نموده، سپس از آن برداشت کرده، خرج کنند. این عمل برای اخلاق و رفتار آنان نیکوتر، و برای روح و جانشان پاکیزه‌تر است. (۳) این ویژگی با سیستم کنونی، که کلیه هزینه‌ها از سوی سازمان حج و زیارت تأمین می‌شود، بخوبی سازگار است و دیگر مسافرت‌های دسته‌جمعی از این قبیل را نیز شامل می‌شود.

## ۱۹- حفظ پول و اثاثیه

مسافر باید حافظ و نگاهبان پول و اثاثیه خود باشد تا در طول سفر دچار مشکل نشود، صفوان جمال به امام صادق- ع- گفت: می‌خواهم به حج بروم، خانواده من نیز همراه من است، پول و هزینه سفرم را در همیانی که دارم بگذارم؟ و آن را به کمر ببندم؟ امام فرمود: بله، پدرم پیوسته می‌فرمود: از توانمندی مسافر اینست که بتواند پول [و وسایل] خود را حفظ کند. (۴) ۲۰- همراه داشتن مواد خوراکی

در سفر حج و عمره، از پاکیزه‌ترین خوراکی‌ها و بهترین مواد همچون بادام، شکر و سویق و آرد نرم الک نکرده، توشه بردارید که علی بن الحسین- ع- چنین می‌کرد. (۵)

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۱۴، ح ۴۸۹

۲- نهج البلاغه، نامه ۱۲

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۱۳

۴- همان، ص ۴۱۹

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۳، ح ۱۵۱۱۱

ص: ۸۶

امام صادق-ع- نیز فرمود: جوانمردی در سفر عبارت است از فراوانی و خوبی توشه و بذل و بخشش آن به همراهان و پنهان نگهداشتن اسرار همسفران ... (۱) امام سجاد-ع- به نقل از رسول خدا-ص- فرمود: از بزرگواری مرد آن است که توشه سفر خود را پاکیزه و شیرین و گوارا سازد.

۲۱- نیازمندیهای سفر

مستحب است مسافر نیازمندیهای سفر را همچون: آینه، شانه، مسواک، دارو، درفش و نخ، سرپایی، ظرف آب، لباس، و ... (۲) با خود بردارد.

در روایت آمده است: پیامبر-ص- هرگاه به سفر می‌رفت چند چیز را همراه خود برمی‌داشت: ۱- آینه ۲- سرمه‌دان ۳- شانه ۴- مسواک. (۳) امام صادق-ع- به مسافران توصیه فرمودند: مقداری تربت سالار شهیدان را با خود برداشته، آن را بوسیده، بر چشمانشان بگذارند سپس این دعا را بخوانند: «اللهم انی أسألك بحق هذه التربة، و بحق صاحبها، و بحق جدّه و بحق ابيه و بحق امّه و أخیه، و بحق وُلده الطاهرین، اجعلها شفاءً من کل داء، و اماناً من کل خوف، و حفظاً من کل سوء.» سپس تربت را در جیب خود بگذارد، چنین انسانی پیوسته در پناه خداوند است. (۴) ۲۲- کمک به دیگران

مستحب است مسافر به همراهان خود در طول سفر کمک کند. رسول خدا-ص- فرمود: کسی که مسافر مؤمن را یاری دهد، خداوند هفتاد و سه گرفتاری او را حل می‌کند. (۵) امام سجاد-ع- بیشتر اوقات با کسانی به مسافرت می‌رفتند که آن حضرت را نمی‌شناختند و با آنها شرط می‌کرد تا در طول سفر، به آنان کمک کند. در یکی از این سفرها، مردی حضرت را شناخت و به همراهان خود، آن حضرت را معرفی کرد، آنان هراسان خدمت امام سجاد-ع- آمده دست و پای ایشان را بوسیده، عذر خواهی کردند. (۶) پیامبر-ص- فرمود: «سید القوم خادمهم فی السفر»؛ بزرگ یک ملت آن کس است که در مسافرت به دیگران کمک کند.

۱- همان، ص ۴۲۴، ح ۱۵۱۶۲

۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۵، ح ۱۵۱۶۵

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۶، ح ۱۵۱۶۷

۴- همان، ص ۴۲۸، ح ۱۵۱۷۳

۵- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۲۹، ح ۱۵۱۷۹

۶- همان، ص ۴۳۰، ح ۱۵۱۷۷

ص: ۸۷

## ۲۳- جوانمردی در سفر

مستحب است مسافران در سفر جوانمردی از خود نشان دهند. رسول خدا- ص- تلاوت قرآن، و حضور دائم در مساجد، و همراهی با برادران در حل حوائج و نیازهای آنان را نشانه فتوت و جوانمردی در وطن، و فراوانی و خوبی توشه و بخشش آن به همسفران، و کتمان اسرار همراهان، و خوش خلقی، و شوخی بدون معصیت را علائم جوانمردی در سفر دانسته‌اند. (۱) لقمان به فرزندش فرمود: اگر با گروهی مسافرت کردی، در کار خود و آنان فراوان مشورت کن، در چهره آنان فراوان لبخند بزن، از خوراکی‌ها و توشه‌هایی که همراه داری بر آنان ببخش و با آنان کریمانه عمل کن، دعوت آنان را پاسخ گوی و اگر از تو یاری خواستند، آنان را کمک کن. اگر در کار حقی از تو شهادت خواستند، شهادت ده، آنگاه که همراهان تو پیاده راه می‌پیمایند با آنان همراهی کن، و آن زمان که آنان به کاری مشغولند، با آنان کار کن، سخن سالمندانی که سن آنان از تو بیشتر است را پذیرا باش، اگر تو را به چیزی امر نمودند، پیروی کن و اگر چیزی از تو خواستند پاسخ مثبت ده و جواب منفی به آنان مده (۲).

## ۲۴- اقامه نماز

لقمان حکیم به فرزندش وصیت کرده، فرمود: فرزندم! آنگاه که وقت نماز فرا رسید، آن را بخاطر چیزی تأخیر مینداز، نماز را بجای آر و خود را از این دین رها ساز، نماز را به جماعت بخوان گرچه مکان برای نماز تنگ باشد، «گویی بر نوک نیزه ایستاده‌ای»، هرگاه به نزدیکی منزلی رسیدی از مرکب فرود آی و ابتدا مرکب را رسیدگی کن (در آن زمان اسب و شتر بود و به آنان علوفه می‌دادند، و در این زمان اتومبیل است و نیاز به بنزین و روغن دارد) در سرزمینی فرود آی که سبزه‌زار و خوش‌منظر و آرام بوده، خاکی نرم داشته باشد- سنگلاخ نباشد-. و آنگاه که فرود آمدی، قبل از نشستن دو رکعت نماز بخوان ... اگر می‌توانی غذا نخوری تا از آن به دیگران صدقه دهی، اینچنین کن. تا زمانی که سواره‌ای، قرآن بخوان، و هرگاه فراغت یافتی دعا کن. در آغاز شب حرکت نکن، و بجای آن از پایان شب بهره بگیر، و در طول راه صدایت را بلند نکن. (۳)

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۳۶، ح ۱۵۱۹۷؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱۳۷

۲- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۸۸۴

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۸۸۴



ص: ۸۸

## ۲۵- مراعات حال دیگران

در تابستان و در هوای گرم، در صفوف نماز جماعت و یا جلساتی که حاجیان شرکت می‌کنند، سزاوار است مراعات حال دیگران را بکنند. پیامبر- ص- فرمود: سزاوار است نشستگان در تابستان بگونه‌ای بنشینند که میان هر دو نفر به اندازه بلندی یک ذراع فاصله باشد تا گرفتار رنج و زحمت نشوند. (۱) ۲۶- وفاداری

امام صادق- ع- فرمود: امام سجاد- ع- هنگام رحلت، به فرزندشان امام باقر- ع- فرمودند: من با این شتر بیست مرتبه به حج رفته‌ام، امّا به او تازیانه‌ای نزده‌ام، هنگامی که او مرد، لاشه‌اش را به خاک بسپارید تا درندگان گوشتش را نخورند ... پس آنگاه که شتر مرد، امام باقر- ع- گوری بساخت و او را دفن کرد. (۲) ۲۷- مدارا با بیماران

پیامبر- ص- فرمود: اگر یکی از شما در مسافرت بیمار شد تا سه روز نزد او بمانید (و او را تنها نگذارید) (۳) ۲۸- کوتاهی سفر  
مسافران پس از پایان یافتن کار و حاجی پس از خاتمه اعمال، زودتر نزد خانواده خویش بازگردد، امام سجاد- ع- فرمود: سفر پاره‌ای از عذاب و ناراحتی است، هر یک از شما که سفرش پایان پذیرفت (و کارش تمام شد) در بازگشت به سوی خانواده‌اش بشتابد.

امام صادق- ع- نیز فرمود: از محلی به محل دیگر رفتن، زاد و توشه را به پایان رسانده، اخلاق را بد و لباس را ژنده می‌نماید.

## ۲۹- سوغات

هنگام بازگشت از سفر، برای زن و فرزندانان هدیه‌ای به همراه بیاورید. امام

۱- وسائل، ج ۱۲، ص ۱۴؛ کافی، ج ۲، ص ۶۶۲، ح ۸

۲- ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۷۴

۳- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۲

ص: ۸۹

صادق-ع- فرمودند: به هر مقدار که توان مالی دارید هر چند یک سنگ، برای زن و فرزندتان هدیه بیاورید. (۱) ۳۰- استقبال حاجی در برگشت

مردم حاجیان را هنگام عزیمت به بیت الله الحرام بدرقه می‌کنند و پس از مراجعت نیز به استقبال و دیدار آنان می‌روند. این سنت حسنه در روایات مورد تأکید قرار گرفته از آن به عنوان امری مستحب یاد شده است.

امام صادق-ع- به نقل از امام سجاد-ع- می‌فرمود: به حاجی و عمره‌گزار قبل از آن که آلوده به گناه شود، سلام کرده، با آنان مصافحه کنید. (۲) و در روایتی دیگر امام سجاد-ع- توصیه فرموده که حجاج و عمره‌گزاران را گرامی بدارند. (۳) امام باقر-ع- فرمود: گرامی داشتن حاجی و معتمر، بر شما واجب است. (۴) امام صادق-ع- نیز فرمود: کسی که با حاجی تازه از سفر آمده، معانقه کند مانند آن است که حجرالاسود را لمس کرده باشد. (۵) علی-ع- نیز فرمود: هنگامی که برادر شما از مکه بازگشت، میان دو چشم او، و دهانش را که با آن حجرالاسودی را که پیامبر-ص- بوسیده، بوسیده است، بوسه زنید. و نیز چشمی که به خانه خدا نگاه کرده، و جایگاه سجده و صورت رسول خدا-ص- را بوسیده، ببوسید و هنگام خوش آمد گویی، به او بگویید: خداوند اعمال حج تو را قبول کند، سعیت را بر تو ببخشد، و آنچه هزینه کردی به تو عوض دهد، و این حج را نیز آخرین حج تو قرار ندهد. (۶) حج نورانی برای حاجی به ارمغان می‌آورد و تا زمانی که آلودگی به گناه پیدا نکرده، آن نور در چهره او می‌ماند. (۷) پی نوشتها:

۱- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۵۹، ح ۱۵۲۵۹

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، ح ۱۷؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۸

۳- محاسن، ص ۷۱، ح ۱۴۲

۴- فقیه، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۶۴۹

۵- فقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۱۹۱؛ محاسن، ص ۳۷۷، ح ۱۴۹

۶- وسائل، ج ۱۱، ص ۴۴۷، ح ۱۵۲۲۴؛ خصال، ص ۶۳۵

۷- محاسن، ص ۷۱، ح ۱۴۳







ص: ۹۳

## تاریخ و رجال

ص: ۹۴

تألیف: جواد علی

ترجمه و تحقیق: اصغر قائدان

## مکه مکرمه و پیشینه آن

۲ -

مکه دارای جامعه‌ای شهری و با ثبات بود. ساکنان آن بیشتر شهرنشین بودند، البته نه شهرنشین به معنا و مفهومی که امروزه از آن برداشت می‌کنیم؛ زیرا زندگی در آن بر اساس عصیبت قبیله‌ای شکل گرفته بود. شهر به چند شعب یا درّه تقسیم گشته و هر درّه خود اجتماعی مستقل محسوب می‌شد و خاندانی در آن حکومت می‌راند. این خاندانها نیز، برای دستیابی به مقام و قدرت، همواره با دیگران به نبرد و درگیری مشغول بودند. (۱) به رغم آن که اسلام با این ارزشهای جاهلی مبارزه کرد ولی تا امروز نیز در بین اعراب، نه فقط در مکه، بلکه در تمامی جهان عرب، همواره حاکم است. نزاع بین بنی هاشم و بنی امیه برای تسلط و ریاست بر مکه و سپس بر خلافت اسلامی، مردم مسلمان را همانند مردم دوران جاهلیت مورد اذیت و آزار قرار می‌داد (۲) و نزاع بین خاندانهای دیگر برای ریاست و زعامت نیز همینگونه بود.

در هر زمان، بعضی از رؤسا و بزرگان، به حکومت مکه رسیده و خود را پادشاه آن می‌خواندند، آنان تمایل داشتند تا تاجی همانند تاج پادشاهان بر سر گذارند ولی موفق نمی‌شدند. حتی ذکر شده است که

۱- «شعب» در لغت به معنای شکاف بین دو کوه و یا راه و فاصله میان دو کوه است که جمع آن «شعاب» می‌باشد این منظور، لسان العرب، ماده شعب ج ۴، ص ۲۲۷۰ شهر مکه بخاطر این که در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده است دره‌ها و شعاب فراوانی داشته که محل سکونت بسیاری از قبایل بوده و بخاطر سیل‌های فراوان که در مکه جاری می‌شده این دره‌ها امنیت بیشتری داشتند. بدین صورت هر دره‌ای به خاندان یا قبیله‌ای اختصاص می‌یافت و در حقیقت باید گفت هر درّه، در حکم یک ایالت و حکومتی مستقل برای خود بوده که رئیسی از آن خاندان در رأس امور شعب قرار داشته و به حل و فصل مسائل داخلی قبیله خود، بصورتی خود مختار، می‌پرداخته است. نام تمامی آن شعاب در منابع ثبت است که می‌توان به معروفترین آنها؛ یعنی «شعب ایطالب»، «شعب بنی عامر»، «شعب بنی هاشم»، «شعب ابی‌دب» و «شعب ابی‌یوسف» اشاره داشت. محاصره رسول خدا و بنی هاشم در شعب ایطالب آنطور که در افواه جامعه مطرح است، محصور و یا وارد کردن آنان در مکانی دور افتاده به منظور محاصره نبوده است، بلکه چون شعب ایطالب محل سکونت خاندان بنی هاشم بوده و تمامی این دره به آنان اختصاص داشته است لذا ایشان را در مکان مسکونی خود محاصره کرده و از ارتباط سایر نقاط یا مردمان با آن شعب و یا بالعکس جلوگیری کرده‌اند، یعنی آنان را محاصره اقتصادی و اجتماعی کردند. «مترجم»

۲- «... جعفر گوید: از امر علی و عثمان و آنچه بین آنان بود سؤال کردم، پس گفت: این یک دشمن قدیمی و نسبی بین عبدشمس و بنی هاشم بود. حرب بن امیه از عبدالمطلب بن هاشم نفرت داشت و ابوسفیان نیز نسبت به محمد- ص- حسادت ورزیده و با او جنگید...» شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۲۰، ۴۰۱۰ و ۳-۳۸۲.

ص: ۹۵

بعضی از آن مدعیان، به بیگانگان نیز پناه می‌بردند، تا برای ایجاد نفوذ و سلطه سیاسی، مادی و نظامی و در حقیقت تثبیت پادشاهی خود بر این سرزمین، از آنان کمک بگیرند ولی موفق نمی‌شدند. همانگونه که در مورد عثمان بن حویرث بن اسد بن عبد العزی معروف بن «البطریق» گزارش شده است؛ یعنی همان کسی که در پادشاهی مکه طمع کرد و وقتی موفق نشد، نزد قیصر روم رفته و خواست تا برای دستیابی به سلطنت، خود را در حمایت او قرار دهد. وی به قیصر گفت من آنان را به دین تو وارد می‌کنم که سرانجام تحت سلطه تو خواهند آمد. قیصر گفت پس چنین کن و سپس برای او نامه‌ای نوشته و با طلا مهمور نمود. قریش از قیصر ترسیده و سعی کردند تا به گفته او گردن نهند. آنگاه اسود بن مطلب (ابو زمعه) برخاست و مردم در حال طواف را مورد خطاب قرار داد و گفت: قریش نه پادشاهی می‌کند و نه تن به پادشاهی می‌دهد. اسود بن اسد بن عبد العزی نیز فریاد زد: آگاه باشید که مکه زنده است و به پادشاهی کسی گردن نمی‌نهد. قریش نیز بر سخن او قدرت یافته و با آنچه که عثمان بن حویرث برای آن آمده بود مخالفت ورزیدند؛ او نیز به مقصود خود نرسید و سرانجام نزد ابن جفینه مانده و سپس از دنیا رفت؛ لذا بنو اسد بن جفینه به قتل او متهم شدند (۱) ابن جفینه همان عمرو بن جفینه غسانی بود. (۲) عثمان بن حویرث اولین پیشوا در زمان جاهلی نیست که شیفته پادشاهی و لقب «پادشاه دوستدار مردم» بود. وی برای دستیابی به این لقب به هر شیوه‌ای ولو از راه دوستی با زورمندان بیگانه و توسل به آنان، متمسک می‌شد، تا از ایشان در تثبیت پادشاهی بر قوم خویش کمک بگیرد.

در کسب اخبار و تاریخ، از اسامی تعدادی چون او یاد شده که بدنبال پادشاهی بوده، طمع چشم آنان را کور ساخته و به علت کمبود شخصیت و ضعف نفس، حتی به ساسانیان و روم نیز متوسل می‌شده‌اند تا به کمک آنان بر قوم خویش پادشاهی و سیطره یابند و از سوی ایشان به لقب «دوست» مفتخر گشته و از دست آنان تاج بر سر گیرند. بدیهی بود در مقابل، با این عمل، خود و قوم خویش را در خدمت رهبران بیگانه و کسانی که با قدرت و برتری بر آنان منت نهاده و کمک کرده‌اند قرار می‌دادند. عثمان بن حویرث در راه دستیابی به پادشاهی مکه، به استقبال مرگ شتافت و

۱- زبیر بن بکار، نسب قریش ص ۲۰۹ به بعد؛ سهیلی، الروض الأئنف، ج ۱، ص ۱۴۶

۲- همان کتاب و نیز ابن حزم، ص ۱۹۰



ص: ۹۶

چنانکه ذکر شد، برای این امر، به روم تقرّب جست و به دین مسیح گروید. ولذا مقام وی نزد رومیان بالا رفت. کسی چه می‌داند؟ شاید انگیزه حمایت رومیها از او، بدین سبب بود که وی را مأمور خود ساخته و برای تسلط و نفوذ بر این شهر مقدس، به او کمک نمایند تا بتوانند بوسیله او بر حجاز، یمن، عربستان جنوبی و غربی و نهایتاً جزیره العرب سیطره و تسلط یابند. عثمان قوم خویش را جمع کرده و به آنان هشدار داد که: ای مردم، چنانکه می‌دانید، قیصر روم سرزمینهای شما را امن کرده و تجارتی که به آن اقدام می‌کنید در سایه حمایت اوست. وی مرا بر شما پادشاه کرده و من یکی از شماها و پسر عمویان هستم. می‌ترسم اگر از این امر سرپیچی کنید، رومیان مانع تجارت شما در شام شوند. پس با امر او مخالفت نکرده و دوستی او را قطع ننمایید (۱) وی پس از آن، به تهدیدی شدیدتر پرداخت و بر تحقق پادشاهی خود، به هر وسیله‌ای مصمم شد.

شاید لقب «بطریق» که عثمان بن حویرث به آن شناخته می‌شد، از جانب رومیان برای کسب رضایت و خوشنودی، او- با حرف یا عمل- داده شده باشد و عاقلانه به نظر نمی‌رسد که این یک لقب دینی برای او باشد. رومیان این القاب را برای جذب (قلوب) و یا خریدن رؤسا و بزرگان قبایل به آنان اعطا می‌کردند! این القاب، برای فخر و مباهات بوده نه نشانه رتبه و مقامی که از آن برخوردار بوده و بدان منظور از رومیان دریافت کرده باشند.

در جزیره العرب، الفت، محبت و وحدت اجتماعی بین مردم وجود نداشت.

خودپرستی و روح قبیله گرایی، که نوعی خودخواهی توسعه یافته بود، به ظهور یک جامعه بزرگ و یکپارچه کمک نمی‌کرد. هر رئیس و پیشوای بزرگی، ریاست را برای خود می‌دید و پذیرش ریاست دیگری را برای خود، خواری و اهانت می‌شمرد. همکاری و تعاون، به علت اوضاع بد مالی و وجود فقر کلی وجود نداشت. چنین جامعه‌ای را بناچار می‌بایست تفرقه فرا گیرد و حسد و نزاع بین مردم، برای بدست آوردن روزی در یک زندگی سخت، پدید آید. در قرآن کریم نیز به این امر اشاره شده است. این آیات، مؤمنان را به وضعی که در آن بودند یادآور شده و آنان را به وحدت و عدم بازگشتن به آن زندگی جاهلی، تشویق کرده است:

۱- محمود العقاد، العبقریات الاسلامیه ص ۱۳۰؛ سهیلی، روض الأنف، ج ۱، ص ۱۴۶

ص: ۹۷

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته اخواناً.» (۱) «وهو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين وألف بين قلوبهم، لو أنفقت ما فى الأرض جميعاً ما ألفت بين قلوبهم، ولكن الله ألف بينهم، انه عزيز حكيم.» (۲) اسلام اين وحدت را که جایگزین تفرقه و اختلاف شد، نعمتی از نعمتای خداوند بر مؤمنین شمرده و از مسلمانان می‌خواهد تا به اسلام چنگ زده و متفرق نگردند و این نعمت خداوند را بر خود که به فضل او برادر شدند بیاد آورند.

در مکه حکومتی مرکزی به معنا و مفهوم شناخته شده امروزی آن، وجود نداشت. در آن سرزمین پادشاهی که دارای تخت و تاج باشد یا یک رئیس بعنوان رئیس جمهور یا رئیس شهر نبود. از مجلسی که بر شهر حکومتی مشترک یا به تناوب داشته باشد و از حاکم شهر یا حاکم نظامی خبری نبود و اخباریون نیز از وجود مدیر ورئیسى که در آن شهر امنیت را برقرار سازد و یا زندانی که افراد متخلف و خاطی نسبت به نظم و قوانین جامعه را در آن محبوس نماید و وظائف دیگری از این قبیل را که در حکومتهای امروزی می‌بینیم انجام دهد، گزارشی نداده‌اند.

در مجموع، حقیقت امر این بود که مکه قریه‌ای تشکیل یافته از دره‌هایی بود که هر یک به عشیره‌ای اختصاص داشت و رؤسای آن، خود به تنهای به حلّ و عقد امور و نهی و تأدیب عشیره خود می‌پرداختند.

و در توان کسی نبود که با حکم آنان مخالفت ورزد. این رؤسا از عاقلان قبیله و حکام ناصح بودند.

در قرآن کریم پیرامون رؤسای مکه چنین آمده است:

«وقالوا لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظیم.» (۳) مراد از «قريتين» مکه و طائف می‌باشد. در آیه بعدی، به وجود مراتب و درجات بعضی از مردم نسبت به عده‌ای دیگر، اشاره می‌شود. در این آیات، اوضاع اجتماعی ساکنان مکه، طائف و نقاط دیگر در آن زمان تشریح می‌گردد.

پس رؤسای مکه همان بزرگان و پیشوایان آنان بودند که از بالاترین مقام و درجه در میان مردم برخوردار بوده و «بزرگان مکه» یا «بزرگان طائف» همان طبقه «اریستوکرات» یا «اشراف» بودند که در

۱- آل عمران: ۱۰۳، «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنیید و متفرق نشوید و نعمت خداوند بر خود را بیاد آورید که دشمن یکدیگر بودید و خداوند بین قلبهای شما ایجاد الفت و دوستی کرد و شما را با یکدیگر برادر گردانید.»

۲- انفال: ۶۳، «و او کسی است که تو و مؤمنین را با یاری خویش مؤید و منصور گردانید و بین قلبهای آنان الفت برقرار کرد، اگر تو همه آنچه که در زمین است می‌خواستی در بین آنان ایجاد دوستی نمایی هرگز موفق نمی‌شدی ولی خداوند بین قلبهای آنان محبت برقرار ساخت که او با عزت و تدبیر است.»

۳- زخرف: ۳۱، «و گویند چرا قرآن بر آن دو بزرگ؛ قریه مکه و طائف نازل نشد» این گفته اشراف و رؤسای قبایل و بزرگان مکه است که می‌گفتند چرا قرآن بر ولید و حبیب از طائف و عروه بن مسعود از مکه نازل نشد که آنان بزرگان و اشراف آن دو شهر بودند. «مترجم»

ص: ۹۸

میان مردم زعامت و رهبری داشته و به داشتن تکبر، جلال و جبروت و خودپسندی موصوف و تنها خود را انسان می‌پنداشتند که بوسیله آن به زعامت موروثی یا مال و مکت دست یافته بودند. (۱) حکومت در مکه آن عصر، حکومتی غیر متمرکز و در حقیقت حکومت رؤسا و صاحبان مقام و نفوذ و شخصیت بود که همواره احکام و اوامر آنان اجرا و اطاعت می‌شد. این امر نه بخاطر وجود حکومت قوی مرکزی بود که بر مردم مکه سیطره داشت، بلکه بخاطر این که آن احکام و اوامر، از سوی عناصر دارای وجهه و سن و رؤسا و اشراف صادر می‌گشت. احکام آنان در عرف و عادت مردم مکه و سایر ساکنین جزیره‌العرب مطاع بود و هیچگاه با عادت و عرف مخالفتی نمی‌شد، حتی امروز نیز عرف به منزله قانون مردم شبه جزیره است.

سرپیچی از احکام رؤسا و بزرگان، به معنای سرپیچی از سیادت و سلطه قانون، تمرد بر سازمان و نظام اجتماعی، تحقیر حاکمان و اهانت به آنان و پیروانشان بود لذا هیچ کس نمی‌توانست از اوامر رؤسای قوم و صاحبان حسب و شرف و سن و عقل سرپیچی کند. کتب حدیث و سیره، از مجلسی در مکه سخن گفته‌اند که اشراف، رؤسا و بزرگان آن شهر، برای مشورت و برنامه‌ریزی در امور صلح یا جنگ در آن انجمن جمع می‌شدند.

این مجلس به «دار الندوه» معروف و شباهتی به شیوه مجالس بزرگان در یمن بنام «المزود» داشت. در دار الندوه بزرگان قوم و صاحبان نظران و اصحاب حلّ و عقد، برای مشورت در امور و تصمیم‌گیری گرد هم جمع شده و به اعتبار این که پیشوایان و رؤسای قوم هستند، به اعلان حکم و نظر خویش پرداختند و مردم نیز جز اطاعت و امتثال اوامر آنان وظیفه‌ای نداشتند. آنان در گزینش و انتخاب رؤسا یا شخصیت‌های این مجلس، دارای حق رأی و نظر نبوده و این رؤسا بنام مردم و از ایشان سخن می‌گفتند. اعضای مجلس یاد شده در این وضع همانند رئیس قبیله‌ای بودند که بنام افراد خود، به صدور فرمان می‌پرداختند. در حقیقت نظر آنان همان چیزی بود که عرف و عادت و رأی بزرگان و صاحبان حلّ و عقد قبیله نامیده می‌شد.

بنای دار الندوه را به قُصَیّ نسبت می‌دهند که در حدود سال ۴۴۰ میلادی - بر اساس آنچه مستشرقان تخمین زده‌اند - آن

۱- اصطلاح اریستوکرات یا اریستوکراسی، اصطلاحی جدید مربوط به عهد حاضر می‌باشد که معنای خاصی دارد اریستوکراسی نوع حکومتی است که گردانندگان آن طبقه اشراف هستند. هرچند که اشراف آن حکومت را اداره می‌کنند ولی برای اداره کشور، دارای مجلس، قوانین و ... هستند. در صورتیکه در شبه جزیره آن دوران، طبقه اشراف با اریستوکراتها و یا حکومت اشرافی آنان با اریستوکراسی کنونی تفاوت داشت. بهتر است که آنان را همان نجبا و برگزیدگان یا مهتران قوم و اشراف، مورد خطاب قرار دهیم.

«مترجم»

ص: ۹۹

را ساخته است؛ آنچه مسلم است، این مجلس در دوران وی برای قریش بوجود آمد. رؤسا و ریش سفیدان در آن می‌نشستند و نیازمندان و ستمدیدگان به آن پناه می‌جستند، قریش نیز در جنگها و امور خود، تصمیمی جز در آن نمی‌گرفت، هر کس را که می‌خواست ازدواج کند در آنجا عقد زوجیت می‌بستند، جوانان را به نشانه بلوغ سن و ازدواج، زره پوشانیده و در آن برای فرماندهانی که بزرگان مکه برای دفاع از شهر برگزیده بودند، پرچم بسته می‌شد و او پرچم را بعنوان نشانه‌ای در جنگ، از آن مکان حمل می‌کرد. (۱) در این مجلس، قریش برای برخورد با پیامبر - ص - به هنگام ترس از دعوت او، به مشورت نشستند و بر قتل او تصمیم گرفتند (۲) در همین انجمن و خانه بود که در سال هفتم هجری، رؤسای قریش، پیامبر - ص - را هنگام ورود به مکه برای حج، به نظاره نشستند (۳) و بخاطر مقام و عزتی که او در میان قوم خود بدست آورده بود، به شدت نسبت به او کینه و حسادت می‌ورزیدند. (۴) قصی سرپرستی این خانه را برای فرزندش عبدالدار وصیت کرد و او رئیس آن شد و سپس آن را برای فرزند خود به ارث گذاشت. دارالندوه (پس از اسلام) همچنان پای برجا بود تا این که عکرمه بن عامر بن هاشم، آن خانه را از معاویه بن ابی سفیان خرید و آن را به دارالاماره و محل سکونت خویش تبدیل کرد. (۵) و (۶) و اما در مورد قانون آن قوم و دستور رؤسای آن، خداوند در قرآن کریم چنین اشاره می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (۷) ایشان از آنچه به دست می‌آوردند، محافظت می‌کردند و نسبت به آنچه به آنان می‌رسید، حریص بودند؛ برای آنان هیچ تغییر و دگرگونی، اگر چه در آن حق و منطقی می‌دیدند، پذیرفتنی نبود، در قرآن کریم، آیات دیگری است که تمسک و توسل نخبگان و اشراف مکه را به حقوق و وراثت عرفی و سیادت خویش متذکر می‌شود. آنان با این وسیله به حفظ و صیانت از حقوق موروثی و زعامت خود در میان مردم می‌پرداختند. اشراف و ملاً مکه کسانی بودند که هیچ چیز جدید و تغییری را نمی‌پذیرفتند. و سُنّت آنان به گذشته تعلق داشته و انقلاب و خروج از عرف و عادت را به هر طریقی ناپسند می‌داشتند.

کسانی که عرف و عادت را سبک

۱- دارالندوه را می‌توان قدیمی‌ترین مجلس مشورتی در شبه جزیره و حتی در جهان دانست. ازرقی آنجا را خانه و محل سکونت قصی بن کلاب نیز دانسته است. ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۴ از آنجا که قصی بن کلاب بزرگ مکه و حاکم مقتدر این شهر بوده است، بر اساس سنتهای پذیرفته شده آن عصر، ریش سفیدان و بزرگان قوم برای بررسی وقایع اتفاق افتاده و یا اتخاذ تصمیمات مناسب در جهت حلّ و فصل مسائل و اختلافات یا بررسی امور سیاسی، نظامی و اقتصادی به خانه حاکم کل رفته و با او به مشورت می‌نشستند. اگر گفته ازرقی که منبع وی از قدیمی‌ترین منابع تاریخی مکه است را مورد توجه قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که دارالندوه بخاطر این که محل سکونت رئیس شهر بوده، به عنوان «مجلس مشاوره» مورد استفاده قرار می‌گرفته است و نمی‌توان بطور قطع اظهار نمود که در ابتدا برای تشکیل مجلس مشورتی ساخته شده است بلکه باید گفت چون رؤسای قوم مشورت خویش با رئیس شهر را در خانه وی انجام می‌داده‌اند، آنجا به مرور، به صورت یک انجمن مشورتی یا دارالندوه در آمده و در دوره‌های بعد به اهمیت آن بعنوان یک مجلس افزوده شده است. در هر حال دارالندوه تا ظهور اسلام همچنان پای برجا بود و در این دوران حکیم بن حزام بن خویلد برادر زاده حضرت خدیجه - سلام الله علیها - این خانه را به هزار درهم خرید سهیلی، روض الأنف، ج ۱، ص ۵۵ خانه یاد شده در دوران پس از رسول خدا - ص - موقعیت سیاسی خویش را از دست داد و معاویه در دوران خلافت خویش آن را مکانی برای اقامت خویش در مراسم حج قرار داد. بخشی از دارالندوه در توسعه عبدالملک و فرزندش، ضمیمه مسجدالحرام شد و باقیمانده آن نیز در توسعه منصور عباسی به آن پیوست. فاکهی از مالکیت این خانه به وسیله الموفق عباسی نیز خبر می‌دهد

که وی آن را به حارث بن عیسی داده بود. بعدها دارالندوه را از اساس تخریب و سپس به جای آن مسجدی ساختند که دوازده در، از آن به داخل مسجدالحرام باز می‌شد و مسقف بود و سرانجام نیز ضمیمه مسجدالحرام گشت ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۷ و ۳۸۸. «مترجم»

۲- ابن هشام، سیره النبی، ج ۲، ص ۹۴ [خبر دارالندوه]، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۲؛ ابن قیم جوزی، زادالمعادی هدی خیر العباد، ج ۲، ص ۵۲؛ افشهری در تذکره خویش گوید: اکنون مقام حنفی است. شرح القاموس، ج ۱۰، ص ۳۶۲

۳- ابن هشام، همان کتاب، ج ۳، ص ۴۲۴، [عمره القضاء]

۴- ۲۳۵. ۱. p, v. ۱, Caussin de perceval Essa, -۹۱۸. ۱. p, v. ۱, Encyclopedi of Islam

۵- بلاذری، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۴

۶- در منابع تاریخی در ذکر پیمان حلف الفضول به نام خانه عبدالله بن جدعان نیز برمی‌خوریم که پیمان معروف یاد شده در این خانه با حضور قبایل ساکن در شبه جزیره بسته شد تا بر اساس آن اجازه ندهند که هیچ ستمگری در مکه اقامت کند. این پیمان ابتدا بوسیله سه نفر از جرهم و قطور که هر سه فضل نامیده می‌شدند بسته شده و سبب آن نیز ظلمی بوده که از عاص بن وائل سهمی به یکی از افراد قبیله بنی زبید وارد گشته بود. وی کالای او را گرفته و مبلغ آن را نمی‌پرداخت و لذا مرد زبیدی بر فراز کوه ابوقیس رفته و فریاد زد: ای قریش به داد ستم‌دیده‌ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل مکه کالای او را به ستم می‌برند، همانا احترام کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد و در جامه فریبکار احترامی نیست» با شنیدن این دادخواهی، بنی هاشم، بنی عبدالمطلب، بنی زهره بن کلاب، بنی تیم بن مرّه و بنی حارث بن مهر در خانه عبدالله بن جدعان تمیمی اجتماع کرده و پیمانی بستند که برای یاری هر ستم‌دیده و گرفتن حق وی، همدستان باشند فاکهی، اخبار مکه، ج ۵، ص ۱۹۰ این پیمان در بیست سال قبل از بعثت از سوی قبایل قریش تجدید شد. و رسول خدا- ص- نیز در آن حضور داشتند ابن هشام، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۴. برای تجدید این پیمان زبیر بن عبدالمطلب طوایفی را در دارالندوه جمع کرد و از آنجا به خانه عبدالله بن جدعان رفته و پیمان را تجدید کردند ابن هشام، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵ البته نمی‌توان موقعیت خانه عبدالله بن جدعان را از لحاظ سیاسی و یا اجتماعی هم پای دارالندوه دانست ولی این خانه نیز در حقیقت چنانکه گفته شد، روزی به منزله یک انجمن مشورتی مورد استفاده قرار گرفته و پیمان مهم حلف الفضول نه در دارالندوه، که در این خانه بسته شده است. ولذا نمی‌توان گفت دارالندوه تنها انجمن مشورتی در دوران گذشته این شهر بوده است. «مترجم»

۷- زحرف: ۲۲ به بعد، «و گفتند ما پدران را به عقاید و آیینی یافتیم و ما نیز در پی آنها بر هدایت هستیم.»

ص: ۱۰۰

شمرده و با سنت آباء و اجدادی مخالفت می‌ورزیدند، مورد تعقیب قرار می‌گرفتند تا به هدایت بازگشته و به پیروی از سنتهای گذشته به همان گونه که بوده و به حفاظت از عرف و عادت ناچار گردند. و با این امر، حقوق موروثی و مکانت اجتماعی و مصالح اقتصادی رؤسا و بزرگان را پاسداری کنند.

پس عرف در جامعه را طبقه حاکمه مقرر کرده و به حفظ مصالح خود بر اساس عاداتها می‌پرداختند. آنان با این قانون موروثی غیر مسجل حاکم بوده و مردم نیز باید به اطاعت و انقیاد آنان می‌پرداختند.

«وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا، أولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا يهتدون.» (۱) بدین علت آنان هنگامی که می‌شنیدند محمد خود را رسول خدا می‌خواند که برای بشارت و هشدار به سوی آنان و سایرین آمده و به دین خدا، اسلام و اعتقاد به نبوت و رسالت خود دعوت می‌کند، تعجب کرده و او را مورد استهزاء قرار می‌دادند. این عده چگونه می‌توانستند ظهور مردی را که برای امر بزرگی چون این دعوت آمده و در حالی که وی از طبقه‌ای ثروت فراوانی به ارث نبرده و در این سرزمین سروری و بزرگی نداشته، عاقلانه پندارند! اگر رسالتی که از سوی پروردگار جهانیان برای آن رسولی فرستاده شده، حقیقت باشد، بنا به نظر و عقیده آنان، ضروری است که این امر به بزرگان مکه یا حداقل طائف سپرده می‌شد، نه به مردی مثل محمد که از میان آنان (رؤسا و اشراف) نبود!

پس (با این اعتقاد) نسبت شرف، سن، موقعیت و مکانت از شرایط نبوت محسوب می‌شد که خداوند آن را جز به کسانی که از آن امتیازات و نیز از عقل و کمال فراوان برخوردار باشند نخواهد سپرد و همه آن امتیازات و فضایل، تنها در بزرگان و سروران و صاحبان مال و جان به اندازه کافی وجود داشت. این در حقیقت نمونه‌ای از زندگی و منطق آنان بود که با عقل و قدرت و علم مرتبط می‌شد.

آری محمد از خاندانی بود که تنها خدمت بیت الله و حجاج در میان آنان به ارث رسیده بود، نه مال و ثروت؛ زیرا او از بنی هاشم بود و هاشم نیز مالی نداشت، بلکه برای بازماندگان خود مکانت و منزلت به ارث گذاشت.

بنی هاشم، ثروتی چون ثروت بنی عبدشمس، که رقیب آنان در سلطه بر این

۱- بقره: ۱۷۰، «و هنگامی که به آنان گفته می‌شد از آنچه خداوند فرستاده پیروی کنید می‌گفتند ما از کیش پدران خود پیروی می‌کنیم، آیا آنها باید از پدرانشان که بی‌عقل و نادان هستند و هرگز به حق و راستی هدایت نشده‌اند پیروی کنند؟»

ص: ۱۰۱

شهر کوچک بودند، نداشتند و در حقیقت ثروت، همان قدرت و سلطه بود، از این رو دشمنان ایشان از یک خاندان و بالطبع از یک ریشه و نیز قوی‌تر و نافذتر بوده و سلطه آنان در مکه و حجاز سابقه‌ای طولانی داشت.

بدین روی، قدرت و استحکام این خاندان و یارانشان و کسانی که پیرامون آنان بودند، بر قدرتی که بنی هاشم با وجود اشراف بر بیت الحرام و رؤسا و روحانیون آن زمان داشتند، قوی‌تر بود.

سفیران قریش، برای مکه ثروت و تجارت فراهم می‌کردند، آنان از روم طلاها و از ایران نقره‌ها به سوی این شهر سرازیر می‌کردند. رومیان نزد اعراب به دینارهای طلای مضروب و ایرانیان به درهمهای نقره مضروب خود مشهور بودند. مردم سرزمین شام و مصر به «مردم طلا» و مردم عراق به «مردم سکه» یا «نقره» معروف بودند.

هدف یک تاجر در زندگی خویش، جمع دینارها، کسب طلا-وانباشتن آنها بود و طلا، ثروت و سرمایه در این اجتماع با مقام و مکانت برابر بود.

تجّار مکه در تعیین نرخ و ارزش دینارها و درهم‌ها استاد بودند چون در میان سکه‌ها، سکه‌های تقلبی و ساختگی یا ناقص و معیوب یافت می‌شد. تاجران مکه همانند سایر تجّار آن عصر، هنگام عبور از این شهر به آزمایش دینارها و درهم‌های خود و بررسی وزن آنها می‌پرداختند.

به علت کمی پولهای نقد در جهان، قیمت آنها در معاملات، بسیار بالا بود و مالک دویست دینار در جزیره العرب جزو بزرگان ثروتمند محسوب می‌شد.

ارزش سرمایه قریش در کاروانی که ریاست آن را ابوسفیان در دست داشت و باعث انجام نبرد بدر شد، به پنجاه هزار دینار می‌رسید و از کاروانهای بزرگ مکه محسوب می‌گشت. اموال آن را بر ۲۵۰۰ شتر حمل کرده و تعدادی از راهنمایان و محافظین که بین یکصد تا سیصد مرد گفته شده، آن را همراهی می‌کردند که بن این تعداد نیز افراد دیگری را که هنگام نیاز به مقاومت در مقابل راهزنان و بردگان به آنان می‌پیوستند باید افزود. (۱) اگر ما گفته اخباریان مبنی بر این که اشراف مکه و ثروتمندان آن در این کاروانهای بزرگ فصلی سهم بودند را بپذیریم، قدرت و توان مالی آنان را نسبت به سایر مردم مکه و حجاز بلکه تمامی

۱- تلاش ابوسفیان برای نجات این کاروان تجارتنی ارزشمند و پرهیز او از درگیری و نهایتاً تنها گذاشتن اشراف و رؤسای قوم در مقابل نیروهای مسلمین، می‌تواند بیانگر نقش و ارزش ثروت و تجارت در این جامعه باشد، بگونه‌ای که دیدیم ابوسفیان به هم قطاران و رؤسای قوم خود پشت کرد و اعتبار خویش را در معرض خطر گذاشت و حاضر نشد به خاطر این مسائل وقتی برای نبرد با آیینی جدید که اساس اشرافیت آنان را در هم می‌ریخت ثروت و مال خود و اشراف مکه را به خطر اندازد؛ زیرا او بهتر از هر کس دیگری اهمیت کاروان مذکور را درک می‌کرد. هنگامی که بعضی او را مورد اعتراض قرار دادند به او گفتند شرف تو کجا رفت وی نیز پاسخ می‌داد شرف من بر پشت شتران من قرار دارد. این حادثه می‌تواند نقش مهم مسائل اقتصادی و پول و ثروت در آن جامعه را به روشنی به تصویر کشاند. «مترجم»

ص: ۱۰۲

جزیره‌العرب خواهیم شناخت. این ثروت بطور عادلانه توزیع نشده بود؛ مثلاً «ابواجیحه» بیشترین سهم را در کاروان مذکور داشت که به حدود سی هزار دینار می‌رسید و مردان دیگر از بنی امیه نیز حدود ده هزار دینار سهم داشتند. این بدین معناست که چهار پنجم صاحبان سرمایه در این کاروان از بنی امیه بودند. اما سهم اشراف و ثروتمندان مکه و در رأس آنان خاندان‌های بزرگ دیگر (غیر از بنی امیه) در کاروان، یک پنجم باقیمانده بود. (۱) از اینجا می‌توان فهمید که چگونه خاندان معین، جدای از دیگران به ثروت اندوزی پرداخته‌اند.

در مکه خاندان ثروتمند دیگری با خاندان ابواجیحه در مقام و ثروت پهلو می‌زد و آن بنو مخزوم بود که از ثروتمندان مکه محسوب شده و (از میان آنان) «عبدالله بن جدعان» از بزرگان ثروتمند در عصر خود بود.

بعضی از تجار مکه هزاران دینار در کاروانی که به فرماندهی ابوسفیان در سال دوم هجرت (به شام) فرستاده بودند، سهم داشتند و بالطبع این مقدار، تمامی ثروت آنان نبود. گویند «ابولهب» به عاص بن هشام بن مغیره چهار هزار درهم قرض داده بود، وقتی وی نتوانست بدهی خود را به او و سایرین بپردازد، ابولهب او را اجیر کرد تا با قریش به نبرد بدر برود و از این مأموریت به او پاداشی دهد ولی ابولهب پس از آن، از اجرای عهد خود امتناع ورزید. (۲) مسائل مذکور، این اندیشه و تصور را به ما می‌دهد که ثروت بعضی از تجار مکه بسیار زیاد بوده و بعضی از مستشرقان در این امر به حدی مبالغه کرده‌اند که حتی بعضی از تجار قریش را در موقعیت اشراف و ملاء این شهر قرار داده‌اند.

زنان مکه نیز در تجارت نقش داشتند. مادر ابوجهل، تاجر عطر و مواد خوشبو بود، هند همسر ابوسفیان نیز از طریق کسانی که به سرزمینهای شام می‌رفتند، تجارت می‌کرد، خدیجه تاجری معروف بود و افراد مورد اعتماد از تجار را به این کار می‌گماشت که داستان فرستادن پیامبر - ص - توسط وی برای تجارت به سوی شام در سیره‌ها معروف است.

وقتی ابوسفیان، بدون این که اموال کاروان بدست مسلمانان بیفتد، از شام برگشت، زنان تاجر قریش همگی پیرامون وی حلقه زده و به محاسبه سود خود و آنچه به هر یک از آنان می‌رسید پرداختند. (۳)

۱- Encyclopedio of Islam v. ۳, p. ۴۴۰.

۲- طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۲

۳- Encyclopedia of Islam, v. ۳, p. ۴۴۰.



ص: ۱۰۳

ثروتمندان مکه و بزرگان آنان، در خانه‌های بسیار عالی که با زینتها و زخارف تزیین و با لوازم و اثاثیه مناسب مفروش شده بود، زندگی می‌کردند. آنان بر در خانه‌های خود پوشش‌ها و پرده‌های منقوش آویزان کرده و یا دیوار خانه‌ها را با اشکال و تصاویر و نقوش می‌آراستند، (۱) و از ظروف طلا و نقره و اشیاء نفیس که از خارج می‌آمد استفاده می‌کردند.

اما بیشتر مردم مکه خانه‌هایشان از گل یا تنه درختان یا مو و پوست شتران یا مشابه آن بود. (۲) این خانه‌ها بسیار کوچک و ساده بود که نمی‌توانست آنان را از سرما و گرما حفظ کند. این امر بخاطر آن بود که ایشان مالی در اختیار نداشتند. این اوضاع باعث ایجاد دشمنی و حسد در بین این دو طبقه در اجتماع می‌گشت.

اغنیای مکه از مظاهر زندگی خوب، در این دوران بهره‌برده و تا حد امکان از رفاه برخوردار بودند، تابستانها به مناطقی چون طائف و اماکن کوهستانی دیگر می‌رفتند تا خود را از گرمای مکه رهایی بخشند. آنان در این مناطق به شب نشینی نشسته لباسهای رنگین و گرانبها و پاک می‌پوشیدند. (۳) در تفریحات خود به بذل و بخشش پرداخته، شراب و نبيذ می‌نوشیدند و اسراف فراوان می‌کردند.

اما بیشتر مردم و ساکنین شهر که «خضرء قریش» یا بندگان (رعیت) خوانده می‌شدند (۴) چیزی در تملک نداشتند بلکه حتی دسترسی به نان جو نیز برای آنان دشوار بود. ثروتمند مکه فردی قسی القلب و سنگدل بود که جز به خود نمی‌اندیشید. حق هیچ کس را نمی‌داد. بر ضعیف مهر نمی‌ورزید و به او رحم نمی‌کرد. اموال یتیم و ناتوانان و ضعفا را غصب می‌کرد، وجدانش او را نمی‌آزرد و سینه‌اش را به درد نمی‌آورد.

پس بدیهی بود که در این هنگام فقرای مکه و موالی (بندگان) و آزادگانی که دارای شعور و وجدان بودند، از این افراد قسی القلب و سنگدل و متجاوز نفرت داشته باشند.

در مکه، طبقه دیگری را می‌یابیم که ثروت افراد یاد شده را نداشتند ولی بالنسبه، از بیشتر شهروندان، توانمندی و ثروت بیشتری داشته‌اند. همه آنان یا بعضی مالک هزاران دینار یا درهم بودند، در حقیقت به این افراد در عرف آن عصر، طبقه متوسطه کوچک [Petite burg coiso] گفته می‌شد.

ربا خواران ثروتمند، از جمله آنان

۱- ابن اثیر، جامع الأصول من احادیث الرسول، ج ۵، ص ۴۴۸ به بعد «باب هفتم در تصاویر، نقوش، پوششها، و نکوهش صورت پردازان».

۲- اهل «مدر» و اهل «وبر» اصطلاحی است که به این دو دسته گفته می‌شد. «مدر» به معنای گل و به کسانی که ساکن خانه‌های گلین و در حقیقت شهر نشین بودند گفته می‌شد و «وبر» نیز به معنای پوست شتر بود و در اصطلاح به بادیه نشینان که در چادرهای پوستی زندگی می‌کردند گفته می‌شد. «مترجم»

۳- ازرقی، اخبار مکه ص ۴۸۶

۴- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۴۲

ص: ۱۰۴

بودند که به نیازمندان قرض داده و سود بسیاری در قبال آن به ربا می‌گرفتند. تجار کوچک و خرده‌پا نیز با مال خود و یا دیگران، به صورت اشتراکی با خارج معامله می‌کردند و صاحبان حَرَف که در تولید و مدیریت حرفه و تخصیص خویش، دستی داشتند، به تجارت با خارج مکه می‌پرداختند. (۱) همه فروشندگان یا مغازه‌داران، تعدادی بنده و خدمتکار داشتند که به ملکیت و تصرف خود در آورده بودند. آنان این افراد را از بازارهای نخاسه می‌خریدند تا بعنوان ابزاری در آن عصر به خدمت خود در آورند.

مکه بخاطر فقر زمین و آب و هوا، شهری نبود که آنچه تاجران از محصولات زراعی یا تولیدات صنعتی برای تجارت نیاز داشتند، در آن تولید شود، بنابراین تاجران آن، واسطه انتقال تجارت لوازم مورد نیاز مردم از یمن و عربستان جنوبی به سرزمین شام و دریای سرخ و عراق بودند و از سرزمین شام و عراق نیز ما یحتاج اهل مکه، یمن، عربستان جنوبی و آفریقا را از طریق تجارت فراهم می‌کردند.

بواسطه افزایش و ازدیاد سودهای اینگونه تجارتهای، که بر سرمایه نیز می‌افزود، تجار را به جدیت و تلاش همیشگی در این کار حریص می‌ساخت. سودهایی که در خرید و فروش اجناس از نقطه‌ای به نقطه دیگر به دست می‌آمد، بسیار فراوان بود و بعضی مواقع به صد در صد نیز می‌رسید. از جمله مردم مکه از کاروان تجارتی ابو سفیان در سال دوم هجری از یک دینار و یک درهم به همان مقدار سود بردند. (۲) در قرآن کریم دو مسافرت برای قریش در هر سال ذکر شده است، مسافرتی در تابستان و سفری در زمستان:

«لایلاف قریش، ایلافهم رحله الشتاء و الصیف فلیعبدوا ربّ هذا البیت الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.» (۳) سفر زمستانی بهنگام ملایمت هوا و سردی آن، به یمن انجام می‌شد و در تابستان و فصل گرما نیز به شام مسافرت می‌کردند. در این سفر تجارتی، کاروان بزرگی به حرکت در می‌آمد و هر یک از مردم مکه به اندازه توان مالی خود در آن سهیم می‌شدند. کاروان به شدت حفاظت شده و رهبری آن را فردی قوی و شخصیتی توانمند، که می‌توانست بر حراست، خدمت و مدیریت آن در سختیها و ناملایمات به اندازه کافی قدرتمند باشد، به عهده می‌گرفت. موفقیت یا عدم موفقیت کاروان،

۱- ۴۱۱. p, ۳. v, Ency of islam

۲- ۴۴۰. p, ۳. v, En

۳- سوره قریش، «برای آن که قریش باهم انس و الفت گیرند، الفتی که در سفرهای زمستان و تابستان ثابت و برقرار بماند پس به شکرانه این امر باید به پرستش خدای یگانه کعبه پردازند که به آنها هنگام گرسنگی روزی داده و از ترس و خطرات ایمن ساخته است.»

ص: ۱۰۵

به سرپرست و رهبر آن بستگی داشت و بالطبع موفقیت یا شکست آن، برای مردم مکه تأثیر فراوانی به دنبال داشت. اینجاست که می‌بینیم چگونه ابوسفیان برای نجات کاروان قریش، که از سرزمین شام می‌آمد، مسیر آن را منحرف ساخت و آن را از مسلمانانی که در مسیر آن کمین کرده و منتظر رسیدن آن بودند دور نمود. بدیهی بود اگر آنان بر این کاروان دست می‌یافتند، خسارت و زیان فراوانی به قریش می‌رسید.

تجار قریش تنها به دو سفر تجارتي یاد شده اکتفا نمی‌کردند بلکه در کاروانهای کوچک به امر تجارت تخصصی می‌پرداختند. بعضی از آنان برای تجارت به سوی عراق، حیره و انبار و بعضی به حبشه و عده‌ای به یمن می‌رفتند.

اخباریون اسامی تعدادی از این تجار و خاندانها را، که این اماکن و سرزمینها را دیده و در آن به تجارت پرداخته‌اند، را به دست می‌دهند. هر دو طرف در میان یکدیگر خویشی داشته و یا پیمانها و عهدنامه‌هایی با بزرگانی که کاروان خویش را به آن سرزمینها می‌آوردند، بسته می‌شد، چنانکه ما این امر را در جزء هشتم این کتاب با عنوان «تاریخ العرب قبل الاسلام» بیان کردیم.

بیشتر این تجار، از مسائل سرزمینی که برای تجارت به آن می‌رفتند آگاهی‌هایی داشتند. آنان لوازم نفیس تجارتي که مورد نیاز و پذیرش ثروتمندان و اغنیای مکه و جاهای دیگر بود را به این ناحیه وارد می‌کردند. ما در کتب لغت، اسامی لوازم و ابزارهایی که ریشه آنان به زبان فارسی، یونانی، سریانی، هندی و حبشی برمی‌گردد را ملاحظه می‌کنیم و این امر بالطبع دلیل روشنی برای این اتصال و ارتباط می‌باشد که حتی بعضی از این اسامی تا امروز نیز مورد استعمال و استفاده هستند.

بعضی از ثروتمندان مکه تنها به تجارت اکتفا نمی‌کردند، بلکه توجه خویش را به زمین و زراعت نیز معطوف می‌ساختند. آنان با رؤسای طائف در کاشت درختانی مثل انگور و میوه‌جات سهیم شده، به رهن یا اجاره مزارع پرداخته و بدین وسیله بر ثروت خود می‌افزودند و حاصل این زراعت را به شهر خود آورده و به کسانی که نیازمند آن بودند، به بهای سنگینی می‌فروختند. این ثروتمندان، زمستان را در طائف، در اوقات خوب به بیلاق گذرانیده و خود را از حرارت

ص: ۱۰۶

مکه، که از صخره‌های سوزان آن بلند می‌شد، رهایی می‌بخشیدند.

تجار مکه، اعراب و کشاورزانی که با آنان ارتباط داشتند را به استثمار می‌کشیدند، به آنان با ربا و بهره فراوان پول قرض داده یا محصولات آنان را هنگام ثمردهی می‌خریدند و اندک اندک بهای آن را می‌پرداختند. لذا سود فراوان و مطلوبی به دست آورده و نفوذ خویش را روز بروز بر آنان می‌افزودند. ایشان به رؤسای قبایل با بذل و بخششها و دادن وامها نزدیک می‌شدند تا حمایت و پشتیبانی آنان را برای کاروانهای تجارتی خود، به هنگام عبور از زمینهای ایشان، بدست آورند و بدین گونه بود که کاروانهای آنان با امنیت به سوی حیره، انبار، تکریت، و هیت در عراق و بسوی غزه، بصری و مناطق دیگر شام رفته و با ایران و عشاشه- همپیمانان روم- به عقد پیمانهای تجارتی می‌پرداختند.

همینطور، تاجر مکه فردی عالم و آگاه بود که بازارهای دوردست را برای خرید و فروش مورد توجه و هدف قرار می‌داد و از طرفی نیز به اوضاع اقتصادی در خارج سرزمین خود آگاه بود و تخصص کافی و آشنایی با نرخهای جهان داشت. و کسی چه می‌داند؟ شاید در میان آنان کسانی بودند که زبانهای بیگانه؛ مثل فارسی، یونانی و سریانی را بخاطر سفر به آن سرزمینها و صحبت فراوان با ساکنان و انجام معامله و پیمانهای تجارتی با ایشان، به نحوی می‌دانستند. و چه بسا با زبان همان مردم با آنان مکاتبه و مراسله می‌کردند.

تاجر مکه حرمت شهر خود و وجود بیت الحرام در آن را بزرگ داشته، خود را در پناه این حرم قرار داده، از خدای بیت برای زندگی و تجارت خود به فضل او امنیت می‌طلبید. هنگامی که قصد سفر یا تجارت داشت، قطعه‌ای از پوست درخت حرم را به گردن خود یا افسار شتر خویش می‌انداخت و با توسل و توجه به آن، احساس امنیت می‌کرد. و وقتی برمی‌گشت و داخل حرم می‌شد، این قطعه پوست را از گردن خود یا شتر خویش باز می‌کرد. (۱) بدین گونه ثروتمندان مکه از قداست شهر خویش بیش از حد، بهره و فائده می‌بردند.

بزرگان و صاحبان پول و مقام و حسب، عقلای قوم و زبان آنان بودند؛ آنچه می‌گفتند پسندیده و با حکمت تلقی

ص: ۱۰۷

شده و بی چون و چرا مورد پذیرش بود. اما عوام الناس، چنانکه قرآن کریم بیان می‌کند؛ یعنی تابعان، هیچ نظر و سخنی نداشتند؛ آنچه نسبت به آن مأموریت می‌یافتند به انجام رسانده و از بزرگان و رؤسای خود پیروی می‌کردند. این امر به سبب کم عقلی و ناآگاهی طبیعی و مادرزادی آنان نبود بلکه به سبب جامعه آن عصر بود که این مسائل در آن ریشه داشت؛ یعنی نظام و اجتماعی که در آیات ذیل رساترین توصیف از آن شده است:

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا، فاضلونا السبیل، ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً.» (۱) «فیقول الضعفاء الذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً فهل أنتم مغنون عنا نصیباً من النار.» (۲) «وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا، بل مکر اللیل و النهار، اذ تأمروننا أن نکفر بالله و نجعل له انداداً.» (۳) عظمت و بزرگی نزد آنان در حسب، نسب، مال و مقام بود. آباء و اجداد هر کس سرمایه او و ثروت باعث تفاخر و مباهات در جامعه بود که به وسیله آن و سایر امتیازات و فضائل خویش بر مردم و سایر ساکنان سرزمین خود فخر می‌فروختند. آنان هنگامی که در مجلس می‌نشستند نسبت به بزرگی و عظمت آباء و اجداد خویش مورد احترام بوده و باعث افتخار ایشان بود. در آن مجالس، در مکانی می‌نشستند تا بدان وسیله بتوانند نزد مردم به حسب و نسب خود مباهات کنند. اگر کسی بدون داشتن شهرت و آوازه آباء و اجدادی، بر آنان مقدم می‌شد، از او خشمگین شده و بر حسب معمول، وی را مورد اهانت قرار می‌دادند. از این روی، دشمنی‌هایی به سبب تفاخر در آباء و اجداد، حسب‌ها و نسب‌ها بین آنان پدید می‌آمد. این تفاخر، خصصتها و شاخصه‌هایی از خصائص جاهلیت نفرین شده بود و اسلام آن را به شدت نهی کرده و کسانی را که به آباء و اجداد خویش، طبق سنتها، مباهات می‌کردند، را مورد نکوهش قرار می‌داد. چنانکه در مواضع مختلفی از قرآن و کتب حدیث آمده است. (۴) این بزرگان و کبار صاحب مقام و منزلت و رأی، راه رفتن خاصی نیز داشتند.

حالتی که در حرکت به خود می‌گرفتند بخاطر این بود که نشان ویژه‌ای داشته و می‌خواستند آنان را از سایر بندگان خدا متمایز سازد تا در این مسأله نیز برتر بوده و شباهتی به آنان

۱- احزاب: ۶۷، «و گویند خدایا! ما از بزرگان و رؤسای خود پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشانیدند، خدایا بر عذاب آنان بیفزا و مورد لعن و غضب شدید خود قرارشان ده.»

۲- مؤمن: ۴۷، «ضعفا و به استضعاف کشیده شدگان به مستکبران گویند ما از شما پیروی کردیم آیا شما ما را از عذاب آتش نجات می‌دهید.»

۳- سبا: ۳۳، «کسانی که مستضعف و بی‌پناه بودند، به رؤسای متکبر در آخرت جواب می‌دهند که مکر و فریب روزگار، ما را بر آن داشت که بخدای یکتا کافر شویم و بر او شریک قرار دهیم و چون عذاب قیامت را بچشم مشاهده کنند سخت اظهار پشیمانی نمایند و ما زنجیرهای عقاب بگردن فرماندهان و فرمانبران اهل کفر نهاده و گوئیم آیا این رنج و شکنجه جز کیفر کردار زشت شماست.»

۴- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۲۴۷ به بعد.

ص: ۱۰۸

نداشته باشند. هنگامی که یکی از آنان راه می‌رفت، تکبر ورزیده و با افاده و تفاخر و ناز و کبر گام برمی‌داشت.

در مورد این متکبران و خودپسندها، در قرآن کریم چنین آمده است:

«و لا تصعّر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحاً، انّ اللّٰه لا یحب کلّ مختال فخور.» (۱) «ان اللّٰه لا یحب من کان مختالاً فخوراً.» (۲) و همینگونه در مواضع دیگری در قرآن کریم (۳) و نیز در کتب حدیث، از این صفات آنان نکوهش شده است. (۴) یکی از شیوه‌های این متکبران و خودپسندها و فخر فروشان به آباء و اجداد، این بود که یکدیگر را در حسب و نسب مورد طعن و نکوهش قرار می‌دادند. بزرگان و اشراف این سرزمین به گذشته خاندان و آباء و اجداد خویش تفاخر و مباهات می‌کردند و ارزش انسان در این عصر به میزان تفاخر او به حسب و نسب، نه عمل و فعل، خود بستگی داشت لذا ناچار می‌شد تا از کسانی عیبجویی و با کسان دیگری نیکویی کند.

بدیهی بود این وضع، به غیبت و نفاق و دشنام منجر شده و مشکلات فراوانی بوجود می‌آورد؛ یعنی عده‌ای، کسان دیگری را عیبجویی و با القاب زشت مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و با او دشمنی می‌کردند.

این وضعیت جامعه کوچک جاهلی آن روز بود و شخص رسول خدا-ص- این وضع را مشاهده کرده بود. (۵) در قرآن کریم و حدیث این خصلت و اوضاع دوران جاهلیت بشدت مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است.

بزرگان و اشراف مکه از موقعیت دنیوی خویش در سرزمین خود نه تنها به راه رفتن که حتی در سخن گفتن نیز خود را از دیگران متمایز می‌کردند. آنان هنگامی که سخن می‌گفتند با صدای بلندی که نشانه بزرگی و مقام رفیع آنان بود و یا با صدای قوی که بر بزرگی مقام و منزلت وی از موقعیت دیگر سخن‌گویان و شنوندگان دلالت می‌کرد، سخن می‌گفتند. این صدای بلند، آنان را اقناع می‌کرد و خداوند نیز به این امر در قرآن کریم اشاره دارد:

«و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان أنکر الأصوات لصوت الحمیر.» (۶) بیشتر عوام الناس فقیر بوده و چیزی نداشتند. آنان به حساب طبقه عالی و ثروتمند، در مقابل خدماتی که برای ایشان

۱- لقمان: ۱۸، و هرگز به تکبر و ناز از مردم روی برنگردان و در زمین با ناز و غرور قدم برمدار که خداوند هرگز مردم متکبر خودپسند را دوست نمی‌دارد.»

۲- نساء: ۳۵، «بدرستی که خداوند هرگز مردم متکبر و خودپسند را دوست نمی‌دارد.»

۳- رجوع کنید به فهرست قرآن و آیاتی که به این موضوع مرتبط است.

۴- ابن اثیر، جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۲۴۴ [در باب کبر و عجب]

۵- پیشین، ج ۱۲، ص ۳۴۱

۶- لقمان: ۱۹، «در رفتار میان‌روی اختیار کن و سخن آرام گو، نه با فریاد بلند که منکر بوده و زشت‌ترین صداها صدای الاغ است.»

ص: ۱۰۹

انجام داده و خواسته‌های ایشان را برآورده می‌ساختند، به زندگی خود ادامه می‌دادند.

این گروه نسبت به بزرگان قریش، طبقه بزرگ و وسیعی را تشکیل می‌دادند. در زمینهای بزرگان و رؤسا، تعداد زیادی از خدمتکاران و بندگان در مقابل بدست آوردن روزی و بقای خویش، در خدمت بودند و بعضی از اربابان در نهایت خشونت و سنگدلی و سختگیری با آنان برخورد می‌کردند.

هنگامی که ضعف و سن زیاد، این بندگان را از خدمت ناتوان می‌ساخت و نمی‌توانستند مثل گذشته در خدمت مخدوم خود باشند، اربابان رهایشان کرده و بخود وا می‌گذاشتند. لذا این امر در طبقه یاد شده، تأثیر فراوان داشت و آنان را ناچار می‌ساخت تا برای رهایی از این وضع و بهبودی وضع خود و بدست آوردن حداقل روزی به الهه و خدای خویش متوسل گردند.

همچنین این فقر انگیزه‌ای بود که فقرا و طبقات متوسط را به سوی مسابقه و شرطبندی و قمار می‌کشاند چنانکه امثال آنان در عصر حاضر نیز چنین می‌کنند. آنان به طمع کسب و سود و بهبودی وضعیت خویش به این اقدام دست زده یا بخاطر ترس از تنگی معیشت و مسائل دیگری که از فقر و سختی زندگی آنان برخاسته بود به زنده‌بگور کردن دختران دست می‌زدند. در قرآن کریم و نیز در احادیث به بعضی از این عادات اشاره شده و این امر بخاطر عواقب آن در اسلام تحریم گشته است.

سرزمینی مثل مکه مقدّس، تجارتگاه و مرکز فرهنگی و حیات دینی بود که با خارج و سرزمینهای متمدنی - به نسبت آن زمان - ارتباط داشت و لذا بالضروره بین ساکنین آن، افرادی اهل فرهنگ و صاحب نظر در امور دین و باسوادان و نویسندگان و آگاهان به اخبار جهان و فعالیت‌های علمی در خارج نیز وجود داشتند. اما آنچه در کتب اخبار می‌بینیم بیانگر کمی تعداد باسوادان و نویسندگان و وجود جهل در مکه و سایر نقاط جزیره العرب است که بررسی این سخن در اینجا خارج از بحث بوده و ما را از پرداختن به مبحث اصلی باز می‌دارد. متذکر می‌شوم که به تفصیل در بخش «فرهنگ ویژه جاهلیت در تاریخ عرب قبل از اسلام» از آن سخن گفته‌ام.

گزارشات اخباریون به آنچه که در قرآن کریم از اصطلاح آن قوم به اساطیر اولین و اخبار گذشتگان و اوضاع جهان در

ص: ۱۱۰

آن زمان و تسلط بر خواندن و نوشتن و شناخت می‌یابیم، سازگاری ندارد؛ زیرا اصطلاحات و الفاظ نمی‌تواند هیچگاه به زبان قوی- نه جمعی- از باسوادان وارد شود که آگاهی و شناخت به خواندن و نوشتن نداشته باشند.

چگونه ورود الفاظ و اصطلاحات و مصادیق علمی و فرهنگی در زبان عرب بویژه در قرآن کریم که بوسیله آن قومی را توسط رسولی برای ارشاد مورد خطاب قرار می‌دهد، می‌تواند عقلاً امکان‌پذیر باشد که آن قوم با اصطلاحات مذکور آشنایی نداشته باشند؛ کلماتی چون «قرطاس»، «قراطیس»، «کتاب»، «مداد»، «اقلام»، «صحف»، «یقرؤن الكتاب»، «اکتسب»، «تملی»، «قرأه»، «تتلی»، «تخطه»، «کتب»، «الحکمه»، «یعلم»، «العلم»، «تعلمون»، «علم»، «عالمون» و «العلماء» چگونه آنان به معانی این کلمات و مصادیق آنها و درک کامل آن معانی و مقصود آن اصطلاحات آگاه نبوده‌اند؟

گزارشات اخباریون حتی با پندارهای آنان در این مورد نیز متناقض است و ما این امر را در جای خود؛ یعنی در بخش تمدن عرب قبل از اسلام تشریح کرده‌ایم.

بین بردگان و بیگانگان ساکن در مدینه و مکه کسانی یافت می‌شدند که خواندن و نوشتن به زبان قوم خویش را بخوبی می‌دانستند و کتابهای (آسمانی) خود را می‌خوانده‌اند. در مدینه، مدارس (مدارس) وجود داشته که یهودیان احکام دین خود را تدریس و کتاب آسمانی خویش را در آن تفسیر و داستانهای کتب احبار و علمای خویش در قصص و تفسیر احکام دیانت یهود را در آن می‌خوانده‌اند. حتی این مدارس تا هنگام اخراج جمعی آنان از حجاز در دوران خلافت عمر باقی بوده است.

آنان داستانها و قصص خود را در بین ساکنان شهر پخش می‌کردند و به قصد افزایش تعداد و تقویت مرکزیت خود در این شهر به تبلیغ آیین یهود می‌پرداختند؛ زیرا قبلاً توانسته بودند تعدادی از اعراب یمن را به دین یهود وارد کرده و در آنجا یک مرکز قوی برای یهود بوجود آورند و یا در میان اقشار مسیحیان نجران، حکومتی یهودی تشکیل دهند.

چنانکه کتب حدیث و اخبار گفته‌اند، یهود به نزدیکی ظهور فردی از خود، که قدرت و پادشاهی را به آنان برگرداند و از دشمنان انتقام گیرد، خبر می‌دادند و لذا



ص: ۱۱۱

بدینوسیله اعراب را می‌ترسانیدند و آنان امیدوار بودند که آن روز نزدیک است.

(شایان گفتن است) یهود در منطقه مدینه تا جنوب فلسطین از زمینداران و ثروتمندان محسوب می‌شدند. برای ساکنین مکه ضروری بود تا از حوادثی که در خارج جزیره العرب بویژه در عراق و شام رخ می‌داد، آگاهی یابند و چگونه می‌توان گفت از آن نواحی اطلاعی نداشتند، در حالی که تجار کاروانهای آنان را برای تجارت به این نواحی می‌بردند و کشتیهای هند و ایران به سواحل شرقی (حجاز) می‌آوردند؛ لذا از پیشرفتهای و تازگیهایی که در آن نقاط می‌دیدند آگاهی یافته و از برادران عرب خود در عراق و شام، اخبار ایران و روم و پیشرفتهای بوجود آمده در جهان را می‌شنیدند و نیز از مسافران کشتیهایی که به سرزمین آنان می‌آمدند، از اخبار آفریقا و هند و سواحل مقابل سواحل شرقی جزیره العرب اطلاعاتی حاصل می‌کردند.

یادآوری قرآن کریم به قریش از پیروزی ایران بر روم (در سوره روم) دلیلی بر رسیدن خبر غلبه ایرانیان بر روم به قریش بوده است، در غیر این صورت قرآن کریم قریش را با آن خبر مخاطب نمی‌ساخت و آنان را بشارت نمی‌داد که پیروزی ایران زمانی طولانی دوام نخواهد داشت و هر زمان طول بکشد سرانجام رومیان بر دشمنان خویش غلبه یافته و آنچه خسارت دیده‌اند را جبران می‌کنند. بدین علت بزرگان قریش در اندیشه فرورفته و از این حادثه بزرگ جهانی عبرت می‌گرفتند.

قرآن کریم اعراب یا ساکنان بیابان را به خشونت و سنگدلی و فرصت طلبی توصیف می‌کند. در این آیه آمده است:

«و من الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرماً و يترصب بكم الدوائر، عليهم دائرة السوء و الله سمیع علیم.» (۱) در آیات دیگری از نفاق آنان یاد می‌کند:

«الأعراب أشد كفرةً و نفاقاً و أجدراً ألاً يعلموا حدود ما أنزل الله على رسولہ و الله علیم حكیم.» (۲) و «وممن حولكم من الأعراب منافقون.» (۳) قرآن کریم همینطور آنان را به فرصت طلبی توصیف می‌کند:

«سيقول لك المخلفون من الأعراب، شغلنا أموالنا و أهلونا فاستغفر لنا، يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم. قل، فمن يملك لكم من الله شيئاً ان أراد بكم ضرراً أو أراد بكم

۱- توبه: ۹۸، «و از اعراب کسانی هستند که منافقند و مخارجی را که در راه جهاد می‌کنند بر خود ضرر و زیانی می‌پندارند و برای شما مسلمین مترصد حوادث و عواقب ناگوارند و حال آن که عواقب حوادث بد برای آنها خواهد بود و خداوند شنوا و به نیت پلید آنان آگاه است.»

۲- توبه: ۹۷، «اعراب در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و به جهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند و خدا به احوال خلق دانا و به مصالح هر حکمی که می‌کند آگاهست.»

۳- توبه: ۱۰۱، «و بعضی از اعراب اطراف مدینه منافق‌اند.»

ص: ۱۱۲

نفعاً بل كان الله بما تعملون خبيراً. بل ظننتم ان لن ينقلب الرسول والمؤمنون الى اهليهم أبداً، و زين ذلك في قلوبكم و ظننتم ظن السوء و كنتم قوماً بوراً.» (۱) اوضاع سخت و دشوار اعراب در بیابان و فقر آنان و نیز تقسیم شدن به قبایل و عشایر و سختی راه بدست آوردن روزی در صحرا، بالطبع باعث ایجاد این عادات در آنان می‌شد. این عادت‌ها و خوی‌ها در بین آنان، ذاتی و از هنگام خلقت نبوده بلکه نتیجه شرایطی بود که اعراب در آن به دنیا آمده و رشد کرده‌اند. دست‌تنگی و کمی زمینها، همگی را در حال بیم و هراس نگه می‌داشت و لذا مترصد فرصت برای غلبه بر دیگران بودند تا غنیمتی بدست آورند؛ یعنی همان روزی مورد نیاز و یا هر چیز دیگری که در دست (مغلوبین) بود.

آنان از شهر نشینان می‌ترسیدند و به آنان اعتماد نمی‌کردند و طبعاً بخاطر محرومیت طبیعی از نعمتها و خیرات به ایشان حسد می‌ورزیدند. ساکنان شهرها و قریه‌ها همواره عادت داشتند تا از این نعمتها تنها برای خود بهره برده و از آن استفاده کنند. آنان (صحرا نشینان) نیز سلاحی جز سلاح هجوم و یورش در مقابل شهر نشینان نداشتند که اگر شرایط مناسب بود دست به این کار می‌زدند و الا نسبت به آنچه که به دست می‌آوردند، راضی و قانع بودند و راهی جز این نداشتند. خشونت و ستمگری آنان امری ذاتی و خلقی آنان نبود بلکه حاصل طبیعت صحرا و موجد این تفاوت بین شهر نشین و بدوی بوده است. در غیر این صورت تفاوتی بین آنان نیز بوجود نمی‌آمد.

مکه با جنگ یا فتحی که بوسیله بیگانگان در آن رخ دهد، جز نبرد و هجوم حبشی‌ها که همپیمان رومیها بودند، مواجه نشد. حبشی‌ها می‌کوشیدند تا با این هجوم بر غرب جزیره‌العرب یا بر تمامی آن مسلط گردند. اگر آنان به این امر موفق می‌شدند معنای آن تسلیم این سرزمین مهم بود که بر بزرگترین منطقه آبی و حائز اهمیت در تجارت دریایی برای کشتیهای مسیحیان تسلط داشت. در نتیجه این امر ضربات قوی و مؤثری بر دشمنان عقیدتی و سیاسی آنان؛ یعنی ایران ساسانی که دارای پایگاهی نظامی در شرق این دولت سیاسی آن زمان بودند وارد می‌آوردند.

سرنوشت این نبرد، عدم موفقیت و شکست بود، نه بخاطر اینکه مردم مکه در

۱- فتح: ۱۱ به بعد، «اعراب بادیه نشین که از حضور در جنگها و در سفر فتح مکه تخلف می‌ورزند، برای عذر و تعلل خواهند گفت که ما را محافظت اهل بیت و اموالمان از آمدن در رکاب تو بازداشت. اینک از خدا بر گناه ما آمرزش طلب. این مردم منافق چیزی که هیچ به دل عقیده ندارند، بر زبان می‌آورند، به آنها بگو اگر خدا اراده کند که ضرر یا نفعی به شما رساند، آن کیست که خلاف آن کار می‌تواند کرد، بلکه خدا به هر چه می‌کنید آگاهست.»

ص: ۱۱۳

مقابل آن ایستادند و یا به واسطه لشکر جراری که با سلاحهای خود جسورانه به نبرد ایستاده و آنها را شکست دادند بلکه به سبب دیگری که اهل مکه در آن نقشی نداشتند؛ یعنی انتشار وبای وحشتناک و شومی بود که بین حبشی‌ها افتاد و بیشتر آنان را نابود ساخت و کسانی را که از آن نجات یافته بودند را ناچار به فرار کرد. این امر در سالی که در مکه به عام الفیل مشهور است اتفاق افتاد. (۱) نبرد زیان آور یاد شده هشدار برای مردم مکه بود تا همواره آماده و مهیا باشند، نه برای بیرون راندن حبشی‌ها از مکه و از هر مکان در جزیره العرب بلکه برای طرد هر بیگانه‌ای از آن و سرانجام برای گسترش رسالت جهانی که فردی از این سرزمین؛ یعنی محمد - ص - مبشر آن رسالت بود.

اسکندر کبیر نیز تلاش کرد تا بر عربستان غربی و نیز حجاز تسلط یابد ولی ناوگان او برای تصرف سواحل جنوبی به موفقیت دست نیافت و لذا توجه خود را بسوی سواحل غربی معطوف ساخت و اگر امکان این امر را می‌یافت و لشکریان او بر سرزمین‌های دور از ساحل تسلط می‌یافتند، جزیره العرب تاریخ دیگری می‌یافت.

قیصر روم (اگوستس) نیز پس از وی کوشید تا با جزیره العرب ارتباط یافته و بر آن مسلط شود ولی چنانکه دیدیم، موفق نگردید، پرتغالیها نیز از حبشی‌ها تقلید کرده و دست به تلاش زدند ولی نتوانستند.

خلاصه آنچه که ممکن است از مکه در ایام رسول - ص - گفته شود این که مکه در آن زمان مرکزیت مهمی در حجاز و قداست خاص و جایگاه و مقام بزرگی در جهان تجارت این عصر داشته و در آن مظاهر جاهلیت؛ از جمله تفاخر به نسب، حسب، مال، مقام، زورگویی قوی به فقیر و تسلط غنی بر فقیر حاکم بود.

در اینجا به این مختصر در سلسله اوضاع مکه و ساکنین آن اکتفا می‌کنیم تا به فصل جدیدی پیرامون میلاد پیامبر - ص - و مبعث که در چهل سالگی زندگی ایشان رخ داد وارد شویم.

این که چرا ضروری بود در بسیاری از امور در مورد جاهلیت شبه جزیره به تفصیل بیشتر سخن گویم، ولی به خلاصه پرداختم، پاسخ این است: همانطور که در مقدمه ذکر کردم، این کتاب و بخش‌های آن در حقیقت ادامه بخشهای کتاب من «تاریخ العرب قبل الاسلام» می‌باشد و لذا در مورد آنچه در

۱- سال عام الفیل از آن جهت در تاریخ شبه جزیره معروف و مشهور است که ابرهه به قصد تخریب کعبه به این سرزمین لشکر کشید. نگارنده از هجوم حبشی‌ها به مکه و شکست آنان در عام الفیل سخن می‌گوید ولی علت آن شکست را شیوع وبا در میان سپاه حبشه ذکر کرده است. آنچه که مسلم است در این هجوم سپاه حبشه و ابرهه بوسیله نیروهای نظامی آسمانی و مأمورین الهی، از بین رفتند و این واقعه در قرآن کریم سوره فیل ذکر شده است و به نظر نمی‌رسد که در عام الفیل هجومی غیر از آن هجوم به مکه صورت گرفته باشد تا سپاه حبشیان بوسیله انتشار وبا از بین رفته باشند. «مترجم»

ص: ۱۱۴

اینجا خلاصه نوشتم، به ارجاع به آن کتاب بسنده کردم و کسانی که نیاز به گسترش و بسط این مطالب دارند، می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

پی نوشتها:







## مکه در سال ۱۳۲۷

ترجمه: محمد علی سلطانی

آنچه در ذیل می‌آید نوشته‌ای است از آقای محمد حرب استاد دانشگاه مدینه منوره در بازگویی حوادث مکه در سال ۱۳۲۷ که از لابلای کتاب «عالم الاسلام» عبدالرشید ابراهیم استخراج و در شماره دوم سال دهم «شوال ۱۴۰۹» مجله «عالم الکتاب» نشر یافته است، جهت استفاده خوانندگان ترجمه آن تقدیم می‌گردد:

عبدالرشید ابراهیم، مبلغ، نویسنده، قاضی و جهان‌گردی است که در سبیری تولد یافت و در ژاپن فوت کرد. وی بخش مهمی از زندگی طولانی خود را به سیاحت در کشورهای آسیایی و تبلیغ اسلام گذراند. در ژاپن عده زیادی توسط ایشان مسلمان شدند و به تلاش وی، حکومت ژاپن به اسلام، به عنوان یکی از ادیان اعتراف کرد. او ماجرای مسافرتش را که شامل سفر به چین، کره، سنگاپور، اندونزی، هند، ژاپن و شبه جزیره عربستان می‌گردد، تدوین کرد.

این سفرنامه به زبان ترکی در سال ۱۳۲۸ در استانبول چاپ شد.

عبدالرشید ابراهیم در سال ۱۳۲۷، بعد از گردش در کشورهای زیادی که شرح آن را در «عالم الاسلام» آورده است، به سرزمین حجاز رسید و در ۲۵ ذی‌قعدة همان سال وارد جده شد.

لازم به یادآوری است که این تاریخ، زمان حاکمیت محمد رشاد؛ یعنی سیطره



ص: ۱۱۹

«جمعیت اتحاد و ترقی» بر شئون دولت، سلطنت و ایالات دولت عثمانی، پس از پیروزی اش در خلع سلطان عبدالحمید است. در توصیف مکه در سال ۱۳۲۷ که موضوع این نوشتار است، خواننده کوششی در راستای پیرایش سفرنامه مؤلف از هر آنچه بدور از توصیف صرف است خواهد دید؛ نظیر بازتاب احساسات شیخ در توصیف، انجام مناسک حج و نقد وی از جریانات و اشخاص به نیکی و یا بدی و هر نوع حاشیه‌پردازی که در توصیف مکه در سال ۱۳۲۷ نیازی بدان نیست.

\*\*\* در جدّه حاجیان توصیه به زیارت قبر حوّا می‌شدند. پاره‌ای به این توصیه عمل می‌کردند و گروهی دیگر مستقیم رفتن به مکه را ترجیح می‌دادند. دو نوع قافله که صبحگاهان از جدّه به مکه حرکت می‌کردند فراروی آنان بود؛ قافله‌های شتر و قافله‌های الاغ. قافله‌های شتر در دو روز و قافله‌های الاغ تنها در ۱۲ ساعت، تا مکه را طی می‌کردند.

آنان که بار و بنه فراوان داشتند؛ قافله‌های شتر و آنان که زاد و توشه کمتری داشتند قافله‌های الاغ را برمی‌گزیدند لیکن بسیاری برای آن که فرمان الهی در «وَسَارِعُوا» را عمل کرده باشند، قافله‌های الاغ را به علت سرعتشان ترجیح می‌دادند.

راه جدّه به مکه، راهی شنی و تهی از هرگونه بنا است. در گرداگرد حاجیان، گستره زمین تا آنجا که چشمشان کار می‌کرد پوشیده از شن بود و در دو سوی راه جز قهوه‌خانه‌هایی که از برگ درخت خرما ساخته شده و آشیانه نامیده می‌شود، چیز دیگری وجود ندارد. بعد از دو ساعت سفر در چنین بیابان شنی و ناهمواریهای سنگی، که در آن جز کوههای سنگی سیاه سوخته نیست، یک نوع گیاه دارویی به نام سنا و خارخسک رخ می‌نماید. بین جدّه و مکه جایی است به نام «حده» که ساکنانی بدوی دارد و نیز مسجدی در نزدیکی مکه موجود است.

در مکه خیابان بزرگی است به نام خیابان شیخ محمود، شیخ محمود مراد از علمای بزرگی است که به خاطر کتابهایش شهرتی دارد. و در مکه مقیم است. وی کتاب «المکتوبات» امام ربّانی را به عربی ترجمه کرده و کتابی نیز به نام تلفیق الأخبار به زبان عربی، در موضوع تاریخ، دارد. شیخ محمود مراد به سه زبان دینی مشهور عربی، فارسی و ترکی تألیفات دارد و به این سه زبان خوب سخن می‌گوید و می‌نویسد. این شیخ از نژاد تاتاری از منطقه قازان است

ص: ۱۲۰

که از نیم قرن قبل در مکه مکرمه ساکن شده است. وی در علم اصول، فقه، تفسیر و حدیث دارای آگاهیهای فراوان است. و علی‌رغم دانش پر ارجش، قدرش ناشناخته است و به شغلی کوچک گویا خدمتکاری در مهمانسرای حج تاتار مشغول است. در مکه مکرمه، مجموعه‌ای از مهمانسراهای حج بود که به علت انتساب به قازان، پایتخت کشور تاتار در ساحل رودخانه ولگا، تکیه قازانیه نامیده می‌شوند و حاجیانی که از روسیه می‌آمدند در آنجا رحل اقامت می‌افکندند و تا مدتی که در حج بودند در این تکیه‌ها سکونت می‌کردند. در هر تکیه فردی به امور تکیه نظارت می‌کرد و به تعبیر درست‌تر، به خدمتکاری حج همّت می‌گماشت و حاجیان تاتار، در پایان مدّت بقایشان در مکه، در صورتیکه از خدمات وی راضی بودند، صدقه‌ای به وی می‌دادند. تعداد حاجیان در سال ۱۳۲۷ به چهارصد هزار نفر می‌رسید و برخوردها به شیوه اسلامی بود و هیچ وقت برخوردی بدور از چهارچوب ادب دیده نمی‌شد. هیچکس کسی را آزار نمی‌داد و هیچ فردی از فرد دیگر آزار نمی‌دید به خاطر هدف، نظم و مدیریت امری طبیعی و اخلاقی شده و کاملاً تربیت اسلامی

ص: ۱۲۱

حاکم گشته بود.

پس از حج گروهی از حاجیان برای برگشت به وطنشان آماده می‌شدند و پاره‌ای حدود یک هفته در مکه ماندند و بعضی دیگر رو به سوی مدینه و زیارت روضه مطهره پیامبر نهادند. آنان که در پی برگشت به وطنشان بودند، به خرید نیازمندیها، خلعت و برداشتن آب زمزم جهت بردن به شهرستان، مشغول شدند. از این روی مکه دو یا سه روز پس از اتمام مناسک همچنان پر جمعیت بود. در مکه خیابان فرعی و حتی خیابان اصلی کم است، از این رو بسیار شلوغ می‌باشد.

وسایل حمل و نقل گوناگون؛ از قبیل: شتر، هودج، تخت روان و غیره در آن وجود دارد. هودج وسیله‌ای است که بادیه‌نشینان برای بردن حاجیان، بگونه‌ای که هر دو حاجی با یک شتر برده شود، اختراع کرده‌اند.

یافتن جایی برای استراحت مشکل است و انواع غذاها در خیابانهای تنگ، بازارها و خیابانهایی که کمی وسعت دارند پخته می‌شود. نانوائی در مکه انگشت‌شمار است؛ تنها در سه محل که همگی طبق شیوه قدیم نان می‌پزند. علی‌رغم ازدحام جمعیت و کمبود جا در مکه، امکان برگزاری جشنها، مراسم رسمی و مجالس شخصیت‌های مهم؛ نظیر شرفا و حاکمان وجود دارد. در مکه پلیس و شهرداری یافت نمی‌شود، با این حال در همه جای مکه امنیت و آرامش خاطر حاکم است. کمترین شخص در حج بیست لیره همراه خود دارد با این حال هیچ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد.

در چهاردهم از شهر ذی‌حجه سال ۱۳۲۷ در مکه باران بارید و حرم به دریاچه‌ای تبدیل شد، بطوری که جز در قسمت سد باب‌الزیاده، مکانی خشک یافت نمی‌شد. در این روز نماز مغرب و عشا در حرم اقامه نشد و نماز صبح روز بعد تنها در باب‌الزیاده برگزار گردید.

گروهی از حاجیان به جدّه رفتند. در عین حال بیش از صد هزار حاجی در مکه ماند. جایی برای برگزاری نماز نبود و مردم با حال وحشت و اضطراب در میان آب راه می‌رفتند، امیر حج، شریف و والی هم در میان آب گام برمی‌داشتند. آب تمام مقامات مقدسه؛ از جمله مقام ابراهیم-ع- را در خود فرو برد، آلودگیها را از خیابانها آورد و مقامات مقدسه را آلوده کرد. هیچکس قادر به طواف و نماز نبود تا آنجا که گروهی از حاجیان بناچار طواف وداع را ترک

ص: ۱۲۲

کردند. در روز دوم، بخشی از این آلودگیها به قناتها سرازیر شد و مردم به مقدار توانائیشان به خارج کردن آب از حرم شریف مشغول شدند و بوی کریه آلودگیها همه فضا را فراگرفته بود و علی‌رغم همه اینها «وبا» راه به مکه نیافت.

همه حاجیان در تمیز کردن حرم شرکت جستند. این کار دو روز طول کشید و با همه تلاش، جز مقدار کمی جا جهت برگزاری نماز نتوانستند تمیز کنند. به علت آلودگی اطراف کعبه و زمزم، دو روز نماز جماعت برپا نشد. حتی حطیم در آب فرو رفت در عین حال داخل چاه زمزم از آلودگی حفظ شد. بسیار از مردم در این جریان کشته شدند. عده‌ای از طبیبان در مکه مکرمه، به مسؤولیتشان عمل نکردند و در انجام وظیفه کوتاهی ورزیدند و از امیر، والی و مسؤولی نمی‌ترسیدند و علت سهل‌انگاریشان این بود که آنان از سوی «جمعیت اتحاد و ترقی» در استانبول تعیین شده بودند. تعداد مدارس در مکه فراوان بود لیکن مفتی، مدرس و یا عالمی که برجسته باشد و بتوان انگشت روی آن گذاشت وجود نداشت.

اوقاف فراوانی در مکه هست ولی بسیاری از آنها در دست ناهلان قرار دارد و به املاک شخصی تبدیل شده است. مکه مکرمه محروم از علم و فضیلت‌های انسانی - اسلامی شده است. از این روی روایت که سیصد میلیون مسلمان - تعداد تمامی مسلمانان جهان در آن سال - بر مکه مکرمه گریه کنند.

در هشتم ذی‌حجه و دقیقاً در ساعت ۱۰ امیر الحاجی که سلطان محمد رشاد از استانبول فرستاده بود سوار بر اسبی سفید رسید، بر جبل‌الرحمه فرا آمد و خطبه‌ای خواند و از این لحظه انبوهی از جمعیت انسانی لبیک گویان عرفات را به لرزه در آوردند. قبل از رسیدن امیرالحاج به جبل‌الرحمه، شلیک گلوله‌های آتشین، برپایی مجالس مهمانی، رژه‌های نظامی و رسمی برپا گشت و مردم به خواندن قرآن کریم و لبیک گفتن مشغول شدند.

در ساعت یازده - یک ساعت بعد از رسیدن امیرالحاج - به همراه دعا و فریاد، خیمه‌ها برچیده و بر شتران جهت حرکت به سوی مزدلفه، بار شد.

در مکه، چانه‌زدن بر سر قیمت قربانی، بویژه در وقت گرما بسیار کم پیش می‌آید.

گرچه بادیه‌نشینان هم افزون از قیمت متعارف، درخواست نمی‌کنند.

ص: ۱۲۳

حاجیان از اسرافى که در نتیجه کشتن و رها کردن قربانیها در گودالها بوجود مى آید، گفتگو مى کردند و مى گفتند: زمانى برسد که از گوشت قربانى بهره بگیرند. بعضى مى گفتند: کى مى شود که در مکه کارخانه‌ای برای حفظ گوشتها برای بهره‌گیری مردم، سربازان و صدور آن به اروپا به وجود آید؟ و بعضى دیگر مى گفتند: زمان بهره‌گیری از گوشتهاى قربانى فرا خواهد رسید.

از حوادث مهم مکه در سال ۱۳۲۷ آمدن «عزیز مصر» خدیو عباس حلمی پاشا به مکه است. استقبال رسمى پرشکوهی از وی انجام گرفت و به احترام وی گلوله‌هایی شلیک گشت. وی به منزل شریف حسین امیر مکه وارد شد مادر خدیو، ارکان دولت و همراهان با وی بود. حضور وی در مکه موجب شادى حاجیان شد؛ زیرا شخصیتهاى اسلامى کمتر به حج مى رفتند.

عزیز مصر در روز دوم ورودش به بازدید والى مکه مکرمه امین‌بگ رفت و آنگاه به بازدید مجموعه حکومتیان پرداخت؛ زیرا در روز استقبال عده زیادى از رجال دین و علم جهت عرض سلام آمده بودند. همچنین از حوادث مهم در این سال اقدام جمعیت «اتحاد و ترقى» ترکیه به برگزاری اجتماعى در باشگاه «اتحاد و ترقى مکه» جهت شرکت نمایندگان اقوام مختلف مسلمان است. این اجتماع به ریاست شریف ناصر که یکى از شرفای مکه است برپا گشت. در آغاز نماینده «اتحاد و ترقى مکه» آقای فرید افندى به ایراد سخنرانى پرداخت و گفت: لازم است سلانیک به پایگاه مسلمانان در سرتاسر جهان تبدیل شود و شعبان جمعیت «اتحاد و ترقى» که در هر یک از کشورهاى اسلامى ایجاد مى گردد، تابع سلانیک باشد.

مناسب است یادآورى گردد که سلانیک امروز جزء یونان است. شیخ عبدالله آبانای که یکى از علمای قازان بود برخاست و به سخنرانى پرداخت و لزوم اتحاد مسلمانان را مطرح کرد و گفت: ضرورى است در مکه مکرمه مجمعی حقیقى از علمای اسلام باشد تا مرجع برای تمام علمای جهان اسلام گردد.

علما و شخصیتهاى گوناگون در این گردهم‌آیی سخن گفتند تا آن که یکى از طالبان علم الأزهر برخاست و به ایراد سخن پرداخته، گفت: لازم است مردم مسلمان بجای زبان محلی، با زبان عربى که زبان قرآن کریم است سخن بگویند که این پیشنهاد اعضاى باشگاه

ص: ۱۲۴

اتحاد و ترقی در مکه را خشمگین ساخت و یکی از آنان برخاست و سخنانی روحانی الأزهري را قطع و شروع به فحاشی و تهدید کرد.

از حادثه‌های شگفتی که در سال ۱۳۲۷ در مکه مکره بوجود آمد؛ افزایش تعداد حاجیان یمن بود. در این سال بیشتر از هر سال دیگر آمده بودند و با پولهای انگلیسی که با خود آورده و بذل و بخشش می کردند، توجه همه را جلب کرده بودند. تا قبل از این تاریخ، پول انگلیسی در مکه دیده نشده بود. این موضوع نظر تاجران مکه را هم به خود جلب کرد. از شگفتیهای دیگر، پخش نوشته‌هایی به نام «خلافت عربی» بود.

بین حاجیان شایع شد که «عزیز مصر» خدیو عباس حلمی پاشا در سفرش به مکه شخصی را به همراه آورده است که کار چاپ انجام می دهد و مسیحی است. و در مهمانی شریف حسین در کنار خدیو شرکت کرده است، با آن که ورود غیر مسلمان به مکه مکره حرام است.

همینطور شایع شد که به همراه خدیو، خبرنگار روزنامه تایمز لندن نیز آمده است و مشخص نشد که این خبرنگار همان چاپگر است و یا آن که به همراه خدیو، دو نفر مسیحی به مکه آمده‌اند.

همچنین از اتفاقات برجسته این سال (۱۳۲۷) بوجود آمدن دوستی بین مصریها و یمنیها است، بگونه‌ای که با دو حاجی یمنی یک حاجی مصری است.

دستگیری دو طلبه ازهری نیز از وقایع حج امسال است که یکی از آن دو، در پی شایعه پیدا شدن نامه‌ای دستنویس از جیب وی به ادیسی در یمن بود که دستگیر و جهت تحقیق به استانبول فرستاده شد. گویا این شایعه از سوی وکیل والی از افراد حزب اتحاد و ترقی ساخته و پرداخته شده بود. و ممکن است این همان طلبه‌ای باشد که بر خلاف شیوه «اتحاد و ترقی» در توسعه زبان ترکی، مسلمانان را به انتخاب زبان عربی به عنوان زبان رسمی فراخواند.

قابل توجه است که در مکه، دو نوع حاکمیت وجود دارد؛ ۱- بدست اشراف مکه ۲- بدست حکومت. در این بخش قدرت در دست والیانی است از میان ارتشیان عثمانی که زبان عربی را نمی دانند.

ص: ۱۲۵

## اماکن و آثار

## مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی

ترجمه: محمد رضا فرهنگ

پیشگفتار

آوازه مکه، بسیاری از اروپاییان ماجراجو و بعضاً حقیقت‌جو و یا جاسوس را به سوی خود جذب کرده است، ممنوعیت ورود به این شهر برای غیر مسلمانان خود سبب تحریک آنان به این اقدام خطرناک بوده است. بسیاری از اروپاییان مسیحی - و بویژه جهانگردان - آرزوی دیدار از این شهر ممنوعه را داشتند؛ شهری که قرن‌ها در اروپا نام آن بر سر زبانها بود و از احترام و قداست و قبله بودن آن نزد مسلمانان اطلاع داشتند، از این رو تلاشهای فراوانی برای دیدار از این شهر انجام گرفت و تعدادی از اروپاییان مسیحی، موفق به دیدار گردیدند.

البته مورّخین یونانی در عهد باستان نظیر «هرودوت» و پیشتر از او، «دیودورس صقلی» از موقعیت مکه و عبادتگاه آن، که مورد احترام اعراب بوده است، آگاهی داشته‌اند و از آن در نوشته‌های خود یاد کرده‌اند. لیکن پس از ظهور اسلام و تنشها و جنگهای صلیبی، غربیان شوق فزونتری برای آشنایی با مسلمانان و سرزمینهای آنان پیدا کردند. اطلاعات ما درباره تعداد اروپاییانی که موفق به دیدار از مکه شده‌اند، اندک است و تنها از سفر آن گروهی اطلاع داریم که خود یا دیگران سفرنامه و خاطرات جهانگردی آنها را تدوین نموده‌اند.



ص: ۱۲۷

تا پیش از قرون وسطا آگاهیهای ما درباره این جهانگردان اندک است، لیکن پس از قرون وسطا، تقریباً سالی دو نفر اروپایی به دیدار از مکه نایل شده‌اند. روش و شیوه غالب این افراد برای نفوذ به داخل مکه و مخفی نمودن حقیقت خود، همانا سکونت در یکی از کشورهای اسلامی و معاشرت با مسلمانان و آموختن برخی از عادات و رسوم و احکام شرعی آنان، آنگاه یادگیری زبان عربی یا یکی از زبانهای مسلمانان نظیر فارسی و ترکی و سپس تظاهر به اسلام و مسلمانی بوده است، و بدین وسیله می‌توانسته‌اند بهمراه کاروان حجاج خود را به سرزمینهای مقدس برسانند.

از ویژگیهای سفر این اروپاییان، خاطره‌نویسی آنان است. این افراد که غالباً حس کنجکاوی و جمع‌آوری اطلاعات، آنان را به مکه می‌کشانده، همواره با دیدی جز دید مسلمانان شهر مکه و مردمان آن و مراسم حج و دیگر رویدادها را نگاه کرده‌اند، از این رو نوشته‌های این افراد- گو این که در برخی از موارد خالی از تعصب و غرض‌ورزی نمی‌باشد. در مجموع بسیار سودمند و برای آگاهی از سیر تاریخی وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عمرانی این شهر، ارزشمند است. تقریباً تمامی این جهانگردان اروپایی، بگونه‌ای برنامه سفر خود را ترتیب داده‌اند که بتوانند در مراسم حج حضور داشته باشند، از این رو به تفصیل درباره آن سخن گفته‌اند، همچنین تعداد بسیاری از اینان پیش از استیلای وهابیان به مکه رفته‌اند و نوشته‌های آنان از جنبه اشاره به مزارات و مکانهای مقدس و عقاید حقیقی مردم مکه، ارزشمند است. علاوه بر این با مقایسه وضعیت کنونی مکه و آثار تاریخی موجود در آن با آنچه که در سالهای پایانی قرن هیجدهم بوده است می‌توان به عمق جنایتی که وهابیان در زدودن آثار اسلامی مرتکب شده‌اند پی برد.

از دیگر ویژگیهای سفر این اروپاییان آن که تقریباً همگی- بجز در یک مورد- برای حفظ جان خود حقیقت اروپایی بودن خود را از همه مخفی کرده‌اند و بدین وسیله از خطر کشته شدن به دست مسلمانان در امان مانده‌اند. البته یک مورد استثنا، همانا سفر جون (یا عبدالله) فیلی است. او نخستین اروپایی بود که توانست علنی و در حالی که سران و روحانیون وهابی او را همراهی می‌کردند وارد مکه شود. مجموعه «مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی» خلاصه‌ای است از سفرنامه این جهانگردان و خاورشناسان و ماجراجویان و جاسوسان اروپایی

ص: ۱۲۸

که به وسیله محقق عراقی دکتر جعفر الخياط از انگلیسی به عربی ترجمه و در کتاب «موسوعه العتبات المقدسه، ج ۲، قسم مکه از ص ۲۵۰ تا ۳۳۶» آمده است. از این رو و با توجه به اهمیت و ارزش این مجموعه و ضرورت آگاهی فارسی‌زبانان به فارسی ترجمه گردیده است.

اروپاییان در مکه

در بسیاری از منابع غربیان، مکه مورد توجه قرار گرفته است که این نشان می‌دهد تعدادی از جهانگردان اروپایی و مستشرقین توانسته‌اند به داخل مکه راه یابند و در دورانه‌های گوناگون در مراسم حج شرکت جویند، و این شرکت همواره پس از اسلام آوردن واقعی یا صوری آنها رخ می‌داده است. گروهی از این افراد نیز توانستند خاطرات خود را از این سفر مخاطره‌آمیز به صورت سفرنامه به زبانهای گوناگون اروپایی بنویسند.

از نخستین اروپاییان که از مکه و ساحل غربی حجاز بر دریای سرخ یاد کرده‌اند، مورخ یونانی دیودورس صقلی (۱) را می‌توان نام برد. او می‌گوید: این ساحل بندرگاههای بسیار اندکی دارد؛ زیرا وجود رشته کوههای ساحلی مانع ایجاد بندرگاه است. این رشته کوهها از دیدگاه کسانی که به آنها از داخل کشتی نگاه می‌کنند زیبا و رنگارنگ می‌آید و در میان این کوهها روستاها و شهرهایی است که در آنها عربهای نبطی زندگی می‌کنند و سرزمین این اعراب در امتداد ساحل دریا ادامه دارد و وسعت آن تا اعماق دور از ساحل نیز امتداد می‌یابد. در این سرزمینها شهرهای پر جمعیتی قرار دارد که مردمان آن به علت وجود گله‌های بزرگ گوسفند، در رفاه و آسایش به سر می‌برند، لیکن پس از آن که حاکمان اسکندریه تجارت و کشتی‌رانی تجاری در دریای سرخ را آزاد کردند، این مردم اقدام به دزدی دریایی نموده و بسیاری از کشتیها و اموال تجارتنی آن را به یغما بردند و بدین گونه تجارت دریای سرخ مختل گردید. در این هنگام حاکمان اسکندریه با لشکر کشتیهای دریایی خود گوسمالی سختی بدانها دادند.

سپس دیودورس از قومی به نام بیزومینین (Bizomenians) یاد می‌کند و می‌گوید زندگی اینان از راه شکار حیوانات وحشی می‌گذشته است و در سرزمین آنها عبادتگاه مقدسی قرار دارد که تمامی عربها آن را بزرگ می‌دانسته‌اند.

مورخ مشهور یونان باستان، هیروdotس، که تاریخ خود را در سال ۴۳۰ قبل از میلاد

ص: ۱۲۹

نوشته است، می‌گوید: (۱).

عربها «اوروتال» و «ألیات» را می‌پرستیدند و به گفته دیغوری (۲) این دو نام از آن دو بتی بوده است به نامهای «اللّه تعالی» [!] و «اللات» که در طائف قرار داشته‌اند. هیرودوت اضافه می‌کند که عربها در نزد این دو بت عهد و پیمان خود را می‌بسته‌اند، و هرگاه این عهد و پیمان به مکه برده می‌شد از ارزش و اهمیت مضاعفی برخوردار می‌شد.

### ۳- لودویکو فارتیما

نخستین اروپایی که در قرون وسطی موفق به دیدار مکه گردید و از سفر خود نوشته و سفرنامه‌ای به جای گذاشته و به دست ما رسیده است ایتالیایی گمنامی است به نام «لودویکو فارتیما» که به گفته دیغوری او از اهالی شهر بولونیا در ایتالیا بوده، و در برخی دیگر از منابع از او به عنوان «بزرگ‌زاده رم» یاد شده است.

لودویکو در سفرنامه خود آورده: پاسخ من به آنانی که انگیزه مرا در این سفر جویا هستند، این است که هدف من از این مسافرت کوشش برای آگاهی از معارف جهان و دیدار از سرزمینهای گوناگون و معجزاتی که خداوند در آنها بکار برده است می‌باشد. او در سال ۱۵۰۳ م. سفر خود را از ونیز با کشتی آغاز کرد و به اسکندریه رسید و مدتی را در مصر گذراند و از قلعه بابلون نیز دیدار کرد و آنگاه برای دیداری از شهرهای طرابلس و انطاکیه و بیروت و دمشق راهی این سرزمینها گردید. او در دمشق با یکی از افسران ممالیک، رابطه دوستی مستحکمی برقرار نمود و تصمیم گرفت به‌مراه آن افسر، با کاروان حجی که سالیانه طی مراسم باشکوهی از دمشق عازم مکه می‌گردد سفر نماید، و عاقبت در روز هشتم نisan (/ آوریل) در حالی که لباس سربازان ممالیک را در برداشت، سفر به مکه را آغاز نمود، او تخمین زده است که کاروان حج مرکب از ۴۰ هزار مرد و ۴۵۰۰۰ چهارپا بوده است. از وقایع جالبی که در راه برای او رخ داده است، حمله اعراب بیابانگرد به قافله آنهاست لیکن او می‌گوید ۶۰ تن از سربازان ممالیک که مکلف به پاسداری و حراست از قافله بودند برای عقب راندن پنجاه هزار! عرب بدوی کفایت می‌کرد. او می‌گوید این حادثه بار دیگر تکرار شد و قافله با حمله گروه بسیاری از اعراب، که تعداد آنها به ۲۴۰۰۰ نفر می‌رسید، روبرو شد و عاقبت

The History of Heroditus, Editor by Rowlinson, Book ۱۱۱, Chap ۸-۱

The History of Heroditus, Editor by Rowlinson, Book ۱۱۱, Chap ۲۳-۲

ص: ۱۳۰

اعراب با دادن ۱۵۰۰ نفر تلفات، فرار را برقرار ترجیح دادند. لودویکو علت شکست اعراب را از سویی شجاعت و فداکاری و لیاقت سربازان ممالیک و از سوی دیگر غیر مسلح بودن اعراب - که حتی گروهی از آنها لخت بودند - می‌داند.

خانم ایزابیل بورتون (۱) در شرح سفرنامه لودویکو آورده است: اعراب بدوی حجاز در آن سالها (سال ۱۸۷۳) بیش از پیش قدرت و جرأت تعرض به قوافل و کاروانها را یافتند؛ زیرا در حملات خود از باروت و تفنگ کمک می‌گیرند، از این رو تنها راه دفع شر آنها و کاستن از قدرت تعرضی ایشان، همانا جلوگیری از واردات اسلحه آتشین و سرب برای آنها است.

لودویکو پس از انجام مراسم حج و زیارت مدینه توانست با خباثت و زیرکی از کاروان بگریزد و خود را به جده رسانده و از آنجا از راه دریا خود را به ایران برساند. او در شرح فرار خود می‌گوید: پیش از آغاز سفر کاروان شامیان، در منزل یکی از مسلمانان مکه مخفی گردیدم - و از قضا شانس هم به مدد رسید و یکی از نزدیکان صاحب خانه نیز به من علاقمند شد و مرا در مخفی شدن و فرار کمک نمود - و تا هنگام دور شدن کاروان در آنجا ماندم.

وی در بخشی از سفرنامه خود، به توصیف مکه پرداخته می‌گوید: شهری است زیبا و پر جمعیت، چون در آن ۶۰۰۰ خانوار زندگی می‌کنند، خانه‌های بسیار زیبایی همانند خانه‌های ایتالیا دارد. برخی از آنها گرانقیمتند و ارزش آن برابر ۳ تا ۴ هزار دوک است. در اطراف مکه، دژ و حصاری وجود ندارد؛ زیرا کوههای اطراف دژهای طبیعی مستحکمی برای شهر بشمار می‌آیند، شهر مکه دارای چهار دروازه ورودی است و وقتی کاروان حاجیان شام به مکه رسید، کاروان مصریان پیش از آنها وارد مکه شده بودند. در آن کاروان ۴۶ هزار شتر وجود داشت و یکصد غلام به حراست و نگاهداری از کاروان مشغول بودند. خداوند نفرین خود را بر این شهر فرود آورده است؛ زیرا هیچ گیاهی در این شهر نمی‌روید. نه درختی دارد و نه سبزه‌ای، هیچ چیز، صحرایی است لم یزرع که مردمان ساکن آن مجبورند احتیاجات خود را؛ از خوراک و جز آن، از راه دریای سرخ و از قاهره وارد کنند.

لودویکو در سفرنامه خود از زیادی زائر و تنوع ملیتها و جنسیت‌های آنان، اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید: پیش از این هرگز در هیچ نقطه‌ای از زمین اجتماعی به این عظمت و زیادی را مشاهده نکرده است.

۱- ایزابیل بورتون سفرنامه لودویکو را بهمراه سفرنامه بورتون جهانگرد انگلیسی تحقیق، شرح و چاپ نموده است.

ص: ۱۳۱

لودویکو در فصلی از کتاب خود به مراسم حج پرداخته، می‌گوید: در مرکز شهر مکه عبادتگاه بسیار زیبایی قرار دارد که ساختمانی است شبیه کولوسیوم در رم، با این تفاوت که از آجر پخته ساخته شده است نه سنگ، و این معبد (مسجدالحرام) یکصد دروازه دارد.

او آنگاه به وجود ساختمانی در میانه مسجدالحرام اشاره می‌کند، بی آن که نام آن را که کعبه است بیاورد، و می‌گوید مردمان هنگام گردش بدور آن، از خداوند طلب آمرزش می‌کنند و این ساختمان- که از آن به نام برج یاد می‌کند- دارای دری است نقره‌ای که در بلندایی به قامت یک انسان قرار دارد.

او سپس به توصیف چاه زمزم می‌پردازد و می‌گوید: بر روی آن قبه زیبایی قرار دارد و عمق چاه برابر با ۷۰ قامت انسان است و همواره ۶ یا ۷ نفر در اطراف آن ایستاده و مردمان را از آب آن سیراب می‌کنند، و اینان بر سر هر یک از حجاج- هی چند لباس او حریر و گرانیمت باشد- سه سطل آب زمزم می‌ریزند؛ بگونه‌ای که از سر تا پای حاجی را فرا می‌گیرد.

#### ۴- غلامی پرتغالی

در تموز (/ جولای) سال ۱۵۶۵ م. غلامی گمنام از پرتغال به مسافرت حج پرداخت و سفرنامه‌ای از خود بر جای گذاشت. این سفرنامه گو این که مختصر و فشرده است لیکن توصیف دقیقی را از مکه در اختیار ما قرار داده است و در سالهای اخیر بود که سنور دیلاویدا این سفرنامه را که در حاشیه یکی از کتابهای خطی عربی موجود در کتابخانه واتیکان به شماره ۲۱۷ کشف نمود. بنابر آنچه که در سفرنامه آمده است، او در آخرین روز ماه حزیران (اوغست) از رابغ به سوی مکه رفته است. او در اشاره‌ای به احرام حجاج می‌گوید: مسلمانان لخت و عاری از لباس به مکه وارد می‌شوند.

#### ۵- هانس وایلد

در نیمه‌های قرن شانزدهم نیز جهانگردی آلمانی به نام هانس وایلد به سفر حج رفته است. این آلمانی را ترکان عثمانی در هنگاری (/ بلغارستان) به اسارت گرفته و سپس او را

ص: ۱۳۲

بهمراه خود به مکه آوردند، این آلمانی عاقبت در سال ۱۶۱۱ م. توانست به زادگاهش مراجعت کند.  
۶- مارکو دی لومباردو

در سالهای آغازین قرن هفدهم میلادی جوانی از اهالی «ونیز» بنام مارکو دی لومباردو همراه عمویش که ناخدای کشتی بود، در هنگام سفر دریایی در میانه دریای مدیترانه به اسارت درآمد. پس از اسارت، او را به مصر برده و آنگاه به همراه فرزند صاحبش به مکه فرستادند. مارکو خاطرات جالبی از سفر حج خود نوشته است که سالها بعد از تدوین آن، توسط یکی از مبشرین مسیحی به نام یوجین روجر، به چاپ رسید.

۷- ژوزف بیتس

این انگلیسی جوان که از اهالی آکسفورد بود در سالهای پایانی قرن هفدهم به سفر حج رفت. عشق و علاقه به جهانگردی، این جوان را واداشت که در سال ۱۶۷۸ م. و در حالی که ۱۶ سال از عمرش نمی‌گذشت، به نیروی دریایی انگلیس بپیوندد، لیکن بزودی اسیر دزدان دریایی الجزائری گردید، و پس از آن که ۱۵ سال را در بندگی و اسارت گذراند، عاقبت مالک او وی را به همراه خود از راه قاهره و سویس و اسکندریه به مکه و مدینه برد. بورتون جهانگرد انگلیسی که سفرنامه ژوزف را به همراه سفرنامه خود به چاپ رسانده، معتقد است که توصیف ژوزف از اماکنی که آنها را دیده است، در مجموع دقیق و واقعی است، و مطالعه سفرنامه نشان می‌دهد که به رغم تعصب شدید و نفرت او از مسلمانان، نوشته‌هایش از خرافات غیر معقول بدور است.

ژوزف به زبان عربی و ترکی آشنایی کامل داشت، از این رو بهتر از دیگر جهانگردان، به توصیف احکام اسلام پرداخته است. ژوزف می‌گوید: مالک من یکی از افسران سواره ارتش الجزائر بود؛ مردی هوسباز و می‌گسار، از این رو و به منظور کفاره گناهان خود قصد داشت یک کافر اسیر را مسلمان نماید، و در این قصد خود به فشار و شکنجه روی آورد، و عاقبت شهادتین را از آن کافر شنید، لیکن ژوزف در تمام مدتی که در اسارت بسر برد همواره از نیت

ص: ۱۳۳

و قصد خود که بازگشت به جهان مسیحیت بود روی بر نتافت، و پس از آن که به‌مراه مالک خود به حج رفت آزادی خود را بازیافت لیکن تا مدتی به عنوان نوکر جیره بگیر ارباب سابق خود، به وی خدمت کرد و به‌مراه او به الجزائر بازگشت، و آنگاه اندیشه فرار و بازگشت به زادگاهش در مخیله‌اش زنده شد و توانست خود را در کشتی که به سوی استانبول می‌رفت جا دهد و پیش از بازگشت نامه‌ای از کنسول انگلیس در الجزائر برای همتای خود در بندر از میر بنام مستری، که در آن سفارش کمک به ژوزف برای بازگشت به موطنش شده بود بدست آورد، ژوزف در از میر و پیش از آن که با کشتی به موطنش بازگردد، بار دیگر عشق به الجزائر و زندگی در میان مسلمانان در او زنده شد و این شعله نزدیک بود او را از سفر بازدارد لیکن در نهایت امر بر خود غلبه نمود و مسیحیت و موطنش را ترجیح داده و به وسیله یک کشتی فرانسوی عازم لگهورن در ایتالیا گردید. مخارج این مسافرت را مستر ایلوت تاجر انگلیسی مقیم از میر پرداخته بود. ژوزف به محض ورود به سرزمین مسیحیت، سجده شکر بجای آورد و از این که عاقبت و پس از سالها مرارت و رنج بندگی، او را به موطنش بازگردانده بسیار شادمان بود، وی سپس به انگلستان بازگشت.

ژوزف در سفرنامه خود به تفصیل درباره مکه، مسجدالحرام، کعبه، مناسک حج و جز اینها سخن گفته است، او می‌گوید:

«هنگامی که به مکه رسیدیم راهنما در پیشاپیش، ما را از میان خیابان بزرگی که در وسط شهر قرار داشت به سوی معبد (/ مسجدالحرام) هدایت کرد و پس از آن که اثاثیه خود را کناری نهادیم، راهنما ما را به برکه آبی رساند تا وضو سازیم، و پس از آن به سوی حرم رفته و کفشهای خود را از پای درآورده و به کفشدار سپردیم و آنگاه از باب‌السلام وارد مسجد شدیم و هنوز چند قدم طی نکرده بودیم که راهنما ما را ایستاند و شروع به خواندن دعا کرد و حجاج به‌مراه او مشغول خواندن دعا شدند و آنچه را که او می‌گفت تکرار می‌کردند، آنگاه گروه به حرکت درآمد و پس از طی چند قدم ناگاه چشمان حجاج به کعبه افتاد و همگی به زاری پرداخته و اشک بسیاری از چشمان آنان فرو ریخت، و سپس راهنما ما را به سوی کعبه برد در حالی که به‌مراه او مشغول دعا و نیایش بودیم، او سپس ما را هفت بار به گرد کعبه گردانید و پس از آن دو رکعت نماز بجای آوردیم، و پس از پایان این مراسم، او بار دیگر ما را به خیابان

ص: ۱۳۴

برده و وادار نمود که از یک سوی آن به سوی دیگرش شتابان راه رفته یا بدویم (/ صفا و مروه)، فاصله دو سوی این خیابان به اندازه پرتاب یک تیر است. و من اعتراف می‌کنم که چاره‌ای جز تعجب از رفتار این بینوایان نداشتم که این گونه برای انجام این خرافات [!] تلاش و کوشش می‌کنند، لیکن در هر حال به عواطف و احساسات آنان احترام می‌گذارم و در حقیقت خود نیز هنگامی که شاهد گریه و عشق دینی و خلوص ایمان آنان شدم نتوانستم از گریه و همسویی با احساسات آنان خودداری کنم، گو این که این شرک و بت پرستی! را با اعتقادی کورکورانه انجام می‌دادند.»

ژوزف در توصیف شهر مکه می‌گوید:

«شهری است در دشتی بی‌آب و علف و لم یزرع و جای گرفته در میان کوههای کوتاه و بدور از هر گونه حفاظی؛ زیرا شهر نه برج و بارو دارد و نه دروازه. ساکنین آن بیشتر فقیر و اندامی لاغر و فرسوده دارند و رنگ پوست آنان سبزه است. مکه را از چهار سو هزاران کوه کوتاه و تپه تو در تو و نزدیک به هم، با صخره‌هایی متمایل به سیاهی فرا گرفته است و بر بالای یکی از این کوهها غار مشهوری است بنام «غار حراء» که پیامبر هنگامی که از مردم کناره می‌گرفت در آن به عبادت و نماز و تفکر می‌پرداخت، به داخل غار رفته و از زیبایی معنوی آن - گو این که مسلمانان برای زینت بخشیدن به آن اقدامی نکرده‌اند - لذت بردم.

مکه از آب فراوانی برخوردار است لیکن در آن از سبزه و زراعت خبری نیست مگر در قسمت‌هایی از شهر، ولی در شهر میوه‌هایی یافت می‌شود که مردمان می‌توانند از آنها استفاده کنند؛ همانند انگور، خربزه، هندوانه، خیار، کدو و جز اینها که معمولاً این میوه‌ها را از محلی به نام حباش (احتمالاً مقصود او طائف است) که در فاصله ۲ یا ۳ روز از مکه است، می‌آورند.»

ژوزف در توصیف شستشوی کعبه می‌گوید: سلطان مکه (مقصود شریف مکه است) که از نسل پیامبر اسلام است، معتقد است که کسی جز او لیاقت شستشوی کعبه را ندارد، از این رو او و یارانش کعبه را با آب مقدس زمزم شستشو می‌دهند و سپس آن را با عطر خوشبو می‌گردانند و هنگامی که آنان به این کار می‌پردازند، پله‌کان کعبه برداشته می‌شود تا کسی وارد کعبه نشود، از این رو مردم در زیر در کعبه تجمع می‌کنند تا آبی که از شستشوی کعبه به بیرون ریخته می‌شود، بر سر و روی آنان ریخته و متبرک گردند، و سپس جاروبهایی که با آنها کعبه



ص: ۱۳۵

شستشو داده شده است را قطعه قطعه نموده به سوی مردم پرتاب می‌کنند و آنان برای بدست آوردن قطعه‌ای کوچک از آن تلاش می‌کنند و هر کس که قطعه‌ای را بدست آورد آن را به عنوان یادگار مقدس و ارزشمندی نزد خود حفظ می‌کند. و سپس ژوزف به توصیف پرده کعبه و خصوصیات آن همانگونه که دیگر سفرنامه‌نویسان آورده‌اند می‌پردازد.

۸- کشیش ژوزف اوفینکتون

در سالهای پایانی قرن هفدهم کمپانی هند شرقی، علاقه فراوانی بر بدست آوردن اطلاعات درباره بندر دریای سرخ و موقعیت و اهمیت آنها می‌داد. از این رو گروهی از کارمندان خود را بدین کار گماشت که یکی از آن افراد کشیشی است بنام ژوزف اوفینکتون که شرح سفر خود را در کتابی بنام «سفری به صورتات» آورده است. او در توصیف خود می‌گوید:

جده که بندرگاه مکه بشمار می‌رود، مهمترین بندر دریای سرخ است و از آن سلطان می‌باشد، لیکن سرزمینهای اطراف دو شهر جده و مکه مطلقاً بی‌ارزش می‌باشد و هرگز قابل اصلاح یا بهبودی نمی‌باشد و به نظر می‌آید که این زمینها گرفتار لعنت طبیعت شده و از نعمتهای خداوند تهی گردیده است. در این سرزمین هیچ چیز یافت نمی‌شود، و باید مایحتاج از خارج وارد گردد، از این رو سلطان هزینه هنگفتی برای وارد کردن مایحتاج و لوازم زندگی مردم از مصر متحمل می‌شود و در سال ۲۰ تا ۲۵ کشتی بزرگ که همگی مایحتاج زندگی مردمان را حمل می‌کنند به بندرگاه می‌آید. جده بندری است پر رونق که در حال داد و ستد و بازرگانی با هند و ایران و حبشه و دیگر نواحی جزیره‌العرب می‌باشد، و عربها قهوه خود را بدانجا می‌آورند تا ترکان آنها را خریده و به سویس حمل کنند. افزون بر این، در هر سال حجاج از سرتاسر جهان اسلام بدانجا وارد می‌شوند.

۹- ویلیام دانیال، و شارل جاک بوسیه

در دوره شریف سعید (۱۷۰۰ م.) یک جهانگرد انگلیسی بنام ویلیام دانیال، و یک جهانگرد فرانسوی بنام شارل ژاک بوسیه به بندر جده وارد شدند و از حوادث مهمی برای ما

ص: ۱۳۶

خاطراتی بر جای گذاشتند. دانیال شاهدهی است که توانست از نزدیک ناظر درگیری میان شریف سعید و نماینده خلیفه عثمانی در حجاز، که پاشا نام داشت باشد، می‌گوید:

شریف مکه به شخص پاشا به علت این که بدون اجازه وی بهمراه دو هزار سوار وارد جدّه گردیده بود، اهانت نمود و او را به خدمت خود فراخواند و از وی مطالبه یکصد هزار جفون کرد، افزون بر این، شریف به شخص سلطان نیز اهانت نمود و وی را زاده یک زن مسیحی بدکاره نامید که با کشورهای مسیحی مصالحه و سازش نموده است. از این رو او وی را پشتیبان اسلام و مسلمانان نمی‌داند. پیرو این واقعه پاشا مجبور گردید مبلغ مذکور را برای شریف ارسال دارد تا جان خود را از خطر نجات دهد.

اما جهانگرد فرانسوی مسیو شارل بوسیه در تاریخ پنجم جولای به جدّه وارد شد، ورود او چند روز پس از آن حادثه بود و او شاهد چادرهای شریف بود که در اطراف جدّه برافراشته بود، وی سپس در توصیف شریف می‌گوید:

او مردی است ۶۰ ساله که هیأت ظاهریش انسان را به احترام وامی‌دارد و در گوشه راست لب زیرین او بریدگی کوچکی وجود دارد لیکن رعایای او نسبت به لطف و رأفت او اظهار تردید می‌کنند. او پاشا را که در جدّه ساکن است پس از تهدید به قتل وادار نمود که هزار و پانصد ریال طلای انگلیسی بدو بپردازد.

او آنگاه چگونگی مالیات گرفتن از ترکان مقیم جدّه را توصیف و شرح می‌دهد و در پایان می‌گوید: این شریف متکبر و پرخاشجو، از اعتراف به پادشاه عثمانی که او را با صفت تحقیرآمیز (کنیز زاده) می‌نامد خودداری نموده است.

۱۰- علی بک عباسی

در سال ۱۸۰۷ م. و در دوران حکومت شریف غالب، شخصی یهودی از اهالی اسپانیا بنام «دومینکو بادیای لیبلیج» در حالی که تظاهر به اسلام نموده و خود را علی بک عباسی نامیده بود وارد مکه شد، این یهودی از سوی دولت فرانسه به مأموریت‌های گوناگونی فرستاده شده بود. او سرزمینهای بسیاری را دید و درباره حجاز و مکه و دیگر سرزمینها، سفرنامه بلندی به زبان فرانسوی به یادگار گذاشت. (۱).

1- Ali Bey Al- Abbassi Domingo Badiay Leiblich - Voyages en Arique eten Asie Pendant Les

Annees ۱۸۰۳ a ۱۸۰۷

ص: ۱۳۷

او درباره شریف غالب می گوید:

او بی سوادی خودخواه بود که انگلیسیها وی را بهترین دوست خود می پنداشتند، از این رو بازرگانی با هند را که به واسطه این شریف انجام می شد تشویق می کردند. علاوه بر این خود شریف کشتیهای خود را برای تجارت به مخا، مسقط و صورات می فرستاد. شریف ادعای مالکیت مصوع و جزیره سواکن را، برغم آن که در ظاهر از آن سلطان بشمار می رفت، داشت. از حوادث بسیار جالبی که علی بک عباسی آن را نقل می کند، ورود گروهی از وهاییان به مکه برای حج در سال ۱۸۰۷ م. است. او می گوید:

ناگاه گروهی از مردان لخت وارد مدینه شدند، این افراد پوششی جز لباسهای پاره ای که عورت آنها را می پوشاند در برنداشتند، لیکن گروهی دیگر از اینان که بسیار اندک بودند قطعه پارچه ای نیز بر روی شان خود گذاشته بودند، و در میان اینها گروههایی نیز لخت مادر زاد دیده می شدند، لیکن همگی به خنجر و تفنگ مسلح بودند. همین که اهالی مکه، این گروه از مردان لخت مسلح را دیدند همگی به خانه های خود پناه آورده و از انظار مخفی شدند، این گروه از مردم- در حالی که برخی از آنان سوار بر اسب بودند- هر یک به شیوه خود به خواندن دعا و سرودهای مذهبی مشغول بودند لیکن خواندن آنها بدور از خشوع و نظم و ترتیب بود. پس از مخفی شدن مردان مکه این کودکان بودند که راهنمایی آنان را به سوی مسجدالحرام به عهده داشتند، کودکان آنان را، که به گروهی از زنبورها شباهت داشتند، به گرد کعبه گردانده و آنان سنگ سیاه را می بوسیدند. و در تمام این احوال شریف غالب شاهد و ناظر وقایع از بالای کاخ خود بود که بر روی یکی از تپه ها بنا شده است. وی به سربازان خود که ترکان و غلامان بودند، دستور داد مراکز خود را ترک نکنند و از دور مراقب اوضاع باشند.

و بدین ترتیب سیلی که از بادیه آغاز شده و داخل مکه را تسخیر نموده بود، به آرامی و بدون آن که حادثه مهمی به وقوع بپیوندد، با بازگشت آنان به بادیه، پایان پذیرفت.

۱۱- جیوفانی فیناتی

جیوفانی مردی است گمنام از اهالی فیرارا در ایتالیا. وی پس از گشت و گذار در بسیاری از سرزمینها، توفیق زیارت مکه را در سال ۱۸۱۴ م. یافت. وی که خود را مسلمانی با

ص: ۱۳۸

نام محمد شهرت داده بود وارد مکه شد.

زندگانی او از این قرار است که وی در سال ۱۸۰۵ در ایتالیا به سربازی فراخوانده شد، اما او از سربازی فرار نمود ولی دستگیر و مجدداً به سربازی عودت داده شد، در این هنگام او به همراه تعدادی از سربازان به آلبانی گریخت و نزد یکی از پاشاهای ترک به خدمت پرداخت، و سپس مسلمان گردید و به استانبول عزیمت نمود، او پس از مدتی در سال ۱۸۰۹ به قاهره رفت و در گروهان پاسداران آلبانی به خدمت مشغول شد و پس از مدتی به عنوان سرجوخه در گارد ویژه خدیوی محمد علی پاشا به خدمت پرداخت و در این وظیفه بود که به همراه ارتش خدیوی به سرکوبی شورش ممالیک در مصر علیا پرداخت، و پس از پیروزی در این حادثه گروهان او در مطریه اتراق نمود تا خود را برای حمله به وهابیان شورشی در عربستان آماده کند، حمله‌ای که قرار بود به سرکردگی طوسون پاشا فرزند محمد علی پاشا انجام گیرد. از این رو پس از آمادگی لشکر، سربازان در سال ۱۸۱۱ م. با کشتی از دریا گذشته و خود را به بندر ینیع رسانید و پس از یک جنگ که جیوفانی (/محمد) در آن نیز شرکت فعلی داشت، نیروهای دشمن شکست خورده و ارتش، شهر ینیع را به تصرف خود درآورد، لیکن در این هنگام فیناتی به مرض روماتیسم مبتلا گردید، از این رو به قاهره عودت داده شد، و او چند سال در آنجا مقیم بود تا این که اخبار پیروزیهای محمد علی پاشا بر علیه وهابی‌ها به گوش او رسید و آنگاه وی به همراه نیروی آلبانیایی که برای کمک به ارتش مصر تشکیل شده بود در سال ۱۸۱۴ م. مجدداً عازم عربستان گردید. وی در این سفر در محاصره شهر قنفذه و فتح آن شرکت داشت لیکن در حمله‌ای که وهابیان برای بازپس‌گیری شهر نمودند، او مجروح شد و با تمارض از سربازی گریخته و خود را به مکه رسانید و در آنجا اعمال حج را انجام داد و به تفصیل درباره آن، در سفرنامه خود سخن گفته است.

او می‌گوید:

فرار موفقیت‌آمیز از جنگ و سربازی مرا در وضعیت روحی بخصوصی قرار داد که سبب گردید مسائل عاطفی و روحی را درک کنم از این رو هنگامی که وارد شهر مکه شدم احساس ویژه‌ای به من دست داد، این شهر با این که بزرگ نبود و از زیبایی بهره‌ای نداشت لیکن در آن چیزی بود که نفس و روح انسان را به تعجب و حیرت وامی‌داشت، بویژه در

ص: ۱۳۹

هنگام ظهر که شهر در آرامش و سکون فرو می‌رفت و تنها صدای مؤذن بود که از بلندای گلدسته‌ها مردم را به نماز دعوت می‌کرد.

مهمترین مکانی که توجه انسان را در مکه به خود جلب می‌کند همانا ساختمان مقدسی است که در میانه شهر قرار دارد، مکانی مسطح و وسیع که کف آن را سنگفرش نموده و دارای دربهای متعدد است و در اطراف این فضای باز، رواقهایی قرار دارد که سنگینی سقفهای آن را ستونهای متعدد سنگی به دوش می‌کشند. و در میان این فضای باز، ساختمانی قرار دارد که کعبه نامیده می‌شود. سطح دیواره خارجی این ساختمان را پوششی از مخمل گرانبه‌قیمت، که بر روی آن نوشته‌های عربی با آب طلا است، پوشانیده است.

او درباره ازدحام جمعیت در مکه می‌گوید:

علاوه بر جمعیت فراوانی که در سالهای اخیر متناوباً وارد مکه شده‌اند، امسال دو قافله بسیار بزرگ از حجاج؛ یکی از آفریقا و دیگری از آسیا وارد مکه شد و مجموع حجاج این دو قافله چهل هزار نفر بودند که از سیمای آنها می‌توان شدت احترام و علاقه آنان را نسبت به مسجدالحرام مشاهده کرد.

بورتون جهانگرد، که سفرنامه فیناتی را چاپ نموده، در پاورقی خود بر آن، می‌گوید:

علی بک معتقد است شمار حجاج سال ۱۸۰۷ م. در عرفات هشتاد هزار مرد و دو هزار زن و هزار کودک بوده است. و این در حالی است که جهانگرد دیگری به نام بورخارت حجاج را در سال ۱۸۱۴ م. هفتاد هزار نفر دانسته است، لیکن بورتون می‌گوید تعداد حجاج در سال ۱۸۵۳ م. که خود به حج رفته بود، از پنجاه هزار نفر تجاوز نمی‌کرده است.

فیناتی درباره مناسک حج می‌گوید:

هنگامی که حاجیان به عرفات می‌روند، ضروری است که گوسفندی را قربانی کنند، و در این کار همه حجاج اعم از ثروتمند و فقیر شریکند و گاهی نیز متمکنین، فقرا را کمک می‌کنند و با کشته شدن این تعداد از گوسفند، گوشت فراوانی فراهم می‌آید که فقرا از گوشه و کنار برای جمع‌آوری و تهیه سهم خود گرد می‌آیند. در پایان مراسم حج، هر یک از حجاج نام خود را نزد کاتب معینی می‌نوشته است، عادتی که بنا به نقل بورتون، امروزه بدان اهمیت داده نمی‌شود، علاوه بر این پیشتر شریف مکه به افرادی که متمکن از پرداخت پول بودند

ص: ۱۴۰

برگه‌ای می‌داده است که در آن شهادت به ادای مناسک حج شده بوده است، این عادت نیز- به نقل بورتون- امروزه منسوخ شده است.

## ۱۲- جان لوئیس بورخارت

بورخارت جهانگرد سویسی یکی از مشهورترین جهانگردان قرن نوزدهم شمرده می‌شود، وی سرزمین نوبه و اطراف آن، از کشورهای آفریقایی: مصر، سوریه، حجاز و سرزمینهای مجاور آن را سیاحت نمود و سفرنامه جالبی از این سفرهای خود به یادگار گذاشت، که یکی از سفرنامه‌های او بنام «سفرهای او به سرزمینهای جزیره‌العرب» است که در آن به توصیف مکه و مدینه و اطراف آنها پرداخته است. او در جلد اول سفرنامه خود به توصیف مشاهداتش از جدّه، طائف، مکه، و محلات مکه، بیت الله الحرام، کعبه و دیگر مکانهای مقدس، مردمان مکه، حکومت مکه و آب و هوای مکه پرداخته. و در جلد دوم از مناسک حج، مدینه، مکانهای زیارتی در مدینه، حکومت مدینه، آب و هوای مدینه، شهر ینبع و سفر خود از ینبع به قاهره، سخن گفته است. بورخارت می‌گوید: هنگام ورود به قاهره در دوران حکومت خدیوی محمد علی پاشا اسلام آورده و خود را شیخ ابراهیم نامیده است.

ویلیام اوسلی ناشر سفرنامه بورخارت در سال ۱۸۲۹ م. می‌گوید: آگاهی بورخارت از زبان عربی و عادات و رفتار مسلمانان، این فرصت را به او داد که بتواند به عنوان یک مسلمان در حج شرکت کرده و در میان مسلمانان زندگی کند، بدون این که کسی کوچکترین شک و تردیدی در راستگویی او کند، و خود بورخارت به دیگران می‌گفت: او از مالیکی است که از کشتار محمد علی پاشا در مصر نجات یافته است، از این رو از فرصت حمله خلافت عثمانی علیه وهابیان استفاده کرده و برای انجام مناسک حج به مکه آمده است. بورخارت در سال ۱۸۱۴ م. موفق به زیارت مکه شد و این در حالی بود که محمد علی پاشا در بهار سال ۱۸۱۳ م.

به حجاز وارد شد و مدتی را در طائف به سامان دادن ارتش خود پرداخت و عاقبت توانست وهابیان را در قلاع خود مورد حمله قرار دهد.

بورخارت در روز ۱۸ تموز سال ۱۸۱۴ م. وارد جدّه شد و سپس برای دیدار با محمد علی

ص: ۱۴۱

پاشا به طائف عزیمت نمود و از آنجا به قصد حج به مکه رفت. از نوشته‌های او برمی‌آید که محمد علی پاشا نسبت به مسلمان بودن او تردید داشته ولی در عین حال بدو اجازه رفتن به مکه و انجام حج را داده است. او در سفرنامه خود، نخست به توصیف حج و کارهایی که حج‌گزار پیش از ورود به مکه باید انجام دهد، می‌پردازد. وی درباره لباس احرام مفصل سخن می‌گوید و داستان سفر هارون الرشید و همسرش زبیده به مکه و احرام پوشیدن آنان را نقل می‌کند، آنگاه به توصیف مسجدالحرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و زیارت عمره می‌پردازد.

بورخارت می‌گوید: کعبه از دوران جاهلیت نزد اعراب مقدس بوده و مردمان در آن دوران نیز- بمانند آلان- گرد خانه طواف می‌کرده‌اند، لیکن با این تفاوت که در جاهلیت کعبه با ۳۶۰ بت تزیین شده بود و اعراب برای ابراز دوری خود از گناهان و پلیدیها مجبور بودند لخت مادر زاد بر گرد این بتها طواف کنند. وصف مکه در سفرنامه بورخارت:

مکه از زندگی مرفه‌ی برخوردار بود و وی هرگز راحتی را که در مکه احساس نمود، در دیگر سفرهای خود در شهرهای مشرق زمین یاد ندارد (و این نشان می‌دهد که مکه در آن دوران از رفاه و آسایش برخوردار بوده است) و وی هرگز خوشی و آسایش دوران اقامت خود در مکه را (با این که وی در آن دوران گرفتار ناخوشی بود) فراموش نخواهد کرد، گو این که ناخوشی به وی اجازه لذت بردن از تمام لذائذ مکه را نداد. او پس از شرح طولانی درباره جایگاه مکه نزد اعراب و نامهای گوناگون مکه که عبارتند از: ام‌القری، المشرفه، البلد الامین، به توصیف شهر پرداخته و می‌گوید:

شهر فضای وسیعی را که طول آن برابر با ۱۵۰۰ قدم می‌باشد در بر گرفته؛ یعنی از محله الشبیکه تا منتهی الیه معلی. لیکن نام مکه بر مساحت وسیعتری؛ یعنی منطقه جروول (مدخل مکه از راه جدّه) تا معابده که در راه طائف قرار دارد را شامل می‌شود، و این منطقه مساحتی برابر با ۳۵۰۰ قدم را در برمی‌گیرد. اما کوههایی که در این دشت، اعراب بدان نام مکه یا بکه داده‌اند، ارتفاعی برابر با ۲۰۰ تا ۵۰۰ قدم دارد و همگی خشک و خالی از

ص: ۱۴۲

رویدنیهاست. شیب دشت مکه به آرامی به سوی جنوب است که در آن محله مسفله قرار دارد. از این رو بارانهایی که گاهی بر مکه می‌بارد، به سوی جنوب و محله مسفله سرازیر شده و در دشتی که «وادی الطرفین» نامیده می‌شود و بخش معظمی از شهر مکه در این دشت قرار دارد، فرو می‌رود.

بورخارت می‌گوید: شهر مکه را می‌توان شهری زیبا بشمار آورد، زیرا خیابانهای آن وسیعتر و عریضتر از خیابانهای دیگر شهرهای مشرق‌زمین می‌باشد، و خانه‌های آن نیز با ارتفاع زیاد و با سنگ ساخته شده و پنجره‌های آن به سوی خیابانها گشوده می‌شود، از این رو به شهر حالتی زنده و متحرک می‌دهد. مزیتی که خانه‌های مصر و سوریه فاقد آن بوده و غالباً پنجره به سوی خیابان ندارند. مکه همانند جده دارای تعدادی خانه‌های سه طبقه است، علاوه بر این، مکه محصور به هیچ دژ و حصاری نمی‌باشد بلکه کوههای اطراف شهر، دژهای طبیعی هستند که می‌توانند در برابر دشمن، در صورتی که به روشهای اصولی از آن استفاده شود، مقاومت کنند. در گذشته‌های دور، مکه را سه حصار حفظ می‌کرد؛ نخستین دژ در دشتی که در خیابان معلی بود قرار داشت و دومین دژ در محله الشبیکه ساخته شده بود و سومین حصار در دشتی قرار داشت که که کوچه‌های محله مسفله بدان ختم می‌گردید، تقریباً تمامی خانه‌های مکه - بجز خانه‌های اشراف و اعیان - برای سکونت حجاج و پذیرایی از آنها ساخته شده است.

سپس بورخارت به آب مکه اشاره می‌کند و می‌گوید: مکه شهر کم آبی است، و این تقریباً گرفتاری دائمی مکیان است؛ زیرا آب چاه زمزم گو این که می‌تواند احتیاجات مردم را برآورده کند، لیکن این چاه برغم شهرت و قداست آن از آب سنگینی برخوردار است که هضم غذا را دشوار می‌سازد، گذشته از آن که فقرا آزادانه قادر به استفاده همیشگی از آن نمی‌باشند.

و بهترین آبی که به مکه آورده می‌شود، از عرفات است که در فاصله ۷ ساعتی شهر قرار دارد، لیکن حکومت مکه در رسیدگی به آن قنات که همه آن از سنگ ساخته شده است اهمال ورزیده و هم اکنون تقریباً ۵۰ سال است که از آخرین لایروبی و ترمیم آن می‌گذرد. و همین آب را می‌توان در دو جای مکه نیز بدست آورد لیکن همواره غلامان شریف مکه بر سر آنها ایستاده و از مردم مطالبه دستمزد می‌کنند.



ص: ۱۴۳

کانال زبیده:

بورخارت درباره این آبراه می‌گوید: مورخان عرب درباره این کانال بسیار سخن گفته‌اند و خلاصه گفتار آنان این است که زبیده همسر هارون الرشید، خلیفه عباسی، دستور داد که آب را توسط آبراهی از چشمه «عین النعمان» که در کوهستان کرا قرار دارد، به سوی مکه روانه کنند، و سپس برای افزایش آب این کانال دستور داد آبهای چشمه عرف که در بالای کوهستان کرا واقع بود و دشت حنین را سیراب می‌کرد را نیز به آب «عین النعمان» اتصال دهند و در نهایت آبهای چهار چشمه دیگر به نامهای: البرود، الزعفران، میمون و عین مشاش را نیز به آن آبراه اولیه متصل نمود. لیکن این کانال بعدها مورد بی‌توجهی قرار گرفته و بتدریج بسته شد، ولی بعدها در سال ۶۴۳ ه. مجدداً به دستور سلطان محمد خدابنده ترمیم گردید، و سپس برای بار سوم توسط شریف مکه بنام حسن بن عجلان در سال ۸۱۱ ه. مرمت گردید، و پس از او نیز سلطان مصر قایتبای اموال فراوانی را در سال ۸۷۹ ه. صرف ترمیم و پاکسازی آن کرد و بعد از او نیز سلطان قانصوه غوری - آخرین پادشاه مصر از سلسله چرکها - در سال ۹۱۶ ه. به اصلاح آن پرداخت. در سال ۹۳۱ ه. نیز سلطان سلیمان قانونی تلاشی برای تجدید بنای این کانال نمود لیکن نتوانست با نقشه مناسبی این کار را انجام دهد، ولی عاقبت فرزندش سلطان سلیم دوم توانست با صرف مبالغ هنگفتی کانال جدیدی را حفر نماید، و این کانال همان است که بورخارت آن را دیده و توصیف آتش را نموده و می‌گوید آب فراوانی را به مکه می‌آورد. این کانال از میان صخره‌هایی که در پشت کوه عرفات قرار دارند، کنده شده و بدین وسیله در سال ۹۷۹ ه. آب فراوانی را به مکه هدایت کرد. طول این کانال مسیری معادل ۷ یا ۸ ساعت راه است، ولی در عین حال بورخارت گدایان و مریضان و حاجیانی را در مکه مشاهده کرده که تقاضای شربتی آب داشته‌اند و این بدان علت بوده است که بدست آوردن کوزه‌ای از آب این کانال در موسم حج، مستلزم پرداخت مقداری پول بوده است.

کوی و محلات مکه

توصیف از محلات مکه یکی از زیباترین بخشهای سفرنامه بورخارت است. او توصیف دقیقی از وضعیت آنها را در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌گوید: مسافری که از جده به

ص: ۱۴۴

مکه می‌رسد در دروازه شهر دو برج بلند دژبانی خواهد دید که آنها را شریف غالب به منظور دفاع از مکه ساخته است، و پس از گذشتن از این دو، به فاصله کوتاهی با مأموران مالیات شریف روبرو می‌گردد که از کالاهای مسافران مالیات می‌گیرند، آنگاه وارد کوچه «حاره جرول» که سکونتگاه اعراب بدوی است و آنان وظیفه نقل و انتقال مسافریین میان جده و مکه را به عهده دارند می‌شود. پس از این، به کوچه «حاره الباب» خواهد رسید که عبارت است از خیابانی عریض که در دو سوی آن خانه‌های بزرگ و زیبا قرار دارد. این منطقه را «حاره الشبیکه» نیز گویند که شامل سمت راست آن خیابان است. بورخارت می‌گوید: این محله همان جایی است که یاران پیامبر - ص - در مبارزات خود با قریش تحت فشار و آزار قرار گرفتند. این محله یکی از بهترین و پاکیزه‌ترین محله‌های مکه است و دارای خانه‌هایی است بسیار زیبا و تمیز و هوایی معتدل و بیشتر اهالی جده در این محله سکونت می‌گزینند، افزون بر این، خانه بزرگ شریف غالب در این محله قرار دارد و خانواده او در آن سکونت کرده‌اند. در دو سوی خیابان اصلی این محله، تعدادی قهوه‌خانه قرار دارد که همه روزه، شب هنگام چای‌های الاغ سوار نامه‌های مردم را به سوی جده می‌بردند، و مأموران از هر نامه‌ای مبلغی برابر با یک بارتین مالیات می‌گیرند.

در سمت غرب محله الشبیکه، که تا دامنه کوه ادامه می‌یابد، گورستانی است که در آن چادرها و خانه‌های گلی اعراب بدوی برافراشته شده است، علاوه بر این، در آن خانه‌های حقیری است از آن زنان طبقات پست که به «خندریس» مشهور است و آن گونه که به نظر می‌آید، گورستان مترو که گردیده است. هنگامی که طول خیابان الشبیکه را به سوی شمال طی می‌کنیم، به یکی از سه حمام عالی مکه برخورد می‌کنیم، این حمام را محمدعلی پاشا وزیر سلطان سلیمان دوم در سال ۹۸۰ ه. بنا کرده و یکی از زیباترین ساختمانهای مکه شمرده می‌شود. پس از این ساختمان چندین خیابان فرعی به سوی حرم منتهی می‌شود، و در این فاصله، محله «باب‌العمره» قرار دارد که بسیاری از حجاج؛ بویژه ترکان و طواف دهنده‌ها در آن سکونت دارند. بورخارت می‌گوید: بیشتر حاجیان ترجیح می‌دهند در این محله و در دیگر کوچه‌های نزدیک به مسجدالحرام سکونت گزینند تا بتوانند براحتی نمازهای خود را در مسجدالحرام بجای آورند. علاوه بر این، می‌گوید: از حجاج شنیده است که سکونت در

ص: ۱۴۵

خانه‌های نزدیک مسجدالحرام آنان را از دیدن خوابهای آشفته بدور می‌کند، و او بسیاری را دیده است که در نیمه شب از رختخواب خود برخاسته و در حال دویدن به سوی مسجدالحرام روانند، اینان بلافاصله طواف گرد خانه کعبه را نموده و سپس حجرالاسود را می‌بوسند و نماز کوتاهی بجای آورده و کمی از آب زمزم هم می‌نوشند و آنگاه به رختخواب خود رفته و تا صبح در آرامش می‌خوابند.

و هرگاه شخصی محله الشبیکه را به سوی جنوب طی کند، و سپس کمی از مسیر مستقیم منحرف شود به بازاری برخواهد خورد که به «السوق الصغیر» معروف است و منتهی به دروازه مسجدالحرام می‌گردد که بنام «باب ابراهیم» مشهور است. بورخارت می‌گوید در این بازار دیده است که ملخ را به وزن می‌فروشند. منتهی الیه این بازار از طرف کوه، کوچه «حارة حجیله» می‌باشد که در خانه‌های نسبتاً خوب این کوچه غلامان و خادمان حرم زندگی می‌کنند، و این کوچه در پستی قرار دارد و پست‌ترین کوچه مکه شمرده می‌شود، از این رو غالباً گرفتار سیلابهای باران می‌گردد. در مشرق و جنوب بازار «السوق الصغیر» کوچه «حارة المسفله» قرار دارد که در خانه‌های آن بیشتر مردمان هند و فقیران زندگی می‌کنند، گو این که در این کوچه، خانه‌های نوسازی هم دیده می‌شود. و در بخشهای پست و خراب این کوچه گروهی از غلامان زندگی می‌کنند که زنان آنان به ساختن شرابی مست کننده از ذرت بنام «بوزه» می‌پردازند. بورخارت می‌گوید: او در این محله سکونت گزیده است. وی اشاره می‌کند که در بلندای کوهی که در سمت مغرب دشتی که در مقابل محله مسفله می‌باشد، ساختمانی کوچک قرار دارد که بر روی آن گنبدی قرار گرفته و به «مقام سیدنا عمر» مشهور گشته و به یادبود این خلیفه ساخته شده است، و هنگامی که وهابیان بر مکه مستولی شدند- و پیش از آن که محمد علی پاشا آنان را بیرون راند- این ساختمان و گنبد آن را منهدم نمودند.

همچنین در سمت راست پادگانی که در آن سربازان شریف مکه قرار دارند، محله «حارة اجیاد» قرار دارد که ساکنین آن، مردمان فقیر و گروهی از خدمتکاران حرم می‌باشند.

بورخارت می‌گوید: نام این کوچه برگرفته از نام جایی است که سواران تبع پادشاه یمن (که پیش از اسلام به مکه هجوم آورده بودند) در آنجا اردوگاه خود را برافراشته بودند، و از این رو

ص: ۱۴۶

می‌گوید: احتمالاً این کوچه قدیمی‌ترین محله مکه است.

او سپس به «حارۃ الصفا» که در نزدیکی خیابان صفا و مروه قرار دارد، اشاره می‌کند و می‌گوید: در این کوچه خانه‌های زیبایی است که معمولاً در موسم حج حاجیان ثروتمند در آن سکونت می‌گزینند. او در اشاره به صفا و مروه، آن را به بازار استانبول تشبیه می‌کند، آنهم بخاطر مغازه‌های زیادی که فروشندگان آن ترکان عثمانی و اروپایی بوده‌اند و این فروشندگان انواع لباسهای ترکی و شمشیرهای زیبا و ساعت‌های انگلیسی اعلا- و قرآنهایی نفیس را به خریداران عرضه می‌کردند، همچنین آشپزان و اغذیه فروشان ترک، انواع و اقسام اغذیه ترکی را می‌فروختند. اینان برخی خوردنیها و شربنیجات را قبل از ظهر، و کباب و دیگر اغذیه ساخته شده از گوشت بریان را برای بعد از ظهر و فرنی را نزدیک به غروب به مشتریان خود می‌دادند.

همچنین در آنجا تعداد زیادی قهوه‌خانه وجود دارد که از ساعت ۳ بامداد تا یازده شب، در آن جمعیت موج می‌زند، بورخارت می‌گوید: آنچه که مایه تعجب است این است که چند مغازه به فروش مشروبات الکلی- البته آنهم فقط در شب- می‌پردازند! و یک نوع از این شراب از کشمش تخمیر نشده به عمل می‌آید که- برغم مخلوط نمودن مقدار زیادی آب با آن- اثر بسیار قوی دارد، و نوع دیگر آن بنام «بوزه» می‌باشد که مقداری ادویه‌جات در آن مخلوط شده است.

بورخارت می‌گوید: صفا و مروه (/ مسعی) جایی است که عامه مردم در آن تردد می‌کنند؛ از این رو در آن عقوبتهای علنی نظیر اعدام تنفیذ می‌گردد و در مدتی که بورخارت در مکه بود شاهد گردن زدن یکی از مردم بوده است. این حکم پس از آن به اجرا درآمد که قاضی او را به جرم سرقت معادل ۲۰۰ پوند انگلیسی از یک حاجی ترک محکوم نموده بود.

بورخارت می‌گوید: در منتهی‌الیه مروه خانه‌ای وجود دارد که مسکن عباس عموی پیامبر- ص- بوده است، همچنین تعدادی مغازه وجود دارد که در آن آرایشگران به تراشیدن سر حجاج پس از انجام سعی می‌پردازند. و در این خیابان خرید و فروشهای روزانه فراوانی انجام می‌گیرد که مردم به خرید مایحتاج خود می‌پردازند. و در نزدیکی این خیابان برکه و سقاخانه‌ای است که آن را سلطان سلیمان قانونی برای مشروب نمودن حجاج بنا نموده و آب آن را از قنات معروف مکه تأمین کرده است. در سمت مشرق منتهی‌الیه مروه «السویقه» قرار

ص: ۱۴۷

دارد که به موازات مشرق حرم امتداد می‌یابد. السویقه عبارت است از بازارچه کوچکی که تمیز می‌باشد و غالباً ثروتمندان هندی مال‌التجاره خود نظیر «موسلین» و «شال کشمیری» را در آن به خریداران عرضه می‌دارند و در این بازارچه بیش از ۲۰ مغازه می‌باشد که در آنها انواع عطرها و روغنهای طبی و جز اینها به فروش می‌رسد. علاوه بر این، مغازه‌هایی وجود دارد که به فروش تسییح و گردن‌بند و زیورآلات و ظروف چینی مشغولند.

در نیمه بازارچه السویقه دکه‌های سنگی قرار دارد که بر روی آن فروشندگان برده، به فروش برده حبشی از دو جنس می‌پردازند و قیمت یک کنیز زیبای حبشی ۱۱۰ تا ۱۲۰ ریال است.

قسمت شرقی السویقه که از سمت راست تا پای کوه و از سمت شمال به حدود حرم شریف می‌رسد به «الشامیه» شهرت دارد، این بخش دارای خانه‌های زیبایی است که ثروتمندان و بازرگانان در آن سکونت می‌کنند و در مغازه‌های این بخش، تولیدات شهرهای شام و حلب که عبارت است از بافته‌های حریری و جز اینها به فروش می‌رسد، علاوه بر این اجناس عثمانی نیز در آنها عرضه می‌گردد. در قسمت شمالی این بازارچه، کوچه‌ای است که به «قراره» شهرت دارد در آن خانه‌های بسیار زیبایی ساخته شده و معمولاً ثروتمندترین ثروتمندان مکه در آنها سکونت دارند؛ نظیر تاجر گیلانی و تاجر السکات. در شرق قراره و از میان کوچه‌ای که بنام رکوب مشهور است خیابانی بزرگ بنام «شارع المودعه» ادامه دارد که در واقع ادامه مسعی است و از نزدیکی صفا خیابان عریضی به سوی شرق و به موازات المودعه ادامه دارد که به «الکشاشیه» شهرت دارد و در این خیابان حاکم یا مدیر پلیس مکه که در رتبه‌ای بعد از شریف مکه قرار دارد سکونت می‌کند، و در نزدیکی این خیابان «شعب المولد» یا «صخرات المولد» قرار گرفته است.

بورخارت از خیابانها و کوچه‌های دیگری نظیر الغزی، و سوق الحدادین و المعلی یاد می‌کند و می‌گوید: در قسمت شمالی المعلی و در مکانی که این خیابان به بازار الحدادین مرتبط می‌شود، قهوه‌خانه‌ای وجود دارد بنام «قهوة الحشاشین» که در آن ماده‌ای تخدیر کننده و سکرآور که از حشیش و بنج بدست آمده و در تنباکو قرار داده می‌شود و سپس آن را می‌کشند، به فروش می‌رسد. بورخارت می‌گوید: شریف مکه مالیات بسیار سنگینی بر حشیش

ص: ۱۴۸

قرار داده است تا مانع گسترش کشیدن آن شود.

بورخارت از دو کوچه به نامهای «الزقاق الصینی» و «زقاق الحجر» یاد می‌کند که می‌گوید: در این کوچه حضرت زهرا- سلام الله علیها- و ابوبکر دنیا آمده‌اند، و علت این که نام این کوچه را «زقاق الحجر» (یا سنگ) گفته‌اند بخاطر سنگی در آن بوده است که همواره به پیامبر- ص- در هنگام عبور و مراجعت از کعبه سلام می‌داده است. منتهی الیه شهر مکه از طرف المعلى و محل اتصال آن به الغزی، دشتی شنی است که در آن برخی قهوه‌خانه‌های خلوت قرار دارد و در کناره این دشت شنی تعدادی برکه آب قرار دارد که قوافل حجاج از آب آن استفاده می‌کنند؛ یکی از این برکه‌ها از آن قافله مصریها و دیگری از آن شامیها می‌باشد که در سال ۵۸۲۱ ه. ساخته شده است و در نزدیکی این برکه‌ها مسجدی می‌باشد بنام «جامع السلیمانیه» و مشهور در مکه این است که بر مسلمانانی که از قندهار و افغانستان و کشمیر و دیگر سرزمینهای مسلمان‌نشین واقع در سند به مکه می‌آیند «سلیمانیه» می‌گویند. و در برابر سلیمانیه، در سمت شرقی کوه، کوی «شعب عامر» در همسایگی «الغزی» و «شعب علی» قرار دارد. در این کوی دست‌فروشان دوره‌گرد از اعراب بدوی سقیف و قبائل قریش سکونت دارند.

علاوه بر اینها گروهی از خانواده‌های شرفای تهی‌دست نیز زندگی می‌کنند. در این کوی برخی آسیابهای بزرگ که از آن حاکم ترکی است، قرار دارد. علاوه بر این، در اینجا پارچه‌های پنبه‌ای و کتان رنگ آمیزی می‌شود.

در پایان خیابان المعلى و در فاصله نه چندان دور از کاخ شریف مکه که در شمال منطقه البرک می‌باشد، آرامگاه ابوطالب عموی پیامبر- ص- و پدر امام علی- ع- قرار دارد که وهابیان به تخریب ساختمان آن پرداخته و آن را به تلی از خاک تبدیل نموده‌اند، و پس از تخریب ساختمان، محمد علی پاشا تجدید بنای آن را مناسب ندید. بورخارت می‌گوید:

مردمان مکه ابوطالب را تقدیس کرده و بدو احترام فوق‌العاده و زاید‌الوصفی می‌نمایند و همواره از سوگند یاد کردن به دروغ به نام او پرهیز می‌کنند.

بورخارت در پایان سخنش درباره کویهای مکه به جمعیت مکه اشاره می‌کند. او نخست به سختی آمارگیری جمعیت در عموم کشورهای مشرق زمین اشاره کرده و آنگاه جمعیت مکه را در غیر موسم حج ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر تخمین می‌زند، و به این تعداد ۳ تا

ص: ۱۴۹

هزار غلام حبشی و غیر حبشی نیز اضافه می‌کند. بورخارت می‌گوید: خانه‌های مکه قادرند سه برابر این جمعیت را در موسم حج در خود جای دهند. او می‌گوید سرشماری که در دوران خلافت سلطان سلیم اول (۹۲۳ هـ.) انجام گرفت، نشان داد که شمارش مردان و زنان و کودکان ۱۲ هزار نفر می‌باشد. و وی از مورّخی بنام قطب الدین روایت می‌کند که در گذشته، تعداد اهالی مکه بیش از این بوده است؛ زیرا هنگامی که در سال ۳۱۴ هـ. قرامطه به مکه هجوم آوردند بیش از ۳۰ هزار نفر به دست آنان کشته شدند!

پی نوشتها:

## فرهنگ آثار تاریخی مکه

۱ -

ترجمه: سید حسن اسلامی

متنی که در پی می‌آید، ترجمه و تلخیصی است از کتاب «معالم مکه التاریخیة و الأثریه» (۱) عاتق بن غیث بلادی، این کتاب را در سال ۱۴۰۰ ق. نوشته و منتشر نموده است. آن گاه، خود به سال ۱۴۱۲ ق. آن را بازننگری و خلاصه کرده و «مختصر معجم معالم مکه التاریخیة» نامیده است. گرچه این مختصر، هنوز منتشر نشده، لیکن، مؤلف با در اختیار قرار دادن دستنویس خود، اجازه ترجمه آن را داده است.

این اثر، همان گونه که طبیعت کار ایجاب می‌کند، از دقت نظر علمی برخوردار است.

لیکن در مواردی - مانند بحث از قدمت شعر عربی - از محدوده بحث خارج شده و گاهی ادعاهای کهنه و بی‌اساس و غرض‌آلوده آن خطه را تکرار کرده است؛ مانند سخن از شرک ابوطالب که در ترجمه، جز این موارد، همه متن به فارسی برگردانده شده است.

اجیاد

«اجیاد» گویا جمع جواد (اسب) است که در گویش عامیانه «جیاد» تلفظ می‌شود. این نام، به دو دره بزرگ از دره‌های مکه اطلاق می‌شد؛ که یکی از جنوب امتداد یافته، در «خم»

---

۱- معالم مکه التاریخیة الاثریه، عاتق بن غیث بلادی مکه: دار مکه، ۱۴۰۰ ق.، ۳۲۸ ص.



ص: ۱۵۱

آب را دو نیمه کرده به سمت شمال می‌رود و دیگری از کوه «اعرف» در شرق آمده، سپس روبروی «مسجدالحرام» از سمت جنوب به یکدیگر می‌پیوندد و به وادی ابراهیم متصل می‌گردد.

این دره‌ها امروزه با پدید آمدن و گسترش محلات متعدّد شهری، مسکونی شده است؛ مانند: «حی جیاد»، «المصافی» و «بئر بليله». «جیاد کبیر» به کوهراه- بخش بالای جیاد- که به «خم» سرازیر می‌شود راه یافته است و از جنوب سر از «بطحا» ی قریش و «ثور» در می‌آورد.

«میمون بن قیس» (اعشی) گفته است:

فما انت من اهل الحجون و لا الصفا و لا لك حق الشرب من ماء زمزم

و ما جعل الرحمان بیتك فی العلا باجیاد غربی الصفا و المحرم

«تو از اهالی «حجون» و صفا نیستی و حق نوشیدن آب، از «زمزم» را نداری. خداوند رحمان خانهات را در بلندای «اجیاد» در غرب صفا و مسجدالحرام قرار نداده است.»

«عمر بن ابی ربیع» نیز سروده:

هیئات من امه الوهاب منزلنا لما نزلنا بسیف البحر من عدن

و حل اهلك اجیاداً فلیس لنا الا التذکر او حظ من الحزن

«اینک که در کناره دریای عدن فرود آمده‌ایم و خانوادهات در «اجیاد» ساکن هستند، ما بسیار از «امه الوهاب» (دختر عمر بن ابی ربیع) دور هستیم و جز یاد آوردن یا اندوه بهره‌ای نداریم.»

نام اجیاد، بسیار در کتاب‌ها و اشعار پیشینیان آمده است:

«بشر بن ابی حازم» سروده است:

حلفت برب الدامیات نحورها و ما ضم اجیاد المصلی و مذهب

لئن شبت الحرب العوان التي اری و قد طال ابعاد بها و ترهب

لتحمكن باللیل منكم ظعینه الى غیر موثوق من العز تهرب

«سوگند به پروردگار قربانی‌ها و گلوهای خونین آنها و آنچه «اجیاد» از نمازگاه و راه در خود دارد، اگر آن جنگ دیرپای و خونبار که جلای وطن و هراس مستمر با خود دارد، درگیرد،

ص: ۱۵۲

شبانہ، زانی ہودج سوار از شما گریخته و از عزت بہ ذلت پناہ می‌برند.»

در سرودہ وزیر «ابوبکر عبدی عدنی» آمدہ است:

یا مُحیا نور الصباح البادی و نسیم الرياح غب الغوادی

حی احبنا بمکہ ما بین الصفا و بین جیاد

«ای جلوہ آشکار فروغ بامدادی و ای نسیم بادہای پس از باران چاشتگاهی، منزلگہ محبوبان ما در مکہ، میان کوه «صفا» و «جیاد»

جای دارد.»

اجیاد صغیر از «شرمہ» کہ محلہ‌ای بن بست بودہ آغاز می‌شود. در سال ہزار و چہارصد و چہار ق. تونلی از آن بہ «حی‌العزیزہ»

زدہ اند کہ از زیر کوه اعرف رد می‌شد و راہی برای حُجاج پیادہ گشود و بدین ترتیب، مسیر ساکنان «حی‌العزیزہ» و اطراف

دانشگاہ «ام‌القری» بہ یک سوم راہ پیشین (مارخ الابطح) تقلیل یافت.

اخشبان

«اخشبان» تثنیہ «اخشب» بہ معنای کوه دشوار گذار و سخت صعود است. «شریف رضی» سرودہ است:

احبک ما اقام منی و جمع و ما ارسی بمکہ اخشباہا

و ما دفع الحجیج الی المصلی یجرون المطی علی و جاہا

و ما نحروا بخیف منی و کبوا علی الاذقان مشعرۃ ذراہا

«تا زمانی کہ «منا» و «جمع» برپاست و «اخشبان» در مکہ استوارند و تا هنگامی کہ حاجیان بر مرکب‌های خود بہ سوی «مصلی» پیش

می‌روند، در «خیف منا» قربانیان خود را تقدیم می‌کنند و سر بر آستان حق می‌سایند، تو را دوست می‌دارم.» (۱) در سرودہ «ساعده

بن جؤیہ ہذلی» می‌خوانیم:

«آن هنگام کہ در محلی تنگ و اخشب بازداشته می‌شوند، جایگاہشان، مانع پیش رفتن آنان می‌گردد.»

پیشینیان بسیار دربارہ «اخشبان» سخن رانده‌اند و تقریباً اتفاق نظر دارند کہ «اخشبان» همان کوه «ابوقیس» و کوه «قعیقان» است.

ص: ۱۵۳

«ابوقیس» از کوه‌های مشهور، بل مشهورترین کوه مکه است؛ از محل طلوع خورشید، کاملاً و مستقیماً بر مسجدالحرام مشرف است. از این رو، مکیان می‌گویند: «آن که بر ابوقیس به ایستد، طائف را می‌بیند.»  
 درباره «قعقعان» در جای خود سخن خواهیم گفت.

لیکن اهالی بادیه، به دو کوه مشرف بر «مزدلفه» از سمت مشرق «اخشبان» می‌گویند و راه میان آن دو کوه را «مأزمان» می‌نامند. گاه به دو کوه منی، «اخشبان» گفته می‌شود که با افزودن قید «منی» و گفتن «اخشبان منی» از «اخشبان» تمیز داده می‌شود. آن کوه منی که طرف شام است «قابل» نام گرفته، که از طرف جنوب، مقابل کوه «بشیر غیناء» است و نام کوهی که به طرف یمن قرار دارد «صباح» است، که دامنه شمال شرقی آن «خیف منی» نام دارد و در اشعار عرب شهره است.  
 «شریف رضی» سروده:

نظرتك نظرة بالغيف كانت جلاء العين او كانت قذاها

و لم يك غير موقفنا فطارت بكل قبيلة منا نواها

«در «خیف منی» به تو نگاهی کردم که روشنی دیده یا خار چشم بود و جز آن همدیگر را ندیدیم و هر یک از ما به قبیله خود بازگشت.»

در هر صورت، همه این کوهها «اخشب» به شمار می‌رود، بدین سان که ابوقیس و قعقعان، «اخشبان مکه»، قابل و صباح «اخشبان منی» و مأزمان «اخشبان مزدلفه» هستند.

اذخر

«اذخر» جمع «اذخر» است (به معنای گور گیاه و گوز گینه که بوی خوشی دارد). در سروده «بلال بن رباح» - رضی الله عنه - آمده:

الا لیت شعری هل ابیتن لیلۃ بفتح و حولی اذخر و جلیل

و هل اردن یوماً میاه مجنّه و هل یبدون لی شامه و طفیل

«ای کاش می‌شد شبی را در «فتح» بسر برم و اطرافم «اذخر و «جلیل» باشد و آیا روزی به آبهای «مجنّه» دسترسی پیدا می‌کنم و «شامه» و «طفیل» در برابرم آشکار می‌شود.»

ص: ۱۵۴

در این شعر، واژه‌های «فخ»، «اذخر» و «جلیل» آمده است:

الف- «فَخَّ» (به فتح فاء و تشدید خاء) دوّمین مسیل مکه است که قبلاً بدان اشاره کردیم. آب این مسیل از میان «حراء» و «مکه» می‌گذرد و به «زاهر» می‌رود و از آن جا به حدیبیه و آنگاه به «مر الظهران»- بالای حداء- می‌ریزد. به زودی در این مورد توضیحات بیشتری خواهیم داد.

ب- «اذخر» همان کوه «اذخر» است که در گویش شاعر، ضرورتاً و برای درست شدن وزن شعر، «اذخر» آمده است. این پندار ادیب نمایانه، در تفسیر این شعر که بلال، از بوییدن «اذخر» (گورگیا) یاد کرده، درست نیست، بل، همان گونه که از ظاهر شعر نیز پیداست، وی، در آرزوی مکه و دره‌ها و کوه‌ها و حومه شهر بوده و بدانها دلبستگی نموده است. اما این «اذخر» کوهی است که از سوی شمال بر «ابطح» اشراف دارد و از شرق به حجون متصل است و در آنجا گردنه‌ای بوده به نام «ثنیة الاذخر».

«ازرقی» در کتاب «اخبار مکه» (ج ۲، ص ۲۸۹) گفته است: «ثنیة اذخر» بر «حائط خرمان» مشرف است و از آنجا بود که پیامبر اکرم- ص- در روز فتح مکه، وارد شهر شد. قبر عبدالله بن عمر نیز در آنجاست، از طرفی که به مکه پیوسته است؛ یعنی جایی که گورستان «آل عبدالله بن سید» قرار دارد.

«حائط خرمان» نیز امروزه «خرمانیه» نام دارد و بالای مکه است. اینک دارای فضای وسیعی است که ایستگاه ماشینهای کرایه‌ای است و «قرن غراب» از سمت طلوع خورشید بر آن مشرف است و اخیراً بخش وسیعی از آن به عنوان ساختمان شهرداری ساخته شده است.

ج- «جلیل» دره‌ای است که از «حراء» آغاز شده و در میانه «فخ» است. امروزه «جلیل» از محلات مسکونی مکه است و بیشتر ساکنان آن از «روقه ازعتیبه» هستند.

اقحوانه (گل بابونه)

«اقحوانه» به مابین «منحنی» و «مفجر اوسط» و یا با تعریفی دقیقتر بر «محصب» اطلاق می‌شد که در صدر وادی ابراهیم است و آب سیل عقبه منی در آن می‌ریزد.

ص: ۱۵۵

می گویند: مکیان برای گردش و تفریح با لباسهای رنگین و فاخرانه چون گل بابونه، به این جا می آمدند. امروزه، «اقحوانه» شامل محلات «الروضه» و «الششه» و اطراف آنهاست.

«حارث بن خالد مخزومی» در این مورد سروده است:

من کان یسأل عَنَّا این منزلنا فالاقحوانه مَنَّا منزل قمن

اذ نلبس العیش غَصًّا لا یکدره قرق الوشاء و لا ینبو بنا الزمن

«هر کسی از منزلگاه ما بپرسد خواهیم گفت: «اقحوانه» منزل شایسته ماست، زیرا در این جا سرخوشانه زندگی می کنیم و روزگار با ما کج رفتاری نمی کند و دروغ و سعایت بدخواهان، عیش ما را تیره نمی سازد.»

بئر میمون

شاعری که نامش بر من روشن نیست، چنین سروده است:

تأمل خلیلی هل تری قصر صالح و هل تعرف الاطلال من شعب واضح

الی بئر میمون الی العیره الی بها ازدحم الحجاج بین الابطح

«دوست من! نیک بنگر آیا قصر صالح را می بینی؟ و آیا از دره «واضح» آثار به جا مانده منزلگاه را می بینی؟ از آنجا تا «بئر میمون»

و تا «عیره»، میان «ابطح»، که حاجیان در آن جاها انبوه می شوند و ازدحام می کنند.» (۱) در این شعر واژه‌های «بئر میمون» و «عیره»

و «ابطح» آمده است: «بئر میمون» چاهی است که «میمون» (برادر علاء حضرمی والی بحرین) آن را حفر کرد و قبر منصور خلیفه

عباسی در آن جا است. و در بخشی از «اذاخر» و «حجون» قرار دارد که امروزه به «حی الجعفریه» معروف است.

«عیره» نیز کوهی است در «معابده» که منحنی بر آن قرار گرفته است؛ یعنی میان «حی الملاوی» و «حی الروضه» است.

مقصود از «ابطح» نیز «ابطح مکه» است و به صیغه جمع آوردن آن از عادات شاعران عرب است.

۱- صیغه جمع آوردن آن از عادات.

ص: ۱۵۶

بطحاء (به فتح باء و سکون طاء)

نام آشنای عرب‌ها برای اطلاق بر هر سرزمینی که در مسیر سیل قرار دارد.

«حذافه عدوی» در مدح بنی‌هاشم سروده است:

هم ملأوا البطحاء مجداً و سؤدداً و هم ترکوا رأی السفاهة و الهجر

«آنان بطحاء را سرشار از مجد و بزرگی کردند و آراء نابخردانه و ناراستی‌ها را وانهادند.»

منقول است که: هشام بن عبدالملک به هنگام طواف خانه خدا می‌خواست به «حجرالاسود» نزدیک شود، لیکن کسی راه بر او

نمی‌گشود؛ در همین حال، امام سجاد-ع- که طواف می‌کرد به «حجرالاسود» نزدیک شد و مردم راه را بر او باز کردند و از گرد

«حجرالاسود» پراکنده شدند. هشام از این ماجرا خشمگین شد و در پاسخ یکی از همراهان خود که پرسید: «این مرد کیست؟»

گفت: «او را نمی‌شناسم.» «فرزدق» که حاضر بود، از این پاسخ، برافروخته گشت و قصیده‌ای سرود که بخشی از آن چنین است:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحل و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی، النقی، الطاهر العلم

ولیس قولک: لا اعرف بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم

«این کسی است که بطحاء، جای گام‌هایش را نیک می‌شناسد؛ خانه، حل و حرم او را می‌شناسند.

این مرد، فرزند بهترین بندگان خداست. اوست تقوایبش، پاکیزه، پاک‌نهاد و برجسته.

گفته‌ات که: «او را نمی‌شناسم» زبانی بدو نمی‌رساند؛ که عرب و عجم آن را که تو انکار کردی، می‌شناسند.»

«فرزدق» از اطرافیان هشام بود، لیکن به سبب افتخار بیش از حد به بخشش‌های پدرش و ستودن بنی‌هاشم نزد امویان ارجی نداشت.

هشام از این قصیده برآشفته و فرزدق را در «عُسفان» زندانی کرد.

بعدها به گفته‌هایی پیرامون این قصیده فرزدق، دست یافتم که آنها را در کتاب خود «امثال الشعر العربی» قافیه میم، آورده و بحث

کرده‌ام؛ در صورت نیاز به آن کتاب رجوع کنید.

ص: ۱۵۷

در کودکی ما، «بطحاء» همچنان بود؛ لیکن، امروزه به خیابانی هموار با پیاده‌رو بدل شده است.

مکیان، میان قسمت پایین «ریع الحجون» و «مسجدالحرام» را «بطحاء» می‌دانستند.

از «ریع الحجون» که بگذری به سوی مشرق «ابطح» قرار دارد که تا «منحنی» نزد «بئر الشیبی» ادامه دارد و به آن، «معلاة» گفته می‌شود. اما قسمت جنوبی پس از مسجد به طرف غرب تا «قوز المکاسه»، «مسفله» نام گرفته است. «قوز المکاسه» تپه‌ای شنی است پایین تراز «کدی» که «رُمضه» نامیده می‌شد.

بَلْدَح (بر وزن عقرب)

در سروده «ابن قیس الرقیات» آمده است:

فمنی فالجمار من عبد شمس مقفرات فبلدع فحراء

«منا، جمار، بلدح و حراء، از عبدالشمس خالی و تهی است.»

می‌گویند: هنگامی که حسین، شهید فح، به شهادت رسید، در کناره آب‌های غطفان، بانگ سروشی را شنیدند که می‌خواند:

الا یا لقوم للسواد المصبح و مقتل اولاد النبی ببلدح

لییک حسیناً کل کهل و امرد من الجن ان لم تبک للانس نُوح

«هان ای مردم، سیاهی چیره شد زیرا که فرزندان پیامبر در بلدح کشتار شدند. جنیان چه بزرگ و چه کوچک باید بر حسین،

بگریند؛ گرچه آنان مویه گران بشر نیستند.»

«بلدح» دومین وادی مکه است که «الشهداء» و «ام الدود» (ام العود) در آن واقع شده است.

«ازرقی» آن را «وادی مکه» نامیده و افزوده: وادی مکه همان است که به خانه خدا می‌رسد و از آن می‌گذرد.

در زمان ازرقی هر بخش از «بلدح» نام خاصی داشت و در نزدیکی حراء «مکه السلو» و کناره «الشهداء»، «فح» نامیده می‌شد.

به نظر می‌رسد که: از قدیم جز بر قسمتی که از «زاهر» شروع و به حدیبیه (شمیسی)

ص: ۱۵۸

ختم می‌شود «بلدح» گفته نمی‌شده است.

در این مورد، اقوال دیگری نیز وجود دارد که برای رعایت اختصار باز نگفته‌ام.

خوانندگان می‌توانند برای تفصیل بیشتر به «معجم معالم الحجاز» رجوع کنند.

امّا این حسین که در فسخ به شهادت رسید و به «صاحب فسخ» نامور گشت، «حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب-علیهم السلام» است که در سال صد و شصت و نه ق.

بر ضد حکومت عباسیان قیام کرد و پس از نبرد خونین، در جایی که امروزه به «الشهداء» معروف است، به دست والی مکه کشته شد. از آن پس، این قسمت به «حی الشهداء» (محل شهیدان) شهره شد.

درباره این فاجعه، اخبار بسیاری است که به هنگام سخن پیرامون «فسخ» از آنها یاد خواهیم کرد.

پاره‌ای از مورخان بر آنند که: «عبدالله بن عمر» در این جا مدفون است. لیکن این پندار، نادرست است و نامبرده در گورستان «بنی عبدالله بن اسید» در «اذخر» به خاک سپرده شده است.

#### تنضباوی

«تنضباوی» بخش بزرگی از وادی «ذی طوی» است که از سمت غربی کوه «اذخر» و شمال کوه «قعیقان» آغاز گشته است. و قسمت بالای آن «اللطوص» نام دارد به دلیل این که کوهراهی به نام «ربع اللطوص» در آن واقع است. اینک این کوهراه بر اثر تأسیس سدّی در نزدیکی «فسخ» به «ربع السّد» تغییر نام داده است.

بخش میان «حجون» و «کحل» (الثنیة الخضراء) «عتیبه» نام دارد و کنار چاه ذی طوی «جرول» خوانده می‌شود. و محل عبور از سمت غربی «جبل الکعبه» «تنضباوی» نامیده می‌شود.

در ادارات دولتی این واژه را «طندباوی» می‌نویسند که واژه‌ای غریب است و هیچ وجه اشتقاقی برای آن نمی‌شناسم و قطعاً اشتباه است. بل همان «تنضباوی» صحیح است که نسبتی است به درختان «تنضب».

هنگامی که کلبه‌های «تکاره» در آن جا پیاپی می‌شد، من برخی از آن درختان را با چشم



ص: ۱۵۹

خویش دیدم. از یکی از شیوخ قبیله «مجانین» نام این وادی را پرسیدم؟ پاسخ داد: نام تمامی وادی، «ذی طوی» است. پرسیدم: «در این بخش از وادی چه می‌روید؟» لبخندی زد و گفت: «جز درختان «تنضب» در آن چیزی ندیده‌ایم.» «ازرقی» این قسمت را «لیط» نامیده است.

آب‌های «وادی طوی» و «وادی ابراهیم» پایین کوه «شیر الزنج» و کوه «مسفله» از جنوب غربی به هم پیوسته و بیشترین آب وادی ابراهیم را تشکیل می‌دهد.

تنعیم

تنعیم، مسیلی است که از شمال، میان کوه‌های «یشم» (در شرق) و کوه «الشهید» (در جنوب) آغاز شده به وادی «یاچ» فرو می‌رود و میقات عمره مکّیان است که «عمره تنعیم» نامیده می‌شود و بدین وسیله از «عمره جعرانه» تمیز داده می‌شود؛ نام نخست آن، «نعمان» بود.

«محمد بن عبدالله نمیری» سروده است:

فلم تر عینی مثل سرب رأیته خرجن من التنعیم معتمرات

مررن بفتح ثم رحن عشیة یلبین للرحمن مؤتجرات

فاصبح ما بین الاراک و حذوه الی الجزع جزع النخل و العمرات

له ارجُ بالعنبر الغض فاغم تطلع ریاة من الکفرات

تضوع مسکا بطن نعمان اذ مشت به زینب فی نسوة عطرات

«هرگز چشمانم مانند زنانی که از تنعیم به قصد عمره حرکت کردند ندیده است. آنان، از فح گذر کردند و آنگاه شامگاهان کوچیدند و پاداش خواهان به لیبک گویی پرداختند. بر اثر حرکت آنان از «اراک» و پیرامون آن تا «جزع النخل» و «عمرات» عطرآمیز و عنبرگون گشت.

شاخه‌های تازه و سرسبز سر کشیدند و فضا را معطر کردند. به سبب گذر زینب در میان زنانی خوشبو و عبیرآمیز وادی «نعمان» عنبربار و مُشک آگین شده است.»

گروهی پنداشته‌اند مقصود از «نعمان» در این شعر، «نعمان الاراک» است؛ حال آن که این پندار نادرستی است؛ زیرا آن که قصد عمره می‌کند و عازم مسجدالحرام می‌شود به

ص: ۱۶۰

«نعمان الاراک» نزدیک نیست.

امروزه تنعیم از محلات زیبای مکه است.

اینک ثابت شده که پیامبر اکرم - ص - به عبدالرحمان بن ابی بکر فرمان داد تا عایشه - خواهرش - را از تنعیم به عمره برد. از آن پس، این جا میقات عمره مکیان شده است.

تنعیم نزدیکترین منطقه حلّ به مسجدالحرام است و از راه مدینه به مکه (از سمت شمال مسجدالحرام) در حدود شش مایلی واقع شده است.

پی نوشتها:

ص: ۱۶۱

**حج در آئینه ادب فارسی**

ص: ۱۶۲

**هج نامه احمد مسکین**

رسول جعفریان

اخيراً کتابی با عنوان «حج نامه» در مجلد بیست و چهارم فهرست کتابخانه آیه‌الله مرعشی (به شماره ۹۵۶۷) معرفی شد. این کتاب مثنوی بلندی است از مناسک حج و آداب زیارت شهر مدینه. در میان اشعار این مجموعه، بجز آنچه درباره مناسک حج بر پایه مذاهب فقهی اهل سنت آمده، اشعار نغزی درباره عرفان حج و نیز زیارت قبر رسول خدا- ص- به چشم می‌خورد. پس از پایان کتاب نیز، شاعر چندی از قصیده‌های خود را در ستایش رسول خدا- ص- آورده است. وی در برگ چهل و پنج از «حج نامه»، از نام خود چنین یاد کرده است:

می‌رساند احمد مسکین درود بیشمار بر روان پاک حضرت از سر صدق و صفا

همو در شعری دیگر تاریخ ختم سروده خود (۹۵۵ هـ) و نیز محل آن را چنین یاد کرده است:

خود تاریخ آن را یافت بی‌رنج ز هجرت نهصد و پنجاه با پنج

به قرب کعبه آمد اختتامش بکام دل رسیدم از ختامش

قاعدتاً وی از فارسی نویسان و فارسی سرایان حوزه عثمانی است و در همین اثر خود نیز از سلطان سلیمان بن سلیم خان تمجید و ستایش کرده است. در اینجا گزیده‌ای از اشعار

ص: ۱۶۳

وی را بر اساس همان نسخه می آوریم:

زیارت خانه خدا

بحمدالله که از فضل خداداد به طوف کعبه گشتم خرم و شاد  
 دو چشمم گشت روشن از جمالش به کام دل رسیدم از وصالش  
 چه محتتها که در راهش کشیدم چه ز هر غم که از بهرش چشیدم  
 مرا چون آمد آن پیکر در آغوش ز شادی کردم از غمها فراموش  
 خداوندا چه سان شکر گزارم کدامین نعمت را بر شمارم  
 به صحرای عدم ناچیز بودم نبودی نامی از بود و وجودم  
 تو دادی دولت نام و نشانم نمودی از وجود، اعلای شانم  
 بدادی چشم و گوش و فهم و گفتار توانا کردی از کردار و رفتار  
 بری کردی ز بند هر شکستم بدادی قوت اندر پا و دستم  
 ز بهر زندگانی در جهانم بدادی قوت و قوت ز آب و نانم  
 نکردی کم زمانی روزی من نمودی ره سوی فیروزی من  
 به حسن اعتقاد اندر ره دین ثباتی دادیم از روی تمکین  
 ز دست ظالمانم و ارهاندی به امن آباد شهر خود رساندی  
 حریم کعبه کردی منزل من بر آوردی مرادات دل من  
 بدادی در حرم عیش و حضورم فزودی دم به دم اندر سرورم  
 طمع دارم که از روی عنایت ز بنده وانگیری این هدایت  
 بداری دایم ثابت بر این حال فزون سازی از آنم عز و اقبال  
 نرانی از در لطف و کرامت بداری در کرامت تا قیامت  
 کریمانی که در ملک جهانند ز درگاه کرم کس را نرانند  
 کسی کو را به لطف خویش خوانند به قهر او را ز پیش خود برانند  
 تو از لطفم بدین درگاه خواندی ز راه مکرمت اینجا رساندی

ص: ۱۶۴

چو کردی محرم در گاه خویشم ز محرومی مگردان سینه ریشم  
 در این عالم چو کردی لطف و احسان در آن عالم به قهر خود مسوزان  
 بخوان احمد به مکه همگنان را بشارت ده به کعبه حاجیان را  
 بگو سوی حریم حق شتایید که تا از طوف او اجری بیاید  
 همه ذنب شما مغفور گردد همه سعی شما مشکور گردد  
 بیفزاید شما را قدر و حرمت بیاید از خدا صد لطف و رحمت  
 به مقصودات خود موصول گردید به نزدیک خدا مقبول گردید  
 حریم کعبه جای دلگشائست محل حاصل هر دو سرائست  
 یکی شهر خوشی پر ناز و نعمت نموداری ز امن آباد جنت  
 درو میوه به هر فصلی فراوان لطیف و نازک و شیرین و ارزان  
 بازارش ز هر سو خوان نعمت نهاده بر سرش الوان نعمت  
 متاع دنیوی در وی فراوان همه با قدر و ندر قیمت ارزان  
 محل طاعت و جای عبادت مکان دولت و عزّ و سعادت  
 چرا آنجا نباشد مرد عاقل چرا آنجا نسازد جا و منزل  
 نه آخر مولد پاک رسول است نه قرآن را در آن منزل نزول است  
 نه آخر بلده پاک خدائست نه او منزلگه اهل صفائست  
 نه آخر حق بدو سوگند خورده نه از قدرش به قرآن نام برده  
 نه آخر اندرو کرده بنایی که نبود مثل او در هیچ جایی  
 الا ای غافلان از حال کعبه بگفتم شمه‌ای از حال کعبه  
 ز محبوب چنین عاقل چرا بید چرا سوی حریم او نیاید  
 الا ای آنک دارای مکنت راه که آری رو به سوی کعبه‌الله  
 مکن در آمدن هرگز تهاون که حسرت می خوری یوم التغابن  
 بر اهل استطاعت فرض عین است به گردن در ادا مانند دین است  
 طواف کعبه آمد رکن اسلام به سوی او ز روی شوق بخرام  
 نخست آور به کف مال حلالی کز آن نبود تو را اثم و وبالی

ص: ۱۶۵

اگر مالت نه از وجه حلال است ز رفتن حاصلت رنج و وبال است  
 بجو ز آن پس رفیق بردباری دیانت پیشه صاحب وقاری  
 انیس و مشفق و دمساز و غمخوار جلیس همدم و یار مددکار  
 اگر داری عیال و اهل و فرزند بخواریشان به جای خویش میسند  
 بِنه قُوت کفاف از بهر ایشان مساز از رفتن ایشان را پریشان  
 وداع دوستان و همدمان کن پس آنگه رو به سوی کاروان کن  
 چو اندر ره در آیی ای نکوکار نظر هر سوی ز روی لطف بگمار  
 اگر در ره ز پا افتاده‌ای هست بگیری از ره لطف و کرم دست  
 نشان بر مرکبش از روی یاری مرو را راحتی ده از سواری  
 گرسنه باشد او را سیر گردان چو عطشان باشد او را ساز ریان  
 به هر دم می‌توانی ای برادر که دریابی ثواب حج اکبر  
 در این ره تا توانی دل به دست آر که آن از حج بود فاضل به صد بار (۱)  
 چو آیی جانب رکن یمانی بدو دستی رسان تا می‌توانی  
 بود مسحش گناهان را کفارت مده از کف به هنگام زیارت  
 و گر نتوانی از انبوه و کثرت به انگشت شهادت کن اشارت  
 به هنگام اشارت ای برادر همی ران بر زبان الله اکبر  
 پس آن را بهر بوسه سوی لب آر همی بوس از سر تعظیم هر بار  
 چو حاصل شد ز طوف کعبه‌ات کام به سوی ملتزم یک لحظه بخرام  
 توقف کردنت آنجا ثواب است دعاها اندر آنجا مستجاب است  
 بگیر از روی شوق استار کعبه بنه رخساره بر دیوار کعبه  
 به زاری و تضرع کوش آنجا تمامی عرض حال خویش بنما  
 بکن عرض نیاز خود کماهی بخواه از حق در آنجا هر چه خواهی  
 پس آنگه جانب خلف مقام آتوقف اندر آنجا نیز بنما  
 دو رکعت سنتی آنجا ادا کن بر آور دست خویش و پس دعا کن  
 توقف اندر آنجا هم ثوابست دعاها نیز آنجا مستجاب است

۱- شاعر سپس به بیان احکام پرداخته و آنها را مطابق مذاهب مختلف بیان کرده است.

ص: ۱۶۶

نماز آنجا چو کردی و دعا هم روان شو از پس آن سوی زمزم  
 سر خود را در آور اندر آن چاه بر آور دست آنجا حاجتی خواه  
 بخور از آب آن چندان که خواهی که یابی بهره از فیض الهی  
 بخور از آب زمزم کان دوا است شفای عاجل هر رنج و داء است  
 دگر ره قصد تقییل حجر کن بدان خود را دگر ره بهره‌ور کن  
 چو تقییلش نمودی از وفا کیش بگیر از روی دل راه صفا پیش  
 توجه جانب کوه صفا کن ز روی مسکنت آنجا دعا کن  
 ثنا و حمد حق بسیار می‌گوی پس آنکه ره به سوی مروه می‌پوی  
 برو آهسته تا نزدیک میلین (۱) همی دو در میان ای قره‌العین  
 وز آنجا تا به مروه ای نکوکار برو آهسته و می‌باش هشیار  
 بدینسان هفت نوبت ای نکوکار طواف این دو موضع را بجا آر  
 پی نوشتها:

---

۱- مقصود علامتی است که از آنجا تا چند قدم باید به صورت لگه حرکت کرد و اکنون این فاصله را با چراغ سبز مشخص کرده‌اند.



ص: ۱۶۷

**فاطرات**

ص: ۱۶۸

## از فرودگاه مهرآباد تا مدینه

سید محمدباقر حجتی

۱- از مهرآباد تا جدّه

در سال ۱۳۷۴ ه. ش. این امید و آرزو را در سر می‌پروراندم- که به سان سالِ پیش از آن- توفیقِ زیارتِ حرمینِ شریفین نصیبم گردد و بارقه‌هایی از چنان توفیقی را در خاطر خویش احساس می‌نمودم؛ و از این که مبادا از زیارت بیت الله الحرام و بارگاه رسول الله- ص- و ائمه بقیع- علیهم‌السلام- محروم بمانم، سخت اندیشناک و افسرده خاطر و نگران بودم، تا این که یکی از سروران بسیار عزیز و گرانقدر- که خدایش همواره در سایه مراجع خویش معززشان دارد- با این بنده تلفنی تماس برقرار کرده و یادآور شدند: عکس خود و شناسنامه و رونوشت آن را ارسال دارید. تا این که عنایات الهی شامل حال این بنده‌اش گشت که واقعاً خود را سزای آن نمی‌دید، هر چند این آرزو هر ساله ذهنم را به خود مشغول می‌سازد؛ ولی بدون مجامله معترفم، مرا چنان لیاقتی نیست که از نزدیک و در کنار کعبه با دلی پالایش ناشده از آلائشهای دنیای، با خدای متعال به راز و نیاز بنشینم؛ اما به حکم رحمانیت خدای غفار و بخشایش‌گر، چنان شد که مرا در کنار دیگران- که پاکانی سزاوار و شایستگانی برای چنان دیدار هستند- حظّ و بهره‌ای باشد. لذا از رهگذر این عنایت، در این بنده که نگران و

ص: ۱۶۹

فسرده خاطر بودم، بسی شادمان گشتم، آنچنانکه گویا جان دوباره‌ای گرفتم، و برای این که به کارهایی که در تهران در موسم حج به عهده داشتم سامان دهم، دست اندر کار تنظیم آنها شده و با نشاط و تحرکی درخور، در صدد تدارک بخش عمده‌ای از آنها برآمدم، و بالاخره طی یکی دو هفته در تهران- که نوید این سفر فرخنده سامعه روح و جانم را می‌نواخت- به رتق و فتق بسیاری از امور یاد شده تا حدودی توفیق یافتم.

سرانجام میقات و موعد سفر فرارسید، و روز چهارشنبه ۳۰/۲/۱۳۷۴ ه. ش. همراه اهل و عیال- که در مقام ادای وظیفه بدرقه مسافرشان برآمده بودند- راهی فرودگاه مهرآباد شدیم و بر محوطه وسیعی درآمدیم که جمعیت راهیان حج و مشایعان آنها در این محوطه موج می‌زد، و ما در عرصات «عرفات»، راه گم کرده‌ای را می‌ماندیم که از پی یافتن راه، آشنایی آگاه و آشنا می‌کاوید؛ اما کسی را در میان این جمع مواج دیدار نکردیم که ما را به کاروانی که بدان وابسته بودیم رهنمون گردد.

بانگ اذان مغرب، ما را هشدار می‌داد که راه آشنایی آگاهتر و آشنا تر از حضرت باری (تعالی) نیست، بهتر است بی‌درنگ- بدون نیازی به جستجوی ماسوی الله- اقامه نماز را در پیش گیریم. وضو و دست نماز به سهولت انجام گرفت و در سوی نمازخانه‌ای روی آوردیم که در جلوی محوطه فرودگاه، زیر چادری بس گسترده و فرازنده تمهید شده بود، پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، شماری زیاد از دوستان دیر آشنایی را زیارت کردیم، و این دیدار را از برکات اقامه نماز برمی‌شمردیم و احساس آرامشی به ما دست داد که نه تنها از سراسیمگی رهایی یافتیم؛ بلکه خدای را سپاس گفتیم که ما را از مجرای مسجد و نماز گزاردن در آن، راه مورد نظر را به ما نمود و به همراهانی مأنوس و مألوف دست یافتیم.

توقف ما در این محوطه- پس از اقامه نماز- چندان زیاد به طول نیانجامید که راهی سالن فرودگاه شدیم، در سالن فرودگاه، که در کنار دوستان دیگر در انتظار پرواز هواپیما به سر می‌بردیم، اطلاع یافتیم رئیس محترم دانشگاه تهران نیز برای اولین بار عازم حج می‌باشند؛ انتظار ما برای زیارت ایشان به سر آمد و در سالن حضور به هم رساندند، و در عین خوشحالی- چون نخستین بار عازم چنین سفر مقدسی بودند- احساس نگرانی می‌نمودند، به ایشان عرض کردم در عمل، همراه حجاج دیگر راه و رسم اجرای این مراسم را هر مسافری

ص: ۱۷۰

می‌آموزد، و چندان دشوار نیست.

ساعت پرواز فرا رسید، در معیت رئیس محترم دانشگاه تهران بر طبقه زبَرین هواپیما زاویه‌ای را برگزیدیم، و ایشان از این که این سفر مقدس نصیبشان گشته بود در عین خوشحالی از احساس نگرانی نمی‌رهیدند، نگران از این که نتوانند- با توجه به عدم سابقه چنین سفری- در ادای حقِ وظیفه و انجام مراسم حج آنگونه که شایسته است توفیق یابند. از این که اخلاص و صداقت و پاکدلی و حسن نیت را در وجود ایشان احساس می‌کردم غبطتی به من دست می‌داد. در کنار ایشان با گفتگوهایی که میان ما راجع به حج و مسائل دیگر مبادله می‌شد، علاوه بر این که محظوظ بودم، طول مسافت را چندان احساس نکردیم و سرانجام حدود ساعت سه و چهل و پنج دقیقه پس از نیمه شب در جده فرود آمدیم.

امسال نیز همچون سال پارینه، حجاج ایرانی در قرنطینه عربستان در به در و صندلی به صندلی بودند و حدود چهار تا پنج ساعت این جا به جایی و در به دری زوار ایرانی را رمق می‌گرفت. پس از پشت سر نهادن خوانهایی چند از خوانهای قرنطینه، تازه نوبت به بازدید بدنی می‌رسید، همه محتوای جیب و بغل را- بی‌استثنا- بیرون می‌کشیدند و حتی کفشها را به خمیدن و شکنجه دادن وا می‌داشتند. نوبت ژرف‌نگری مفتشان به این بنده رسید و همه آن دشواریهایی که در تفتیش بر سر دیگران آمد مرا نیز نشانه رفت. بازرسی بدنی آغاز شد و ناگزیر تمام وجودم را در اختیار این مفتش سپردم تا آنجا که همه محتوای جیبها و بغلها- که عبارت از جا نماز و مهری کوچک و سبحة و تقویم بغلی و خرت و پرتهای دیگر بود- بر سر بساطی که در کنار داشت ریخت، و حتی عمامه‌ام را از یمین و شمال چنان چلانند که امام و خلفِ عمامه‌ام متورم شد.

مفتش یاد شده، چند لایه قرص مسکنِ «رانی تیدین» را- که برای ناراحتی معده‌ام همراه داشتم- از من گرفت، و هر چند که مکرر متذکر می‌شدم این قرصها داروی مسکن درد معده و معالج آن است به گوشش فرو نمی‌رفت، و حتی مرا به خاطر حمل چند لایه «رانی تیدین» تحت الحفظ! به فضای دیگری برد که چمدانها را بازرسی می‌کردند؛ در آنجا طیبی را فرا خواند و قرصها (علائم جرم) را به او نشان داد و نیز مرا که حامل آن بودم. طیب یاد شده به این مفتش پرخاش کرد و به او گفت: چرا مردم را آزار می‌کنید؟ قرصها را به او برگردان

ص: ۱۷۱

و ره‌ایش کن. در این گیر و دار که بیش از یک ربع ساعت به طول انجامید دوستانمان هاج و واج ماندند که این کار چه معنایی دارد؟!

سرانجام نوبت بازرسی ساک و چمدان فرارسید، هر چند مختصر چیزی که در آن وجود داشت مقداری را بیرون ریخت و مقداری دیگر را در درون آنها زیر و رو کرد، و ملبوساتی که عبارت از جامه احرام و چند تا پیراهن کوتاه و بلند و بیژاما بود به درون ساک و چمدان باز گرداند؛ اما مقالاتی که در درون حوله‌های احرام بود بر آن مروری عاجلانه داشت و آنها را نیز همراه بقیه محتوای چمدان، راهی درون آن ساخت؛ و ترتیب این پراکنده‌ها را به خودم واگذار کرد، و من نیز سامانی نه در خور به آنها دادم. که نوبت به خوان پایانی رسید. پیرمردی ستاده بر پا در کنار دروازه خروجی، مازیکی در دست داشت که نخست شبه تمبری بر روی ساک و چمدان می‌چسبانید و بر روی تمبرها علامت «ضربدری» (\*) ناخوش آیند و درهم و برهم رسم می‌کرد؛ اما نه به صورتی که من ترسیم کردم!

ساک و چمدان در میان ساکها و چمدانهای انبوهی به ارابه سپرده شد و خود به سوی فضای زیر چادر راه می‌سپردم و هوای شرجی ۲۶ درجه سانتیگراد محیط باز زیر چادرها را استشاق نموده و سرانجام به محل استقرار کاروان رسیده و اندکی بیاسودم. از وقتی که بر قرنطینه درآمدم تا لحظه‌ای که در فضایی باز سر برون آوردیم، قریب به پنج ساعت در سالنها و کیوسکهای متعدد شکنجه شدیم.

مدتی کوتاه زیر چادرهای جدّه نشستم و با همسفران گفتگوهایی کوتاه را پشت سر نهاده از جای برخاستم و به تنهایی به گشت و گذار روی آوردم. در مسیرهایی که زیر چادرها درمی‌نوردیدم، علاوه بر دیدار حاجیان از ملیتهای مختلف، دکه‌هایی را سان می‌دیدم که به سان سالهای پیش در جای جای زیر چادر تمهید کرده بودند و نوشته و کتابچه‌هایی را - رایگان! - برای هدایت زوار ایرانی و غیر ایرانی - که راه را در برابر توسنی هوس استعمارگران به تدریج گرفتند و تنگنا می‌سازند - به آنان هدیه می‌کردند. نگران رئیس محترم دانشگاه نیز بودم که سرانجام ایشان را یافتم و بعد از آن، با یکدیگر در معیت عزیزی دیگر، گشتی دگر را در پیش گرفتیم و به دکه‌های متعددی سرکشیدیم که در این دکه‌ها چنانکه اشارت خواهیم داشت، دفاتر و کتب و نوشته‌هایی به

ص: ۱۷۲

زبانهای عربی و فارسی و اردو و انگلیسی و فرانسوی و شاید به زبان یا زبانهای دیگر- با کاغذ و چاپی مرغوب و محتوایی که مطالبی غیر مطبوع و نامرغوب بدانها راه یافته بود- را در اختیار حجاج از ملیتهای مختلف قرار می‌دادند و ما نیز پاره‌ای از آنها را از دکه‌داران ستاندیم تا ببینیم دنیای تبلیغ با چه کیفیت در تلاش است، تبلیغی که بار تقلید و تبعیت از اربابانی شناخته شده را به دوش می‌کشد.

نوشته‌ها و دفترچه‌ها و کتیب‌هایی که دکه‌بانان رایگان به ما سپردند بدین شرح بوده است:

کتابی با عنوان «در خدمت مهمانان خدای بزرگ» که از سوی وزارت اطلاعات (قسمت اطلاعات بخش داخلی) به زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسوی و اردو منتشر شده بود. کتاب فارسی «در خدمت مهمانان خدای بزرگ» به فارسی افغانی و مصور چاپ شده که در بسیار از موارد آن، تعابیر مضحک و یا حاوی مسائل تبلیغاتی مربوط به خدمات و مطالبی بر خلاف واقع دیده می‌شود. کتابچه بغلی در ۵۵+۸ صفحه، تحت عنوان «دلیل الحجاج و المعتمر و زائر مسجد الرسول- ص- باللغة الفارسیه» را دریافت کردیم که در صفحه دوم آن، این عنوان عربی را به فارسی چنین آورده است «راهنمای حج و عمره و زیارت مسجد نبوی [به جای حاج و معتمر و زائر] به زبان فارسی، ترجمه عبدالرحیم عبدالحق».

در صفحه ۱۰ این دفترچه که به خط نستعلیق (فارسی) چاپ شده است می‌بینیم:

«... هر کس معتقد باشد دستور و فرمان دیگران از دستور و فرمانهای پیغمبر- ص- بهتر و کامل تر است و یا قضاوت دیگری بهتر از قضاوت و حکم پیغمبر- ص- است؛ مانند کسانی که نظام و دستورهای طاغوتی را بر حکم و نظام آن سرورِ دو عالم- ص- ترجیح می‌دهند، اینها هم مرتکب کفر می‌شوند.»

البته به استثنای دستور کسانی که از بیخ و بُن راه را برای هر گونه فتوایی که همه بهتر می‌دانیم باز می‌کنند و مردمی را که برای مبارزه با طواغیت جن و انس به حرمین پناه آورده‌اند از فریاد «مرگ بر آمریکا و اسرائیل» بازمی‌دارند، و فرمان سرورِ دو عالم- ص- را تابع فرمان سرور خود در عالم؛ یعنی آمریکای جهانخوار قرار داده و از دستور این استدمار مدار، نه تنها در

ص: ۱۷۳

جهت تحت‌الشعاع قرار دادن فرمان خدا و رسول؛ بلکه در بی‌اعتنایی و محو آن، اطاعت می‌کنند و مرتکب طاعتی می‌گردند که کفه ثواب اعمال دیگرشان؟! را سنگین تر می‌سازد!

در صفحه ۳۰ تا ۳۳ آداب زیارت حضرت رسول- ص- و قبر ابی‌بکر و عمر و مدفونین در قبرستان بقیع و عثمان، و شهدای احد- که رضوان خدا بر این شهیدان- و حضرت حمزه سیدالشهدا- علیه‌السلام- و زیارت اماکن دیگر نسبتاً با تفصیل آمده است. اما به هنگام زیارت حضرات معصومین- علیهم‌السلام- نیروی انتظامی، با خشونت‌ی که انسان از آن شرم و آزر دارد با مردم رفتار می‌کنند و بوسیدن ضریح و یا تربت پاک آنها را شرک می‌دانند، آیا اینان همدگر را بهنگام دیدار و یا تودیع نمی‌بوسند؟! آیا بر چهره کودکان خود بوسه نثار نمی‌کنند؟!

در صفحه ۳۷ همین دفترچه، پس از عنوان «اشتباهاتی که بعضی از حاجیان مرتکب آن می‌شوند» در مورد «اشتباهاتی که در سعی پیش می‌آید»، آمده است:

«دویدن در سعی در میان صفا و مروه- در تمام شوط- مسنون اینست که فقط در میان دو نشان سبز بدو، و در باقی شوط آهسته برود.»

هروله را دویدن معنا کرده و گفته است: «سعی جز در میان دو نشان سبز باید آهسته انجام گیرد» آیا مفهوم لغوی «سعی» را علمای عرب زبان نمی‌فهمند که عبارت از شتاب گرفتن در راه رفتن است و هروله هم به معنای دویدن نیست، سعی، راه رفتنی است که حد وسط میان «عدو/ دویدن» و «مشی/ راه رفتن عادی» است که باید آهسته انجام نگیرد.

و ساعی سلانه سلانه قدم بر ندارد. دیدید که علمای عرب رخصت نمی‌دهند راه پیمودن میان صفا و مروه با سعی و کوشش و سرعت مناسب مفهوم سعی انجام گیرد. این تذکرات از آن عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، رئیس کل ادارات بحوث علمیه و افتا و ارشاد اسلامی است که سعی را بدانسان گزارش کرده‌اند!

کتاب دیگری است به زبان عربی که ۸۳ صفحه دارد و تعدادی تصویر در آن دیده می‌شود. عنوان این کتاب «دلیل الحاج فی خدمته ضیوف الرحمن» است. در صفحه ۲۷ و ۲۸ این کتاب تحت عنوان «تنبيهات على أخطاء يرتكبها بعض الحجاج في أعمال الحج» مطلبی آمده که خلاصه ترجمه آن این است:

ص: ۱۷۴

«این (أخطاء) اشتباهات گاهی به عقیده و احیاناً به احکام عملی حج مربوط است؛ اما آنچه به عقیده مربوط است این است که پاره‌ای از حجاج، چه در مکه و یا مدینه، به سوی مقبره‌ها راه می‌سپارند تا به اموات متوسل و به قبور آنها متبرک گردند و یا از رهگذر مقام آبرومند آنها درخواست خویش را با خدا در میان گذارند، و امثال آنها از اعمال شرک‌آلود یا بدعت‌گونه که مخالف با سنت رسول خدا- ص- در زیارت قبور است ... باید زیارت قبور، نیازی به سفر نداشته باشد! و فقط مردها می‌توانند قبور را زیارت کنند و بر زنان زیارت قبور جایز نیست، و پیامبر اکرم- ص- زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، لعنت کرده است! بعضی از حجاج خود را به رنج واداشته و وقت و فرصت و مال خود را در جهت زیارتگاههایی در مکه و مدینه تلف و ضایع می‌سازند!

در مکه، به غار «حراء» یا غار «ثور» و یا جز آندو می‌روند که زیارت و دیدار آنها مشروع نیست. در مدینه، به مساجد سبعة، مسجد القبلتین و اماکن دیگر برای نماز و دعای در آنها و تبرک به آنها روی می‌آورند. در حالیکه زیارت و دیدار اینگونه اماکن در مکه و مدینه و تعبد در آنها از بدعتهایی است که در دین اسلام احداث شده! مسجدی جز مسجدهای سه‌گانه (یعنی مسجد الحرام، و مسجد الرسول- ص- و مسجد اقصی) و نیز مسجد قبا در زمین وجود ندارد که بتوان برای نماز گزاردن، آهنگ آن نمود.»

ملاحظه می‌کنید که عالمان پیرو مکتب «ابن تیمیه» چقدر گرفتار هفتواتی هستند که نمی‌توان از آنها صرف نظر کرد: زیارت قبور بزرگان را شرک و بدعت می‌انگارند! آیا زائران قبور اعظم دین بر این عقیده‌اند که به خاک خفتگان در آنها، خدایان هستند؟! کدام زائری را می‌توانند سراغ کنند که به پرستش اصحاب قبور روی آورده و یا روی آورد. زائران شیعه یا در مقام استغفار برای اصحاب قبور برمی‌آیند و برای آنها فاتحه می‌خوانند، و یا با خواندن زیارت‌نامه‌هایی، خلق و خوی والا و مقامات ارجمند روحی و معنوی و فداکاریهای اصحاب این قبور را یاد می‌کنند و با ذکر اسوه حسنه آنان با اتعاض و پندآموزی توفیق می‌یابند. هرگز هیچ زائر مسلمانی با توسل به اصحاب قبور بزرگان دین، کمترین تأثیری از سوی آنان برای برآورده شدن حاجاتشان برای



ص: ۱۷۵

آنان قائل نیستند، فقط چون خویشان را قابل عرضه درخواسِ خود با خداوند احساس نمی‌کنند، از ارواح مقدسه آنان استمداد می‌جویند که درخواست آنان را با خداوند متعال در میان نهاده تا به خاطر قربی که در پیشگاه الهی دارند حضرت باری تعالی به خواسته‌های دنیوی و یا اخروی آنها پاسخ مثبت دهد. آیا چنین کاری شرک و بدعت است؟! مگر این علما و توده مردم عربستان از زعمای مملکت خود برای انجام و تحقق امور خویش درخواست نمی‌کنند و از آنها استمداد نمی‌نمایند، حتی مردم عادی درخواستهای خود را با یکدیگر در میان می‌گذارند. اینان معتقدند انسان اگر تکان بخورد شرک است، راه برود شرک است، کودک یا دوست خود را ببوسد شرک است، اگر بر سر خریداری متاعی چانه بزند شرک است، کم کم تا جایی پیش می‌روند که اگر کسی نفس بکشد شرک و بدعت است؛ اما هر شرکی را که مرتکب می‌شوند توحید است؛ بوسه زدن به بازوی زعما و توسل به آنها و تبرک از آنها و درخواست از آنها- که بی‌وقفه با این کارها در ملاقاتها سر و کار دارند- عین توحید است!

اینان در دفترچه راهنمای حج و عمره ... صفحه ۳۱ از زبان جناب بن باز، در «طریقه زیارت مسجد پیغمبر- ص- و مسلم- چنین نوشته‌اند:

«بعد از خواندن تحیه‌المسجد، به طرف قبر پیغمبر- ص- بروید و رو به روی قبر توقف کنید [حتماً طبق نظر آنها رویا رویی با قبر شرک است!] و با ادب و احترام با صدای پست! این چنین سلام عرض کنید:

«السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته.»

و بر آن درود فرستید و اگر بگویید:

«اللهم آیه الوسیله ... و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته، اللهم أجزه عن أمته أفضل الجزاء»

اشکالی ندارد.»

مگر با تفوه و خواندن این زیارت‌نامه جز این که آن حضرت را وسیله قرار می‌دهند، و مقام محمود شفاعت آن جناب را درخواست می‌کنند، چیز دیگری را مطرح می‌سازند؟ چرا در اینجا توسل به قبر آن حضرت شرک نیست و اشکالی ندارد؛ اما در کتاب‌های دیگر سراسیمه گشته و توسل و تبرک از مقام و پایگاه ارجمند آن حضرت و حضرات بلندپایه و ستوده مقام را شرک و بدعت برمی‌شمارند.

ص: ۱۷۶

در کتاب «دلیل الحجاج» صفحه ۳۳ درباره اشتباهات حجاج مطلبی نوشته که خلاصه فارسی آن این است:

«از جمله خطاهای حجاج این است که زیارت «مسجدالرسول» را زیارت حضرت رسول یا زیارت قبر حضرت رسول -ص- برمی‌شمارند، در حالی که این نامگذاری اشتباهی است که احیاناً با اشتباهی در اعتقاد توأم است؛ زیرا اصل زیارتی که شخص به خاطر آن راه سفر را در پیش می‌گیرد مسجدالرسول -ص- می‌باشد که هدف او نماز گزاردن در آن است، و زیارت قبر رسول الله -ص- و زیارت قبور صحابه و قبور شهدا، تابع زیارت مسجد است نه این که زیارت این قبور، هدف اصلی سفر حجاج را تشکیل دهد؛ زیرا نبی اکرم -ص- از سفری که هدف آن عبادت در مکانی (جز مساجد سه گانه) باشد نهی کرده است، پس نباید به خاطر زیارت قبور انبیا و اولیا و یا به خاطر نماز گزاردن در هیچ مسجدی (جز مساجد سه گانه) هیچ سفری را در پیش گیرد.»

آنگاه نویسنده می‌گوید:

«احادیثی که درباره تشویق حجاج بر زیارت قبر رسول -ص- وارد شده، هیچیک از آنها قابل احتجاج و استناد نمی‌باشند؛ زیرا بخشی از آنها موضوع و مجعول و بخشی دیگر به منتهای ضعف دچارند!»

به راستی باید به هنرنمایی این فقیهان! با این فتوهای سنجیده و حساب شده! آفرین گفت؛ چرا که زیارت حضرت رسول -ص- را تابع زیارت مسجد خاطر نشان می‌سازند، مسجدی که همزمان با حیات آن حضرت ساخته شده و از میان رفته، لیکن جسد آن حضرت که به زعم آنان به خاک دگرگون گشته و هنوز حداقل تربتش باقی است. آنچه بر جای مانده زیارت آن، تابع ستونهای چوبی و سقف لیفه خرمایی است که از میان رفته است.

مطالعه کننده محترم! در عبارتی که ترجمه آن را آوردیم و امانت را در برگرداندن آن به زبان فارسی رعایت نمودیم، اندکی درنگ و دقت کنید، آیا جز این سخنی که ما یاد کردیم به نتیجه دیگری می‌تواند بارور گردد؟ مردم به خاطر حضرت رسول -ص- به این مسجد می‌روند، و چون آن حضرت در این مساجد مورد نظرشان نماز اقامه کردند، به این مساجد روی می‌آورند؛ پس زیارت این مساجد، تابع خود حضرت است نه عکس آن. ولی چون اینان

ص: ۱۷۷

واژگونه و معکوس فتوا می‌دهند درباره آن حضرت و مسجدالنبی - ص - و مساجد دیگر واژگونه و معکوس اظهار نظر می‌کنند. کتاب مذکور به زبان فارسی نیز چاپ شده است.

کتابها و کتابچه‌ها و بروشورهای تبلیغاتی متعددی را از این دهه‌ها و یا احیاناً از «تریلرها» دریافت کردیم که عجالتاً به یاد کردن نام آنها، و کوتاه سخنی درباره محتوایشان بسنده می‌کنیم و به مناسبت، پاره‌ای از مطالب آنها را در مقالی دیگر بازگو می‌سازیم. این نوشته‌ها عبارت بودند از:

کتاب التوحید، باللغة الفارسیه؛ محمد بن عبد الوهاب، از نشریات «وزارة الشؤون الإسلامیة و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد» که به زبان فارسی افغانی در ۳۰۳ صفحه - بدون تاریخ - طبع و منتشر شده و مجموعاً تا جایی پیش می‌رود که اصل حیات و زندگانی و تنفس کردن را باید شرک دانست!

امنیت و سلامت در حج؛ در لابلای آن توصیه می‌کند: حجاج، شیطان بزرگ را به وحشت نیاندازند! این کتابچه بغلی در ۶۴ صفحه توسط وزارت کشور عربستان به طبع رسیده است.

حقوق دَعَتْ إِلَيْهَا الْفِطْرَةَ و فَرَزَتْهَا الشَّرِيعَةُ؛ از محمد الصالح العثیمین که توسط «دانشگاه اسلامی مدینه منوره» در ۲۳ صفحه با قطع وزیری به سال ۱۴۱۴ ه. ق. طبع و منتشر شده که در صفحه ۶ و ۷ آن مطالبی در توفیر حضرت رسول - ص - و صحابه بر خلاف هم مسلکان خود، در نگارش آن سرمایه‌گذاری کرده و اصالتی برای احترام به قبور قائل است (سیاستی که «یک بام و دو هوا» را تجویز می‌کند!)

نحو تصحیح! العقیده - الإرشاد الی توحید رب العباد؛ جمع و تألیف عبدالرحمن بن حماد آل عمر که به صورت کتاب جیبی توسط «المکتب التعاونی للدعوة و الإرشاد» در ۱۲۷ صفحه - بدون تاریخ - چاپ و منتشر شده و در زیارت قبور، به سان دیگران به تصحیف و تحریف عقیده در لابلای خود دست می‌یازد.

ص: ۱۷۸

رسائل للحجاج و المعتمرین؛ از شیخ دکتر یحیی بن ابراهیم الیحیی، که توسط «دار مسلم للنشر والتوزیع» ریاض به سال ۱۴۱۴ ه. ق. در ۸۷ صفحه قطع جیبی چاپ شده است.

در صفحه ۳۴ تا ۴۵ دست از سر قبور بزرگان دین بر نمی‌دارد، و توحید را در فراموشی آنها و توجه به قلبهای مرده زنده‌هایی می‌داند که شریعت اسلام را با املائی دشمنان اسلام دگرگون می‌سازند.

فتاوی مهمه تتعلق بالعقیده؛ پاسخهای بن باز است که به سوی عقاید پاک شیعه نشان رفته و با مغالطه در تهمت و مسخ حقایق - تقریباً در سراسر این کتابچه - همت می‌گمارد. این کتابچه توسط «دار لینه للنشر والتوزیع» دمنهور در سال ۱۴۱۵ ه. ق. به چاپ دوم رسیده و در قطع جیبی طی ۷۸ صفحه راه را برای مسدود ساختن حقایق باز گشوده است. ترجمه این کتاب به زبان اردو نیز منتشر شده است.

التحقیق و الايضاح لكثير من مسائل الحج و العمرة و الزیارة علی ضوء الكتاب و السنة؛ از بن باز که در صفحه ۵۲ به بعد، سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آورده و نمی‌داند چه چیزی در برابر تهاجم فرهنگی غرب، منکر و چه کاری در کانون تجمع چند میلیونی امتهای اسلامی، معروف است؛ نه، می‌داند، اما اجازه ندارد. و مسائل پیش‌پا افتاده‌ای را در مورد امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌سازد که تکرار مکرراتی است بی‌ثمر، و به خواب واداشتن جوامع اسلامی در برابر بیداری غرب در فروپاشیدن اسلام. این کتابچه به هزینه «فاعل خیری!» تا چاپ بیست و دوم در قطع جیبی طی ۷۶ صفحه فرا رفته است.

رسالة فی صفة صلاة النبی - ص؛ از بن باز و ابن عثیمین که فتاواي آنها را نیز به پیوست دارد، و ضمن آن حدود لحيه را مشخص کرده‌اند و مردم را از شکافهایی که در حدود و مرزهای اسلام توسط صهیونیست پدید آمده و هسته مرکزی اسلام را آسیب‌پذیر می‌سازد، به غفلت و خواب خرگوشی سوق می‌دهند و از این قبیل فتواها که در سرزمین وحی بدانها عمل

ص: ۱۷۹

نمی‌شود. این کتابچه توسط همان «المکتب التعاونی للدعوة والارشاد» البدیعه، در قطع جیبی طی ۳۴ صفحه - بدون تاریخ - مراحل چاپیدن افکار پویا را پشت سر نهاده و منتشر شده است.

کشف الشبهات فی التوحید؛ از محمد بن عبدالوهاب، به ضمیمه تعلیقات محمد منیرالدین دمشقی ازهری، که در قطع وزیری طی ۳۱ صفحه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. توسط دانشگاه اسلامی مدینه منتشر شده و حاوی کشفیاتی است در جهت تفرقه‌افکنی میان امت‌ها و جوامع اسلامی و سود فراوانی نصیب دشمنان اسلام می‌سازد.

اصول الدین الإسلامی مع قواعد الأربع؛ از شیخ محمد بن سلیمان تمیمی، ترتیب محمد الطیب ابن اسحاق انصاری مدنی سلفی، که به صورت سؤال و جواب سامان گرفته و توسط همان دانشگاه انتشار یافته و سعی بر آن دارد که وانمود سازد که آنچه بر خلاف رأی محمد بن عبدالوهاب است شرک و بدعتی بیش نیست! این کتابچه در قطع وزیری طی ۴۷ صفحه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. به طبع هفتم نائل آمده است!

معنی «لا- إله إلا الله» و مقتضاهای و آثارها فی الفرد و المجتمع؛ از دکتر صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، در قطع رقعی، در ۴۷ صفحه توسط همان دانشگاه به سال ۱۴۱۴ ه. ق. چاپ دوم آن درخسیده است! و چشمها را با الهام‌گیری از اندیشه‌های ابن تیمیه برای دیدار حق خیره کرده و از کار انداخته است، او به سراغ اندیشه‌های پاک تشیع رفته و برای پراکندن و بیگانه سازی شیعه و سنی و سرانجام، مدد رساندن به تشدید وضع اسفناک جوامع اسلامی معاصر، از هیچ اهمی دروغ و فروگذار نکرده، و توحید کلمه و کلمه توحید را آسیب‌پذیر فرموده است!

الدعاء من الكتاب و السنه؛ از سعید بن علی قحطانی، با پیوست «العلاج بالرقی من الكتاب و السنه» که توسط «مؤسسه الجریسی للتوزیع و الإعلان» ریاض، به سال ۱۴۱۴ ه. ق. طی ۱۶۰ صفحه در قطع بسیار کوچک به چاپ هشتم رسیده و آن رشته‌هایی را

ص: ۱۸۰

که دیگران در جهت شرک آمیز وانمود ساختن بسیاری از کارها تاییده‌اند، با ادعیه متعددی پنبه کرده است. و دهها کتاب دیگر که رایگان تسلیم می‌کردند تا امت اسلامی به رایگان در زیر سلطه دشمنان اسلام، همواره در پریش و بیگانگی و خصومت با یکدیگر به سر برند.

و بروشورها و برگه‌های تا خورده خوش چاپ و متعددی که به زبانها مختلف در مقام ایجادِ جاذبه نسبت به خود و تبلیغات مورد نظر پخش می‌کردند.

\*\*\* باری زمان حرکت به سوی مدینه فرا رسید. وقتی به ما گزارش حرکت را دادند که سرگرم گشت و گذار کذایی بودیم؛ لذا با شتاب و سراسیمگی سراغ ساک و چمدان در محل استراحت فرودگاه رفته، و نفس‌زنان به جایی که اتومبیل در انتظار ما بود راهی شدیم؛ چرا که گویا همگی حاضر بودند و من بی‌خبر- برای عبرت‌اندوزی از حال و هوایی که حجاجِ ملیتهای گوناگون داشتند- در عوالمی دیگر سیر می‌کردم و بی‌توجه به امور سفر از این سو به آن سو می‌شدم. خلاصه از اتومبیلی به اتومبیلی دیگر در اوائل راه جده به مدینه جا به جا شدیم.

اتومبیلی، که گویا با راننده، بیش از ده سرنشین را در خود نمی‌گنجاند.

بر این اتومبیل سوار شده و راه مدینه منوره را در پیش گرفتیم آن هم را راننده‌ای که گرفتار کسر خواب بوده و هر آن احتمال آن می‌رفت که به خواب رود و سانحه‌ای بیافریند. لذا هر چندی یکبار برنامه ویژه‌ای اجرا می‌شد که از خواب آلودگی راننده پیش‌گیری کند. کم‌کم چنته‌ها از طراحی نقشه‌های بیدارگری خالی شد؛ نمی‌دانستیم چگونه از چرت زدن راننده- که گاهی روی می‌داد- پیشگیری کنیم.

حدود هشتاد کیلومتری مدینه بود که یکی از برادران پیشنهاد خوبی ارائه کرد، مبنی بر این که به مدینه الرسول و بارگاه ائمه بقیع- علیهم‌السلام- نزدیک می‌شویم به جا است یکی از سرنشینان، خواندن زیارت جامعه را به عهده گیرد. خواندن زیارت را به همدیگر حواله می‌دادند تا قرعه این فال نیک به نام برادری اصابت کرد. ایشان با حال و هوایی مطبوع، که حاکی از شیفستگی‌شان به خاندان عصمت و طهارت- علیهم‌السلام-، خواندن زیارت جامعه را آغاز کرد، بارها در اثنای خواندن این زیارت، قلب پاکش چنان سرشار از تأثر و عواطف می‌گشت که نمی‌توانست از گریستن خودداری کند؛ و سرانجام زیارت جامعه به پایان رسید؛

ص: ۱۸۱

لیکن راهمان هنوز تا مدینه به پایان نرسید. هر چند این اتومبیل باید از مرکبهای سنگین دیگر رهاوارتر می‌بود؛ اما کامیونها و اتوبوسها و مرکبهای دیگر همواره در کنار آن پیشتاز بودند!

به مدینه نزدیک شدیم، همزمان با ورود ما به مدینه بانگ اذان ظهر سامعه ما را نوازش می‌داد. هوا چندان گرم نبود که بر هتل درآمدیم، در حالی که بیداریهای طویل‌المده، و خستگی راه به ما اجازه نمی‌داد با حالتی آمیخته به فرسودگی به زیارت روی آوریم، لذا پس از ادای فریضه ظهرین و صرف ناهار با خوابی تا نزدیک شام بیاسودیم؛ و چون می‌خواستیم با نشاطی در خور توفیق زیارت بارگاه نبوی و ائمه بقیع - علیهم‌السلام - به دیدار آن حضرات برویم و احساس می‌کردیم که هنوز فرسوده حال می‌باشیم با دوست گرامی خود تصمیم گرفتیم پیش از اذان بامدادان، طلعه زیارت خود را افتتاح کنیم. بنابر این تا چنین لحظه‌ای که هنوز توفیق زیارت نصیبمان نگردیده، خود را در جده جستجو می‌کنیم تا مدینه را درست دریابیم.

ص: ۱۸۲

۲- از مدینه تا مکه

ساعتی قبل از طلوع فجر روز جمعه ۱۳۷۴/۲/۱ ه. ش. همراه دوست بزرگوارمان که در یک اتاق بسر می‌بردیم عازم زیارت شدیم و توأم با شوق و نشاطی سرشار به سوی بارگاه رسول الله- ص- روی نهادیم، بانگ اذانِ نمازِ صبح را در کنار مسجدالنبی- ص- به گوش گرفته و پس از ادای فریضه و قبل از آن، توأم با شادابی- تا زمانی که خورشید پرتو خود را بر پهنه مدینه می‌گستراند- سرگرم زیارت حضرت رسول و فاطمه زهرا و ائمه بقیع- صلوات الله علیهم أجمعین- بودیم، و وقتی وارد بر هتل شدیم که باید برای صرف ناشتایی در سالن غذاخوری حضور به هم رسانیم.

پس از صبحانه، دو تن از مردم پاکستان به دیدار ما آمدند که یکی از آنها «قمر زیدی» نام داشت، سالخورده مردی با نشاط و پر توان به نظر می‌رسید و خطیبی زبردست و سخنوری ماهر بود که غالباً در سیر و سفر، زندگانی را پشت سر نهاده و همواره سیال و جوّال و تقریباً دائم السفر بوده و کشورهای فراوانی را طی این سفرها دیدار کرده و کسی است که برای مردم مسلمان ممالک مختلف در مقام ارشاد آنها پیوسته از سخنرانی‌های خویش بهره می‌جوید. و در واقع خود را وقف سفر و ارشاد و تبلیغ اسلام کرده و جهان وطنی است؛ چرا که در زاد بوم خویش هرگز درنگی طولانی ندارد؛ بلکه در هیچ پایگاه و جایگاهی از سفر و مآلما تبلیغ دست نمی‌نهد.

روز جمعه را- که می‌باید فرصتهایی از آن را برای شرکت در نماز جمعه مصروف داشت- با دیدار چنین فردی، شیدای اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی ایران، افتتاح نمودیم.

روز شنبه ۱۳۷۴/۲/۲ ه. ش. با حجاجی از ممالک مختلف اسلامی نشستهایی نسبتاً طولانی داشتیم:

از کراچی چه خبر؟

در همین روز حدود ساعت ده، دو تن از مردم مقیم «کراچی» پاکستان بر ما وارد شدند که پیشینه‌آشنایی ما با آنها بس دیرینه بود و به مثابه ایرانی‌ها و هموطنانی مألوف و دیر آشنا به زبان فارسی گویا در ساباما به اصطلاح «حال و احوالی» کردند.



ص: ۱۸۳

یکی از آنها به نام «محمد سلیم»، در کراچی مدرّس بوده و اظهار می‌داشت که بیست و پنج تن از طلاب شیعه در مدرسه وی به تحصیل علوم دینی می‌پردازند. در این مدرسه، دروس دینی از مقدمات تا «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه / شرح لمعه» تدریس می‌شود.

دیگری که «سید شرف الدین» نام داشت خاطر نشان ساخت: هر ساله در کراچی تحت عنوان کلی و اصلی «یوم القرآن» سمیناری پیرامون مطالب مربوط به قرآن کریم دایر می‌کند، و هر سال همراه با عنوان فرعی ویژه‌ای این سمینار برگزار می‌شود و تا کنون هشت سمینار را حول محور قرآن کریم در کراچی منعقد ساخته است که محصول نوشتاری این سمینارها، سه مجلد «یادنامه‌های سمینار یوم القرآن» می‌باشد که از مقالات و سخنرانیها فراهم آمده و طبع و منتشر شده است.

وی به ما متذکر شد: چون به تنهایی متولی و عهده‌دار برگزاری این سمینارها هستم و توان مالی و اقتصادی من بسیار محدود است نتوانستم، مقالات دیگر را به طبع رسانم.

در این که کراچی چه شماری از شیعه را در خود پذیرا است، و آیا آماری از نفوس شیعه وجود دارد، میان حاضران این نشست اختلاف نظر وجود داشت. سرانجام بر این سخن صحّه گذاشتند که در جمع دوازده میلیون نفوسی که در کراچی به سر می‌برند حدود هشتصد هزار نفر شیعی هستند.

در نیجریه چه می‌گذرد؟

در همین روز، ساعت از مرز ده و ربع بامداد فراتر رفته بود که دو تن از حجاج «نیجریه» بر ما وارد شدند. از ما راجع به ساختار سیاسی کشور جمهوری اسلامی ایران سؤال کردند. به آنها پاسخ دادیم: دولت و حکومت جمهوری اسلامی ایران از فرهنگ و تعالیم اسلامی الهام می‌گیرد، و قوانین حاکم بر این کشور در تمام شؤون حیاتی، مبتنی بر فقه اسلامی و قرآن کریم و احادیث معصومین - علیهم السلام - و احادیث موثق دیگران، و مُقْتَبَس از این مصادر است.

این دو تن که جز زبان بومی، صرفاً با زبان انگلیسی آشنا بودند با یکی از رؤسای

ص: ۱۸۴

دانشگاههای ایران به گفتگو می پرداختند، و ما توسط جناب ایشان به پرسشهایشان پاسخ می دادیم.

از آنها سؤال شد: اطلاعات شما درباره شیعه و جمهوری اسلامی ایران تا چه پایه است؟ اظهار داشتند: آگاهیهای ما در این زمینه بسیار اندک و ناچیز است.

ما می دانستیم شمار بسیاری از نفوس قاره آفریقا و اکثر قریب به تمام مردم مغرب اسلام پیرو مذهب مالکی (مالک بن انس) هستند. و خود اظهار داشتند: مردم «نیجریه» پیرو آراء مالک بن انس (مالکی) می باشند.

طی فرصت کوتاهی که تا ظهر در اختیار داشتیم - بدین منظور که بتوانیم به درخواست آنها در جهت ارائه اطلاع گسترده تر راجع به حکومت الهی جمهوری اسلامی ایران و شیعه مدد رسانیم - شمار اندکی از کتب و رساله های انگلیسی که محتوای آنها با مسائل مربوط به حکومت اسلامی ایران و یا اطلاعاتی درباره شیعه پیوند می خورد، در اختیار آنان قرار دادیم که از جمله آنها ترجمه کتاب «المراجعات» به زبان انگلیسی بود.

بعد از ظهر همین روز به ما اطلاع دادند دو تن از مردم مغرب می خواهند با شما پس از نماز مغرب دیداری داشته باشند لذا پس از اقامه نماز مغرب و عشا، آماده ملاقات شدیم، انتظار ما تا ساعت هشتم و نیم به وقت محلی به طول انجامید؛ لیکن از میهمانان خبری نبود هر چند می باید از آمدن آنها نومید می شدیم؛ چرا که به ما گفتند: اینان بلافاصله پس از نماز مغرب به دیدار شما می آیند؛ اما با وجود درنگی بس طولانی باری دگر، حدود ساعت نه بعد از ظهر یکی دیگر از مردم «نیجریه» همراه با مترجم آشنا به زبان انگلیسی و فارسی بر ما درآمد. او که «محمد ثانی موسی» نام داشت جوانی کم سال و دارای چهره ای معصومانه و رفتاری عاری از تکلف بود؛ به گونه ای که برخورد بی آلایش او همه ما سه تن از حاضران در این محل را به خود جذب کرد و این که می دیدیم سرشار از اخلاص است، با علاقه فراوانی از گفتگوی با او استقبال کردیم.

هر چند این جوان همانند سایر هموطنان خود، مالکی مذهب بود؛ لیکن آنچنان شیفته انقلاب اسلامی به نظر می رسید که گویا با یکی از جوانان ایرانی عاشق انقلاب - که در زمان جنگ تحمیلی برای صیانت از کیان انقلاب سر از پا نمی شناختند و جبهه و شهادت در

ص: ۱۸۵

راه قرآن و اسلام را بر همه دنیا و آنچه در آن است برمی‌گزیدند- گفتگو می‌کنیم.

او پرسشهایی داشت که به انقلاب اسلامی مربوط می‌شد؛ اما ما پیشدستی کردیم و از او پرسیدیم: کارش در «نیجریه» چیست؟ پاسخ داد: دانشجوی حوزه علمیه و یا به تعبیر درست‌تر: دانشجوی یکی از مراکز علمی-دینی نیجریه.

درباره نام این مرکز از او پرسیدم که پاسخ روشنی ارائه نکرد و گفت: این مرکز را نامی نیست و طلاب یا دانشجویان این مرکز پیرو آراء آقای «زاک زاک» هستند. او به ما می‌گفت:

هر چند در نیجریه دانشگاه وجود دارد ولی دانشگاه یا دانشکده ویژه‌ای برای علوم اسلامی تا کنون تأسیس نشده است، اما جناب آقای «زاک زاک» می‌کوشد مقدمات تأسیس چنین دانشگاه و یا دانشکده را فراهم آورد. مدارس دینی و مذهبی تا سطح دیپلم و متوسطه در نیجریه دایر می‌باشد.

محمد ثانی موسی اظهار علاقه می‌کرد که مصاحبت خود را هر چه بیشتر طولانی سازد تا اطلاعات گسترده‌تر و گویاتری درباره انقلاب اسلامی ایران و حکومت ام‌القرای اسلام کسب کند. لذا به او حقایقی را یادآور شدیم که فشرده آنها این بود:

«انقلاب اسلامی ایران، حکومت قرآن را تا دوردست‌ترین زوایای زندگانی و شؤون حیاتی اکثر مردم جمهوری اسلامی ایران نفوذ بخشیده، و قرآن به عنوان برنامه زندگانی در متن حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم ایران دارای پایگاهی والا و مقامی بس ارجمند و مورد توجه و احترام آنها است. انقلاب اسلامی نشان داد و نیز ثابت کرد که اسلام می‌تواند با کفایتی لازم، اداره همه شؤون زندگانی را در هر عصر، بویژه در متمدنی‌ترین دوران تاریخ بشر به عهده گرفته و کارآیی و توان خود را نشان دهد. بنابر این اسلام و قرآن قدرت دارد و جهان را زیر پوشش گرفته و در همه حوائج زندگانی پیشرفته دنیاوی و نیازهای معنوی و روحی و همه جوانب و ابعاد حیات، پاسخگویی با کفایت باشد. و شما نسل جوان و مسلمان مایه امید در تحقق بخشیدن آرمان مقدس اسلامی در سراسر گیتی هستید و انقلاب اسلامی ایران زمینه و مقدمات جهان شمولی اسلام و قرآن را افتتاح کرده که باید جوامع اسلامی معاصر این آرمان را پی بگیرند تا این رسالت جهانی به واقعیت پیوندد.»

ص: ۱۸۶

هندی پاک باخته اهل بیت - علیهم السلام -

روز یکشنبه ۱۳۷۴/۲/۳ ه. ش. یکی از حاجیان هندی مقیم «بنارس» که شیعی شیدای ولای خاندان امیرالمؤمنین - ع - بود و با اهل و عیال و فرزندانش توفیق زیارتِ حرمین شریفین نصیبش گشته بود، با ما دیداری تا حدی طولانی داشت. او از پی کتابِ مناسکِ حجِ حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای - دامت برکاته - و زیارتنامه حضرت رسول و صدیقه کبرا و ائمه طاهرین بقیع - صلوات الله علیهم اجمعین - و نیز شماری از صحابه می‌کاوید؛ و جز این درخواست، تقاضای دیگری با ما در میان نگذاشت.

اساساً مراجعان از ملیت‌های گوناگون - اعم از شیعی و سنی - یا از پی کسب اطلاعات گسترده درباره انقلاب اسلامی بودند و یا می‌خواستند در جهت تأمین حوائج روحی و معنوی خود به منابعی دست یابند و یا احیاناً مسائلی راجع به مراسم و مناسک حج و جز آن را با ما در میان می‌گذاشتند. موردی را مشاهده نکردیم که کسی به ما مراجعه کند و از ما درخواستی مادی داشته باشد، علی‌رغم آن که وضع و حالِ شمارِ زیادی از آنها آشکارا گویای فقری شکنجه‌آور و مضیق‌های متأثر کننده بود.

این بنارسی هندی، مردی سلیم‌النفس، پاکدل و شیدای خاندنِ مکرم رسول خدا - صلوات الله علیهم اجمعین - بود؛ هر چند نمی‌توانست درست به زبان فارسی صحبت کند؛ لیکن می‌گفت: اشعار فراوانی به زبان اردو و فارسی را در حافظه خود نگاهبانی می‌کند، اشعاری که درباره لزوم «مودتِ قربی» و محبت ورزیدن به اهل بیت - علیهم السلام - و فضائل این خاندان مطهر توسط شعرای اردو زبان و یا هندیها و پاکستانیها و یا ایرانیها به دو زبان فارسی و اردو انشا شده بود.

نخستین شعری که پس از درخواست ما به سرودن آن آغاز کرد بیتی فارسی بود:

حیدریم، قلندرم، مستم بنده مرتضی علی هستم

آنگاه این اشعار را سرودن آغاز کرد:

شاه است حسین، پادشاه است حسین دین است حسین و دین پناه است حسین

سر داد، نداد دست در دست یزید حقا که بنای لا اله الا الله است حسین

و شعرهای ساده دیگری را که زلالی و صفای درونش را در محبت به اهل بیت - علیهم السلام - برای ما بازگو می‌ساخت، برای ما می‌خواند.

وی هر چند این اشعار را با لهجه هندی و با آهنگ دیارِ هند می‌خواند، لیکن کاملاً برای ما فارسی زبانها مفهوم بود. به هر صورت، پس از دریافتِ مناسک حج و کتابچه دعا و زیارت، خواسته‌های خود را برآورده احساس کرد و با نثار دعای فراوان برای حضرت امام راحل - قدس سره - و مقام معظم رهبری، ما را وداع گفت و خاطره خوشی برای ما به جای نهاد که چنان افراد پاک نهاد و رهیده از هر گونه قید و بند مادی و دنیاوی و با قلبی سرشار از عشق و لدادگی بر این سرزمین مقدس در می‌آیند و با حالتی که سزا است از آن رشک بریم، مراسم حج را به جای آورده و موسم آن را با آهنگ و اعمالی خالی از تکلف در مسائل روزمره زندگانی، به پایان می‌برند؛ مردمی که از هر مرز و بومی به ما مراجعه می‌کردند، صمیمی تر و داغ‌تر از شماری از ایرانی‌ها به انقلاب اسلامی ایران معصومانه و بی‌دریغ عشق می‌ورزیدند، و آرمانهای انقلاب را به جان و زبان و حال و مقال ارج می‌نهادند.



ص: ۱۸۸

## حاجی‌نامه

علیرضا ذکاوتی

هنگام خداحافظی، با گریه دخترک خردسالم، بغض گلویم را گرفت؛ قدری هم بی‌نظمی و تأخیر در اتوبوس وجود داشت که البته تا حدی طبیعی بود، ولی از این تعجب کردم که چرا هواپیمایی برای مسافران شماره مشخص نکرده است و مسافران که غالباً روستایی بودند، با هجوم همسفران را ناراحت می‌کردند، البته این حالت موقع رفتن کمتر و در برگشت بیشتر بود. جا دارد که از این پس مسافران را با شماره، در صندلیها بنشانند. شگفت‌تر آن که مهماندار هواپیما می‌گفت هیچ‌گاه نه پیش از انقلاب و نه پس از آن، بلیط حاجیها شماره نداشته است.

سرانجام بعد از حدود سه ساعت، پرنده آهنین‌بال در جدّه بر زمین نشست و زائران زیر چادرهای عظیم فرودگاه جدّه نشستند، تا استراحتی کنند در همان لحظات آغازین، عربها، پاکستانیها و افغانیها برای خرید، اطراف ما را گرفتند و مسافران شروع کردند به عرضه کردن پسته، زعفران، گز و تسیح و انگشتر.

معامله، به صورت بسیار کهن، و با زبان اشاره انجام می‌شد و البته غالباً بیشتر سرِ طرفِ ایرانی کلاه می‌رفت، چرا که پسته حداقل کیلویی دو هزار تومان را می‌داد به پانزده ریال سعودی و نمی‌دانست که با آن

ص: ۱۸۹

پول فقط می‌تواند پنج مرتبه تا کسی سوار شود!

مسئولان قبلاً به مسافران تذکر داده بودند که از اینگونه کارها پرهیز کنند اما کو گوش شنوا! در این میان منظره دردآور و ناخوشایندی نظرم را بخود جلب کرد، خانم نسبتاً جوانی زعفران می‌فروخت و خریداران دور او جمع شده بودند. خداوند خیر دهد مسئول کاروان را که با پرخاش و تشر به زبان عربی بندری، مشتری‌ها را پراکنده ساخت.

سالهاست که مدیر کاروانها پیرمردها و پیرزن‌های بی‌دست و پا را در این راه می‌برند و بازمی‌گردانند. و باید از این جهت قدرشان را شناخت. حال که صحبت مدیر کاروانهاست این را هم بگویم که در کار حج یک خودگرانی بزرگ محسوس است و هر بیننده هشیاری می‌فهمد که این تنها لیاقت مدیران و مسئولان نیست که امر حج را بخوبی به فرجام می‌رساند بلکه همکاری و همدلی حدود دو میلیون حاجی است که در این عظیم‌ترین مراسم مذهبی جهان، نقش اول را دارد و اگر جز این بود، شاید هزاران نفر تلفات جانی و میلیارها تومان تلفات مالی در پی داشت.

در راه حرم

آفتاب از نیمه گذشته بود که راهی میقات «جحفه» شدیم. آشفته‌گی و گرما و سر و صدا تا حدودی طبیعی است و قابل تحمل.

اتوبوسی که در اختیار کاروان است وابسته به شرکت «مغربی» است. راننده‌اش یک مصری نجیب است و با مسافران، مهربانانه و با محبت برخورد می‌کند. شرکت مغربی و چند شرکت دیگر؛ از قبیل «ام القری»، «الجزیره»، «دلّه» «سابتکو» و ... اتوبوس‌های زیادی در اختیار دارند و به وسیله آن، زائران را جابجا می‌کنند.

بریدن از دنیا

اوایل شب به «جحفه» رسیدیم و مُحرم شدیم. فریادهای «لییک» که از اعماق جان برمی‌آمد، دلها را می‌لرزاند. با تن خیس از غسل در حوله احرام، می‌ترسیدم که مبدا در اتوبوس روباز از باد بیابان سرما بخورم اما هنوز نیمه اول شب بود و باد گرم نه تنها آزارنده نبود که راحت بخش هم بود.

در حریم حرم

بعد از نیمه شب به مکه رسیدیم. با آن که خسته و خواب‌آلوده بودیم، اما

ص: ۱۹۰

وجودمان از شوق لبریز بود. شهر مکه با خیابانهای وسیع و چراغهای پرنور جلوه خاصی دارد.

محل اقامت ما در مکه، یک ساختمان چهار طبقه بود؛ از شدت خستگی، در سالن طبقه اول بی حال افتادیم. از این رو، که همه سپیدپوش بودیم تو گویی گروهی مردگانیم که در کنار هم آرمیده‌ایم. ساعتی بعد چای آوردند، و آنگاه شامی یخ کرده، چون دیر رسیده بودیم. ساعت سه بعد از نیمه شب خوابیدیم و چهار و نیم برای ادای فریضه صبح بیدار شدیم. بعد از صبحانه جانی گرفتیم و دسته‌جمعی عازم حرم شدیم تا عمره تمتع به جای آوریم. گرچه به دلیل فیلم و عکس‌هایی که از کعبه دیده‌ایم دیدار کعبه ناآشنا نیست، با این همه دیدار «خانه خدا» به راستی روح‌افزا و دلگشا است، گرچه صد بار آن را دیده باشی. به گفته حافظ:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

حرم قدری خلوت بود، معلوم شد که ساعتی پیش مراسم شستشوی کعبه انجام گرفته است. بهر حال طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر تا نزدیک ظهر طول کشید و دسته‌جمعی به منزل بازگشته، از احرام بیرون آمدیم. همگی خوشحالیم، چرا که یک مرحله از اعمالمان را به سلامت و موفقیت انجام داده‌ایم.

در نزدیک محل اقامت، مسجدی است پاکیزه، خنک و مرتب که می‌توانیم در آن، نمازها را به جماعت بخوانیم. برای برادران اهل سنت، شرکت شیعیان در نمازهای جماعت، بسیار جالب توجه و از نمودها و جلوه‌های برادری اسلامی است. در روایات شیعه نیز بر فضیلت آن تأکید شده است.

آگهی یا اعلامیه‌ای که بر دیوار مسجد زده‌اند، توخهم را جلب کرد، اعلامیه‌ای است بر ضد استفاده از ماهواره و نیز مضرات فیلمهای مبتذل ویدئویی و نشان از آن داشت که حتی صدای روحانیان وهابی که نان‌خور دولت سعودی هستند درآمده و تصور می‌رود که سرانجام این تعارض‌ها به برخوردی بین سختی‌اندیشان مذهبی و تجدد طلبان دولتی بیانجامد. شهر مکه از آنتن‌های بزرگ ماهواره و نیز مغازه‌های نوار فروشی انباشته است. این آنتن‌ها تنها تصاویر برهنه و شهوت‌انگیز را عبور نمی‌دهد بلکه فرهنگ



ص: ۱۹۱

غرب را با تمام زیر و بم آن، میان خانواده‌ها می‌برد. مردم عربستان از جهت رادیو هم در معرض تهاجم رادیوهای مختلف بیگانه به زبان عربی هستند. افزون بر این، مردم عربستان با درآمد فراوانی که دارند، می‌توانند زیاد به مسافرت بروند و همه جا را ببینند. از این رو، پیدایش تعارض و تضاد بین اندیشه‌های کهن سیاسی و فرقه‌ای با حقایق زندگی و دیدگاه‌های متفاوت حتمی می‌نماید؛ باید منتظر بود و نتیجه را دید. نمونه‌ای از این تعارض، در موضوع توسعه توریسم توسط دولت سعودی در سال گذشته رخ نمود. بدین سان که در غیر فصل حج و عمره برای بازدید «حرمین شریفین» بردند و این عمل صدای روحانیان سنی مذهب و حتی وهابی‌ها را درآورد. اشتیاق مسافر غربی را به آفتاب و به مناظر شرقی در نظر بگیرید و ببینید که دولت عربستان در فصل زمستان به شرط آن که با مراسم حج و عمره برخورد نکند چه درآمد هنگفتی از توریسم غربی می‌تواند کسب کند. شاید به همین دلیل است که در شهر مکه و مدینه بیش از صد ساختمان بالای ده طبقه، هم‌اکنون به سرعت در حال بالا رفتن است. اینک سؤالی که پیش می‌آید این است که: اگر برنامه «توسعه توریسم» عملی شود، آیا در گستردن فرهنگ غربی در بین مردم عربستان مؤثر نخواهد بود؟ و آیا این عمل بدون واکنش خواهد ماند؟ بگذریم.

کعبه و حج همیشه اسلام را حفظ کرده است اگر تاریخ را نگاه کنید کعبه همیشه در اختیار کسانی بوده که به حداقل آنچه اسلام نامیده می‌شود می‌اندیشیده‌اند. کمتر اتفاق افتاده که کعبه و مکه و حج در اختیار شیعه و باطنیان باشد حتی در زمانی که حاکمان کعبه سادات حسنی بودند، همان سادات حسنی (یا شُرَفَاء) زیدی مسلک و حتی بعضاً سنی مذهب بودند. این است که حفظ حداقل اسلام و ظاهر اسلام در مکه قدر مشترک تمام مسلمانان عالم از هر فرقه و مذهب بوده است؛ مانند قبله که قدر مشترک همه مسلمانان است. اسلامی که سیاهپوست مبارز آمریکایی تا کشاورز عقب‌مانده تبتی را به یکسان در بر می‌گیرد. مکه که برای عرب جاهلیت امن بوده برای مسلمین نیز «حراماً اماً» و «البلد الامین» باید باشد و این با فرقه‌گرایی از هر نوع سازگار نیست. لذا حرمت کعبه همچنانکه پیشوایان بزرگ (چونان حسین بن علی - ع - در حرکت تاریخی خود از مکه به سوی کوفه)

ص: ۱۹۲

نشان داده‌اند به هر قیمت باید محفوظ بماند. تا این نشانه توحید هست ما همیشه می‌توانیم به حقیقت اسلام بازگردیم و اگر از آن دور شده‌ایم باز آییم، شاید معنای «مَثَابَةُ لِّلنَّاسِ» (۱) همین باشد که بازگشتگاه مردم است از افراط و تفریط به محور اسلام.

غروب روز سوم ذیحجه، با پله برقی به پشت بام مسجدالحرام رفتیم. بسیار وسیع و با صفاست و غرق جمعیت. از بالا- که طواف کنندگان را می‌بینی، در یک نگاه، دریای موج انسانها را که همچون باغچه‌ای از گل‌های رنگارنگ است. اما وقتی با آن همراه شوی؛ یعنی نگاه را در آن رها کنی طیف انسانی بی‌نهایتی را می‌بینی برگرد آن مغناطیس بزرگ، یا گردابی تمام نشدنی که گویی در کعبه فرو می‌رود. کعبه، معشوقه سیه‌جامه میلیاردها مسلمان تا قیام قیامت است با آن حال چهره‌اش که هزاران هزار انسان با آرزوی بوسیدن و یا دست ساییدن بر آن، زیر دست و پا می‌روند موفق نمی‌شوند.

مکه شهر «لا-اله الا-الله» و کعبه سمبل «توحید» است. در اینجاست که از هر سمت بایستی قبله است؛ زن و مرد در کنار هم نماز می‌خوانند، بل گاه زن پیشتر می‌ایستد و نمازها همه درست است. در اینجا، تفاوت‌ها و رنگ‌ها همه از میان برمی‌خیزد. هنگام طواف زن و مرد در کنار همند تا فرق جنسیت هم لحاظ نشود.

در این احساس یگانگی و از خود بیگانگی در هر دور که بغضی گلوگیرت نشود و هر رکوع و سجودی که بی‌اشک بگذرد مغبونی؛ دریغ از ذکر گفتن آنجا که خود عین ذکر می‌شوی. نماز در حجر اسماعیل محشر است؛ سجده کنندگان زیر دست و پا را می‌بینی که بی‌خبر از همه چیز شانه‌های‌شان می‌لرزد؛ مثل بچه گم شده‌ای که مادرش را یافته و تازه بغضش ترکیده، بی‌اختیار با تمام تن می‌گرید و از هیجان و احساسات می‌خواهد خفه شود. دریغ که «الحال لا یدوم».

اگر درویش در حالی بماندی سر دست از دو عالم برفشاندی

توهم یا تصوّر، هر چه می‌خواهند اسمش را بگذارند. اگر این حالت اتصال به کل و فراتر رفتن از خود، در اینجا میلیونها بار تجربه نشده بود، این همه سفارش «حجر اسماعیل» را نمی‌کردند، در اینجاست که:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

این حالت برق گرفتگی را حتی عوام هم همین جور تعبیر می‌کنند: «سیمش وصل شده بود». دیدم: شفته‌ای در سعی صفا و مروه، به آواز، غزل می‌خواند و می‌رفت.

شاید عارفانی که همه ساله به حج می‌آمدند دنبال همین حال بودند. ممکن است بگویند:

مگر خدا همه جا نیست؟ آری؛ اما مجموع شرایط چنین نتیجه می‌دهد که در اینجا گره بغضت باز شود. آن انقطاع مصنوعی و بریدن از خانمان و وطن و مال و جامه و حتی رفیق راه- که بهتر است هنگام عبادت زود رهایش کنی- به طرف انقطاع راستین می‌کشد. در این انقطاع که تعلیمش را داده‌اند حقیقت و مجاز، ظاهر و باطن، ماده و معنا، جزء و کل، روح و جسم، مجمل و مفصل، مبهم و مبین، عجیب به هم آمیخته است:

چند گویی این و آن و جسم و جان جسم و جان و این و آن آمیخته

چند گویی آن جهان و این جهان این جهان و آن جهان آمیخته

آن که کعبه را از نزدیک ندیده است نمی‌گویم از دیدن شگفت‌ترین شگفتی‌ها، لیکن از دیدن یک شگفتی بسیار بزرگ محروم شده است. در اینجاست که متوجه می‌شوی چرا ملاصدرا برای چندمین بار می‌خواسته است به حج برود و آخر در طریق حج، وفات یافته است.

و این که بایزید به آن مرید گفت:

«خرج حج را به من بده و هفت بار دور من بگرد و برو که حجت مقبول است» باید دید که آن مرید چه کسی بوده و برای چه

می‌خواستند برود؟ و این که آن صوفی دیگر هیزم می‌برد گفتند کجا؟ گفت می‌خواهم این خانه را آتش بزنم که مردم خدا را بپرستند.

باز هم معنایی فراتر از ظاهر گزاره آن دارد چه هم خلاف عرف است هم خلاف شرع و هم خلاف عقل. مُراد او تأکید بر پرستش خداست و حج جز این چیزی نیست. او با این عربده و ستیز می‌خواستند حقیقتی را گوشزد کند. این که کعبه «کهنه صنم خانه‌ای است» و این که یک وقت معبد زُحل بوده منافاتی به آنچه گفتیم ندارد. کعبه نخست خانه توحید بوده و به شرک آلوده شده و بالاخره به دست آخرین فرستاده خدا از آلائشها پاک گردیده است.

پیغمبر غالب رسوم جاهلی را منسوخ کرد جز حج را که تصفیه فرمود. چنان توحید محمدی پاک کننده بود که بعضی مسلمانان سعی بین «صفا و مروه» را هم می‌خواستند به کناری نهند، آیه آمد: «انّ الصفا و المروة من



ص: ۱۹۴

شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما و من تطوع خيراً فإن الله شاکر عليم» (۱) یعنی که طواف این دو بلا اشکال است و بهتر است صدقه‌ای هم بدهند. باز بعضی مسلمانان می‌خواستند از داد و ستد در حج، خودداری کنند؛ آیه آمد:

«لیس علیکم جناح أن تبغوا فضلاً من ربکم...» (۲).

از ویژگی‌های دیگر حج محمدی این بود که امتیازات قریش را حذف کرد؛ آنان خود را «احمسی» و تافته جدا بافته می‌انگاشتند، آیه: «أفیضوا من حیث أفاض الناس» (۳) و آیه: «وأتوا البیوت من أبوابها» (۴) در ردّ این پندار، نازل گردید.

دیگر از خصوصیات حج محمدی، اعلام برائت از مشرکین است: «و أذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله.» (۵) و این تکاندن آخرین پندارهای شرک آمیز از مراسم حج و جدا کردن همه حساب‌هاست. (پاره‌ای از مستشرقان باقی ماندن مراسم حج را در دیانت توحیدی اسلام شگفت آور پنداشته‌اند) برای اعلام برائت از مشرکان، مخصوصاً به این نیت، سوره توبه را بار دیگر با تأمل و توجه خواندم؛ (علاوه بر آن که در ختم قرآن خوانده بودم) از باب حرف توی حرف این را هم بگویم که امسال برنامه برائت از مشرکان هم به شکل تجمع آرام و سخنرانی در عرفات و هم به صورت تظاهرات و شعار دادن در اطراف مسجدالحرام، در عصر روز دوازدهم که حجاج از منا به مکه برمی‌گردند، توسط شیعیان لبنان و دیگران صورت پذیرفت. تظاهرات عصر روز دوازدهم، چون قبلاً اعلام نشده بود با موفقیت بهتری تحقق یافت چه این که پلیس خواست، خودش را جمع و جور کند، ظاهراً اذان مغرب شده بود و صف نماز بسته و مقصد انجام یافته بود، از این رو نتوانستند کسی را دستگیر کنند. بدین گونه در حج که جامع عبادات اسلامی است، جهاد هم تجلی می‌یابد. قرآن نیز کسانی را که با دعوی «سقای حجاج» و «عمارت مسجدالحرام» خیال برتری فروختن دارند، فروتر از کسانی قرار داده که با ایمان به خدا و روز جزا «جهاد فی سبیل الله» هم می‌کنند. (۶) چند روزی تا حرکت به سوی عرفات فرصت بود. ساعت یک بعد از ظهر به کوه «حرا» رفتیم شاید کلاً از سربالایی عاجز هستیم. من توان بالا رفتن را نداشتم بر دامنه کوه نشستیم، دوستان رفتند در «غار حرا»

۱- بقره: ۱۵۸

۲- بقره: ۱۹۸

۳- بقره: ۱۹۹

۴- بقره: ۱۸۹

۵- توبه: ۳

۶- توبه: ۱۹

ص: ۱۹۵

نماز خواننده و برگشتند بعضی بچه‌های کوچک و پیرزنها هم می‌رفتند. بر خلاف دیگر مساجد، مسجد این محل، آب ندارد و خیلی کوچک است. یک آگهی هم اول کوجه نصب کرده که لمس سنگها و بوسیدن سنگهای این کوه و نماز خواندن در این کوه، جزء سنت نیست و بدعت است. این سال، به خیال خود با مظاهر ضد توحید مبارزه می‌کنند در حالیکه دوست داشتن پیغمبر-ص- و آنچه مربوط به اوست، عین توحید است. و جدا کردن حبّ خدا از دوستی رسول، تصور غلطی است که در زمان پیغمبر-ص- هم داشته‌اند. اشتباه اینجاست که محبت رسول الله و اهل بیت- علیهم‌السلام- را در عرض محبت خدا فرض می‌کنند، حال آن که اینها در طول همان محبت خدا است.

«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله.» (۱) برای دیدن غار ثور هم خواستم بروم نشد.

تقریباً هر روز طوافی داشتیم و نماز در حجر اسماعیل.

شهر مکه مثل گذشته تاریخی‌اش همه مصنوعات و اشیای خوب عالم را در خود گرد آورده است و عربهای مکه در گذشته کاسب و تاجر بودند، لیکن اکنون تن‌پرور شده‌اند و فروشندگان پاکستانی و افغانی و هندی جایگزین آنان شده‌اند.

خیابان‌ها پر از مغازه‌های دلالی و بنگاه معاملاتی است. کوه‌ها را می‌تراشند و جایش ساختمان‌های چند طبقه می‌سازند.

می‌گفتند: دولت، برای احداث ساختمان وام‌های دراز مدت می‌دهد. هتل داری و ...

برای آنان راه درآمد خوبی است. صاحب‌خانه ما عربی است عدنان نام. وی سه زن دارد و درآمدش از اجاره دادن خانه خویش به زائران حج و عمره است. ضمناً کارگاه جوشکاری صندلی فلزی هم دارد. در اوقاتی که زائر نیست، هر طبقه، در اختیار یکی از زنان و بچه‌هایش است، وقتی مسافر آمد، هر سه خانوار در قسمت انتهایی و مجزای ساختمان جمع می‌شوند. یک نوکر افغانی متأهل و یک نوکر تایلندی هم داشت که توی گاراژ می‌خوابیدند.

دکانهای انباشته از مواد خوراکی با نام «بقاله» و بنگاههای صرافی و مغازه‌های فروش لوازم صوتی و نوار ویدئو و تلویزیون و سایر کالاهای مصرفی، خیابان‌های اصلی- بویژه در منطقه مرکزی- را پوشانده است.

حاجی‌های آسیایی زرد پوست، امسال زیاد بودند و خوب خرید می‌کردند. این یکی از

ص: ۱۹۶

مظاهر رفاه اقتصادی جدیدشان است و گویی منعی چندین ساله برداشته شده که اینطور با شور و شدت و کثرت به حج می‌آیند. خیلی هم معتقد و منضبط به نظر می‌آیند و مؤدب هم هستند. از عصر روز هشتم آماده‌باش دادند.

نماز مغرب را خواندیم و شام خوردیم ولی تا ماشین حاضر شد و راه افتاد به نصف شب کشید. البته وقوف در عرفات قدر واجبش از ظهر روز نهم تا مغرب است، ولی حجاج ایرانی و شیعه و بعضی دیگر، برای آن که فضیلت شب عرفه را درک کنند، زودتر می‌روند. به هر حال، با احرام به عرفات رفتیم و جاگیر شدیم. روز نهم، تا پای بلندی «جبل الرحمه» رفتیم. می‌گویند در اینجا آدم و حوا یکدیگر را شناختند و توبه‌شان قبول شد. روز عرفه دعای عرفه هم خوانده شد؛ خیلی با حال و پر معناست.

مراسم برائت به آرامی در این روز انجام گرفت؛ در حالی که روبروی «بعثه» ماشین‌های پر از کماندو توقف کرده بود. بعد از مغرب، از عرفات به سوی مشعر حرکت کردیم. حرکت سنگین و گام به گام است، چون همه حجاج در این طریق هستند. سنگ جمع کردن برای «رمی جمرات» در اینجا صورت می‌گیرد. طبق فقه شیعه، سنگ‌ها باید بکر باشد. زائران شیعی سنگ‌ها را از خاک در می‌آورند یا سنگ بزرگی را می‌شکنند و حدوداً به اندازه فندق در می‌آورند.

«وقوف» در «مشعر»، بین طلوع سفیده صبح تا طلوع آفتاب از واجبات این مرحله است. شاید به قول عرفا: این وقوف اشاره‌ای به طی مراحل سلوک باشد. در اینجا، اتفاق خنده‌داری افتاد، بعد از اذان اول، روحانی ما جلو ایستاد و کنار خیابان نماز صبح خواندیم، نماز ما که تمام شد، اذان دوم را سر دادند. یک افسر راهنمایی که قدم می‌زد و ظاهراً از این که ما کنار خیابان را اشغال کرده بودیم، ناراحت بود، تشر زد که «لِمَ لا تصلّون؟» در حالی که ما نماز خوانده بودیم، ولی تا آخر وقت (طلوع آفتاب) که ما بودیم، ندیدیم او نماز بخواند. این هم از نهی منکر بعضی مأموران سعودی. نظیرش را در مدینه دیدم، حدود چهار بعد از ظهر از کنار «مرکز صبحی» سیّار هلال احمر سعودی می‌گذشتیم، گفتیم برویم تو ببینیم با مریض‌ها چطور برخورد می‌کنند؟- البته ایرانی‌ها نیازی به «مرکز صبحی» سعودی ندارند، درمانگاه‌های ایران، بیماران غیر

ص: ۱۹۷

ایرانی را هم می‌پذیرد. - وقتی داخل شدیم و توی صف ایستادیم، وقتِ نماز عصر بود، مأمور اسم نویسی، می‌گفت: «لِمَ لَا تَصَلُّونَ؟» حال این که خودش و رفقایش نشسته بودند نوشابه می‌خوردند و بگو بخند داشتند و نماز نمی‌خواندند. این که می‌گویند: وقت نماز خرید و فروش موقوف می‌شود، اغلب همین طور است، ولی خلافتش را هم دیدیم. یا اکنون عادی شده یا از اول هم به آن قرصی که می‌گویند نبوده است. به هر حال، باید پشت و روی سکه را دید.

بعد از آفتاب، به سوی منا حرکت کردیم این شهرک، نزدیک مکه و به آن چسبیده است و صحرای آن که محدوده معینی دارد، مانند عرفات، تمام ظرفیت پُر می‌شود. و ظاهراً آمار حجاج همین دو میلیون است. مگر این که ترتیبات دیگر مثل احداث ساختمان چند طبقه به جای چادر، اندیشیده شود. در گرما، به منا رسیدیم و در چادرها مستقر شدیم و پس از صرف صبحانه مختصری جدای از گروه، برای سرعت در کار، سه نفری راه افتادیم. به سرعت به طرف جمرات رفتیم، سیل جمعیت با اتومبیل‌ها که رفت و آمد می‌کرد و گرما و بوی تعفن شدید- که مُحرم نباید از آن اظهار کراهت کند- در آمیخته بود و راه رفتن در حال تنه زدن و فشار و گرما با بی‌خوابی شب و کوفتگی عرفات چنان مشکل بود که یکی از همراهان در چهار- پنج کیلومتری «جمرات» واماند. او را کنار سقاخانه‌ای نشانیدیم و رفیقِ دیگر که یازدهمین سفرش بود، قرار شد نیابتاً به جای او «جمره عقبه» را سنگ بزند؛ بقیه راه را تندتر رفتیم. رسیدیم به جمره عقبه- شیعه مرّحاً باید از طبقه پایین برای سنگ زدن استفاده کند- با آن که بار اولم بود، در ازدحام شدید کارم را به نیکی به جا آوردم و شیطان را هفت بار مورد اصابت قرار دادم. فقط امیدوارم که با نیشخند معنی‌داری به ریشم نخندیده باشد. در آنجا یک ایرانی را دیدم که سنگ تمام کرده بود و کارش لنگ بود؛ می‌خواست از زمین سنگ بردارد. گفتم: اینها پوکه‌های خالی و عمل کرده است، به درد نمی‌خورد و از آن سنگ‌های بکر «مشعر» به او تعارف کردم. گفت: ای آقا، فرقی چیه؟

گفتم: تو در خانه‌ات هم می‌توانستی در دل خود شیطان را سنگ بزنی، حال که اینجا آمده‌ای آنطور که گفته‌اند عمل کن. قبول کرد و چند سنگ برداشت که خرج شیطان بزرگ کند. برگشتیم و رفیق اول را از کنار سقاخانه



ص: ۱۹۸

برداشته راه افتادیم، ظهر بود که به چادر رسیدیم، گرما زده و از پا درآمده.

خیلی دوست داشتم که به قربانگاه بروم و «ذبح عظیم» را ببینم، ولی در خود توان ندیدم و عجله هم داشتم که زود از احرام بیرون بیایم، از این رو به اتفاق چند تن، به مدیر کاروان و کالت دادیم تا برود و به جای تک تک ما قربانی با شرایط فقه شیعه بخرد و به دست ذابح شیعی با شرایط درست ذبح کند. این کار ساعتی بیش طول نکشید و ما بعد از صرف نهار (نان و هندوانه) و چای، بعد از آن که یقین کردیم، قربانی ما ذبح شده است، سر تراشیدیم (حلق) و کله شستیم، و از احرام خارج شدیم. آنها که به دست خود قربانی می‌کردند، احساس ادای تکلیف بیشتری داشتند. یکی از آنان گفت: چشم قربانی را سرمه کشیدم، آبش دادم، یک تکه نبات در دهانش گذاشتم، بوسش کردم و به زمینش زدم و سرش را بریدم.

قیمت قربانی صبح سیصد و پنجاه ریال و ظهر سیصد ریال سعودی بود. بعد از ظهر به دویست و پنجاه ریال و عصر به دویست و بیست ریال هم رسیده بود. بعضی سالها عکس این جریان واقع می‌شود، یعنی عصر، رو به گرانی می‌رود.

پیشتر در مکه یک آگهی از سوی بانک اسلامی دیدم که قیمت دام را تعیین نموده و پیشنهاد کرده بود پول قربانی را به حساب بانک بریزند و قربانی‌ها دسته‌جمعی ذبح و یخ زده شود و برای فقرای کشورهای مسلمان حمل گردد. ظاهر پیشنهاد بسیار معقول بود و از ائتلاف تأسف انگیز گوشت تازه جلوگیری می‌شد. با روحانی و مدیر کاروان مطرح کردیم، گفتند: اشکال در اینست که اولاً: آنان در انتخاب قربانی رعایت شرایط فقه شیعی را نمی‌کنند، همچنین ذابح شرایط فقه شیعی را ندارد افزون بر این قربانی هر شخص، باید معین باشد و به دست خود او یا نایب او ذبح شود.

هزار قربانی نامعین برای هزار حاجی نامعین، مجزی و مکفی نیست - در هر حال ما طبق فقه شیعه عمل کردیم - بر عهده مجتهدان است که با توجه به مآخذ و اصول، راه حل معقولی برای این مشکل پیدا کنند. بویژه که قرآن، تصریح فرموده است: «فکلوا منها و أطعموا البائس الفقیر» (۱) گفتند: یکی از مجتهدان فتوا داده است که اگر قربانی در منا یافت نشود شخص می‌تواند تلفنی با ایران تماس بگیرد که در ساعت معین به نیابتش قربانی کنند و پس از احراز صحت وقوع

ص: ۱۹۹

قربانی، حاجی می‌تواند «حلق» کند. این خوب حرفی است و گوشت به مستحق می‌رسد و تلف نمی‌شود؛ جز این که قید اولش کمتر تحقق می‌یابد. آنقدر قربانی می‌آورند که زیاد هم می‌آید. چنانکه گفتند:

امسال چندین کامیون دام زنده برگرداندند.

حدود ساعت پنج بعد از ظهر، عید قربان با لباس معمولی (بدون احرام) بیرون آمدیم، تا در منا گشتی بزنیم. چادرهای ایرانی‌ها در جای متوسط و بهتر از متوسط بود. محدوده حاجی‌های آفریقایی - چه عرب زبان و چه غیر عرب زبان - بسیار فقیرانه و آلوده بود. همه جا دستفروش‌ها بساط پهن کرده بودند. سیاه‌های آفریقایی غیر عرب زبان، ظاهراً - تحت تأثیر استعمار - از جهت حجاب، نسبت به سیاه‌های عرب زبان، کمتر مقیدند. خرید و فروش با زبان اشاره و یا همان زبان بندری و حمالی و بازاری - که در ابتدای نوشته آمد - صورت می‌گرفت.

شادمانی در همه چهره‌ها بود که قسمت عمده کار را به جا آورده بودند. بخش مربوط به عرب‌ها (مصری‌ها، سوری‌ها، لبنانی‌ها و ...) هم نسبتاً پاکیزه بود، ولی ورود و خروج به کمپها کنترل می‌شد، بر خلاف کمپ ایرانی‌ها که آزاد بود. مصری‌ها و سوری‌ها و لبنانی‌ها خرج هم به عهده خودشان است، بخزند و ببرند و بپزند و بخورند و بشویند.

لیکن، ما از مهمان هم محترم‌تر بودیم. دلم می‌خواست کمپ مسلمانان اروپایی و آمریکایی را ببینم؛ از یک شُرطه، پرسیدم؟ گفت: کارت را ارائه بده. حالیش کردم که تازه مُحلّ شده‌ام و فراموش کرده‌ام کارت را در جیب بگذارم. منطقه دوری را نشان داد، دیدم وقت ندارم. به طرف چادرهای خودمان برگشتم و شب را با وجود فشردگی و ازدحام و ناراحتی جا، نسبتاً راحت خوابیدم. نزدیک صبح بیدار شدم و با یکی دو نفر برای نماز صبح به طرف مسجد «خیف» راه افتادیم.

هوا خنک و نسبتاً خلوت بود، ولی مسجد خیف مالا مال از جمعیت. به هر شکل نمازی خواندیم و بیرون آمدیم و به طرف جمرات رفتیم. طبق فقه شیعه باید منتظر بود تا آفتاب بزند، بعد از طلوع خورشید، جمره «صغری» و «وسطی» و «کبری» را به ترتیب هر کدام را هفت سنگ زدیم و دیدیم که اصابت کرد. در پای جمره بزرگ، شاید از این بابت که دیروز هم سنگش زده بودم، سنگی به ملایمت به پشت گردنم خورد؛ اما یک حاج آقای بازاری، سنگ بزرگی به پیشانیش خورده و حسابی شکسته و خونین

ص: ۲۰۰

شده بود. ماندن در منا از غروب تا نصف شب الزامی است. بعضی صبح‌ها به مکه می‌رفتند- برای اعمال یا خرید یا استراحت- و به موقع برمی‌گشتند. ما در منا ماندیم. بعد از ظهر روز یازدهم، به گردش در شهر پرداختیم. منا غالباً چادر است، اما قدری ساختمان هم دارد. به طرف پاکیزه‌تر و آبادتر شهر رفتیم. کمپ خود حجاج سعودی و اروپایی‌ها و آمریکایی‌های مسلمان، بسیار پاکیزه و اعیانی است. از لجن و قاذورات و دست‌فروشان مزاحم خبری نیست. حجاج سعودی را دیدم که با اتومبیل‌های مجلل آمده بودند، زن و مرد و پیر و جوان مثل این که بخواهند به تفرج صحرا بروند. قدم زنان از راه بالا که کم ازدحام و حتی مصفاست به طرف جمرات می‌رفتند. بعضی جوان‌ترها آدامس می‌جویدند و سیگار می‌کشیدند.

مسن‌ترها با وقاری که لازمه عبادت است راه می‌پیمودند. بعضی‌ها در راه نوشابه سیل می‌کردند.

در مراسم توحیدی حج، طبقاتی بودن محسوس است. یک مقایسه گذرا میان کمپ پاکستانیها و خود سعودیها، حقیقت را نشان می‌دهد. الآن هم در نظرم عبور می‌کنند: سیاهان خوش قلب و آرام، پاکستانی‌ها با صدای نازک و متضرع، افغانی‌های زبان باز و احياناً پرخاشجو، این دسته عموماً فقیرند. ترک‌ها خشن و مغرور راه می‌روند، اما در حرم و مراسم عبادت خاشع هستند. عرب‌های سعودی بیشتر متفرعن‌اند تا کی باد ثروت خالی شود؟! حالا پول دارند و باد کرده‌اند و نمی‌دانند که به قیمت فقر سیاهان در نیجریه، سعودی دارد نفت را بی‌حساب حراج می‌کند. حالا- شاید نظم نو جهانی خوابی هم برای دوشیدن بقیه پس‌اندازهایشان و صاف کردن حساب‌ها دیده باشد. الآن که پول سعودی با دلار همسو تثبیت شده است. باید دید مجموع شرایط داخلی و خارجی به کجا می‌کشد؟

شب دوازدهم را هم می‌گذرانیم.

صبح باز هم نماز را در مسجد خیف خواندم.

پیغمبر در این مسجد نماز گزارده و متبرک است. بعد از نماز، خواستم استراحتی بکنم، عربی تکانم داد، در حالی که پهلوی من عرب دیگری خوابیده بود. بحث نکردم، برخاستم و آرام آرام به سوی جمرات راه افتادم که برای آخرین بار، هر سه ستون شیطان را سنگ بزنم. پشت بام را هم رفتم تماشا کردم، خلوت و دلباز و گشاده است. عرب‌ها و خارجی‌ها خودشان از اینجا سنگ می‌زنند.

ص: ۲۰۱

سالن پایین همیشه پر از گرد و خاک و هوای گرفته است، با آن که تهویه‌های بسیار قوی در آن کار می‌کند. بعد از طلوع آفتاب، به پایین رفتم سنگ‌ها را زدم. پای جمره وسطی وسط جمعیت گیر کردم و کم مانده بود زیر پا بروم، همتی کردم و با یاد خدا، خود را از منگنه بیرون کشیدم، تنم به تمام معنا خیس عرق، پاچه شلوارم تا نزدیک زانو پاره شده بود اما پای استخوانیم، دم‌پایی را محفوظ نگه داشته بود. آن راه هشت نه کیلومتری برگشت را که نمی‌توانستم پابرنه برگردم. تا گیر نکرده باشی نمی‌دانی من چه می‌گویم. در هر حال، به خیر گذشت. «جمره کبری» را با موفقیت از دور، زدم. باز هم، به چند ایرانی بقیه سنگ‌هایم را هدیه دادم و فارغ‌البال برای صبحانه بازگشتم. خواب مختصری بعد از صبحانه حالم را جا آورد.

ولی تمام هیكلم عرق آلوده است. البته هنوز نمی‌توان اظهار نفرت کرد؛ برای همین تو را آورده است که ساخت را بشکند، میتت را خرد کرد، زیر پا بشوی، دست از پا خطا نکنی، قسم نخوری، فحش ندهی، به محیط زیست لطمه نزنی، به جانور و گیاه صدمه نزنی، زینت نکنی، عطر نزنی، در آینه خود را نبینی، به لذت جنسی نیاندیشی، سر برهنه باشی، دوخته نبوشی، یک رنگ باشی. آخر عید قربان البته ما مُحلّ شده بودیم؛ ولی حال و هوای احرام در سر ما بود و هنوز اعمالی باقی داشتیم که بایست در مسجدالحرام صورت پذیرد. بعد از ظهر دوازدهم، با اتوبوس به طرف مکه حرکت کردیم باز هم قدم به قدم. کاش پیاده می‌رفتیم. پیاده‌ها یکی دو ساعته به منزل رسیدند و سواره‌ها سه چهار ساعته. منزل ایرانی‌ها اکثر در منطقه «عزیزیه» بود که نزدیک منا است عده‌ای هم ظاهراً در «کعکیه» بودند که در مسیر «غار ثور» است.

ایرانی‌ها را معلوم است که چرا دور از حرم مسکن داده‌اند. البته «عزیزیه» تازه‌ساز و پاکیزه است و از محلات خوب مکه محسوب می‌شود. «جامعه ام‌القری» یا دانشگاه دینی و چند کتاب‌فروشی در همین منطقه است و کوی دانشجویان در اطراف خیابان دانشگاه واقع است.

ما به منزل رسیدیم و به استراحت پرداختیم. عملیات شب نهم تا عصر دوازدهم با کم خوراکی و کم خوابی و گرما و زندگی فشرده در چادر و محیط آلوده، بسیار سنگین است و بعضی را از پا می‌افکند. به محض رسیدن به منزل «عدنان»، کاروان به

ص: ۲۰۲

استراحت پرداخت. من حمام کردم و آلودگی‌ها را در حد توان زدودم و خوابیدم.

روز سیزدهم، اول صبح، برای «طواف» و «نماز طواف» و «سعی» و «تقصیر» سپس «طواف نساء» و «نماز طواف نساء» رفتیم. تمام این کارها را به سرعت و شوق به جای آوردیم و حاجی شدیم، بحمدالله. ازدحام غریبی بود و هیچ نسبتی با مکه هفته پیش نداشت. ظرف آب هرگز از دستم جدا نمی‌شد. در یکی از طواف‌ها که به ساعات گرم برخورد، در یک فشار و تلاطم عجیب، جوانی را دیدم که مادر پیرش را میان بازو گرفته طواف می‌داد و پیرزن از گرما و ضعف داشت غش می‌کرد، بی‌معطلی و بی‌خبر آب را به سرش خالی کردم. مثل ماهی که از روی خاک برداری و در آب بیاندازی زنده شد و جوان که حاج و واج شده بود، ممنون گردید. در بازگشت به خانه که عمداً پیاده آمدم، باز ظرف آب را پر کردم و راه افتادم، در راه پیرمردی را دیدم از گرما له‌له می‌زد او را هم به همان ترتیب سر حال آوردم و کلی با او شوخی کردم؛ دو سه روز بعد، در طواف مستحبی «عمره مفرده» دست بر دوشم زد و آشنایی داد.

در کتاب‌فروشی‌ها گشتی زدم. کتاب خیلی گران است تقریباً هر ده، پانزده صفحه را یک ریال قیمت زده‌اند. به جز کتاب‌های عمومی - مثلاً تاریخ طبری یا شرح صحیح بخاری یا سیره حلبیه - که همه جا یافت می‌شود. یک مشت نشریه بازاری بود از قبیل آیین آشپزی، چگونه سلامت روانی خود را حفظ کنیم؟ کتابهای ساده‌ای در معرفی قهرمانان عرب و اسلام، آموزش کامپیوتر، و ... کتابهایی هم بود با سلیقه و اندیشه حاکم بر عربستان، بر ضد فرقه‌های مذهبی - و غالباً بر ضد شیعه - بر ضد علمانیه (یعنی حکومت لائیک) و بر ضد هر نوع تجدد و ترقی طلبی. در واقع آنجا جمود و تحجر تبلیغ می‌شود.

زرگری‌ها غوغاست و حضور من از همه خنده‌دارتر، چون پولم برای خرید هدایای معمولی برای خانواده خودم هم به زور می‌رسد. یک لطیفه ادبی هم اینجا بیاورم: به مغازه‌ای رفتم فروشنده‌اش پاکستانی بود. دو سه بار جنسی را که می‌خواستم زیر و رو کردم و روی قیمت چانه زدم و آخر نخریدم و بیرون آمدم و گفتم: «عذراً» فوری افزود:

«أو نُذراً!» دانستم از خودش نیست، از یک

ص: ۲۰۳

ادیب شنیده ولی خوب و به جا خرجش کرد.

روز چهاردهم ذی حجه رفتیم به «تنعیم» و برای عمره مفرده مستحبی مُحرم شدیم و در ماشین سرباز نشسته به مسجدالحرام آمدیم. - تمام کارها به سرعت انجام شد- و ثواب آن را به شخص منظور هدیه کردم. در بازگشت که باز پیاده آمدم- که این پیاده‌روی اگر از آفتاب صدمه نبینی کاملاً مفید است- از تونل مخصوص پیاده‌روها گذشتم. - دو تا تونل است، یکی برای رونندگان یکی برای آیندگان و عرب‌ها به تونل «نَفَق» می‌گویند که در اصل به معنای سوراخ موش است- در این تونل هواکش‌های قوی کار گذاشته شده، و خیلی کمک به عبور و مرور می‌کند. روی دیوارها کلمات فارسی هم گاه دیده می‌شد که با گچ و زغال نوشته بودند زیر پا پاره‌های ورق بازی هم دیدم. ظاهراً عبارات فارسی کار افغانی‌ها بود. در مورد کلمه «نَفَق» به یک شوfer تا کسی گفتم: «لِمَ یسمون التونل بالنفق، النفق حُجراً للفأرة، و الفأرة هی التي تأکلها الهرة.» سجع اخیر را تکرار کرد و خوشش آمد و «آیه» گفت. پارک‌ها و درخت‌هایی که در مکه هست، با زحمت و خرج زیاد تهیه شده حتی خاکش را از بیرون آورده‌اند.

روز دیگر هم از فرصت استفاده کرده به «تنعیم» رفتم و بار دیگر مُحرم شدم و عمره مفرده مستحبی، رجاءاً، به جای آوردم و ثوابش را برای شخص دیگری هدیه کردم.

در بازگشت که نیز پیاده می‌آمدم و حوله خیس را بر سر کشیده بودم، جوانی ایرانی را دیدم که زیر آفتاب می‌رفت و در آفتاب ده صبح از گرما کاملاً متأذی بود، به شیوه خودم سر حالش آوردم. خیلی ممنون شد و دستی داد. معلوم شد بچه شهر کرد است و به عنوان خدمه آمده. همو به من خبر داد که بعد از ظهر روز دوازدهم شیعیان لبنان هنگام عصر در اطراف مسجدالحرام تظاهرات کرده «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» گفته‌اند. بعدها بازرس «بعثه» که به کاروان ما هم می‌آمد خبر را تأیید کرد. کلمه «تنعیم» که نام مسجدی است در حومه مکه و یک وقت خارج شهر بوده است، قبلاً در شعر «ناصر خسرو» و شعر «ابن عربی» برایم آشنا بود. ظاهراً اهل مکه از اینجا مُحرم می‌شوند. گفتند قبلاً مسجدی مخروبه بود. اخیراً احیاء و بازسازی کرده‌اند از جهت آب، هر دو روزی که ما رفتیم وضع خوبی نداشت. ولی ظاهر شکوه‌مندی دارد.

ص: ۲۰۴

در ایام مکه با آن که وقت کم داشتم (بحمدالله) قرآنی ختم کردم و بیشترش را در بیت الحرام خواندم. طواف مستحب زیاد به جای آوردم. در طواف، صحنه‌های جالبی پیش می‌آمد. هر وقت دو نفر نزاع می‌کردند، با عبارت: «لا جدال فی الحج» آنان را از این کار بر حذر می‌داشتم. گاه هر دو نفر و هر سه نفر روبوسی می‌کردیم. یک روز صبح، ترک میان‌سال تنومندی را دیدم که عیال خود را میان دو بازو گرفته طواف می‌داد. شاید دست کسی به زنش خورده بود که داد و فریاد می‌کرد، گفتم: «لا جدال فی الحج» بانگ زد:

«آروادی باسدی، لا جدال فی الحج؟!» دو سه ایرانی و ترک که دور و بر بودند خنده‌شان گرفت.

یک روز سیاهپوست پر زوری ندانسته پای یکی را لگد کرده بود و آن یکی داد می‌زد و سیاهپوست داشت عصبانی می‌شد، به شانه لخت و خیس از عرقش زد و گفتم: «لا- جدال فی الحج» گفت: «لا جدال فی الحج» طرف را بوسید و اشک از چشم هر دوشان سرازیر شد و من هم گریه را رها کردم. سیاه‌ها خیلی خوش قلب و بی‌شيله پيله‌اند. بی‌اختیار، یاد بلال، آن موحد پیشگام می‌افتی، و این که پیغمبر «اسهد» او را بر «اشهد» دیگران ترجیح می‌داد، و این که بلال بعد از پیغمبر برای کسی اذان نگفت و ....

زردها هم زیاد بودند. اسلام رنگین‌پوست‌ها را ربوده است. این که قرشی بر حبشی برتری ندارد و این که همه خاکزاده‌ایم و خاکی بر خاکی برتری ندارد، برای رنگین‌پوست تحقیر شده مفهوم‌تر است. خیلی از عرب‌ها متأسفانه هنوز «حمیت جاهلیت» خود را دارند. یک روز صبح در طواف، کسانی خود را به مقام ابراهیم می‌چسبانند و آن را می‌بوسیدند؛ عربی داد زد: «حرام، حرام» آرام به او گفتم: من این کار را نکردم و نمی‌کنم، اما تو چرا می‌گویی حرام است؟ اینها برای خدا این کار را می‌کنند. گفت: برای خدا آنطور باید عمل کرد که در سنت آمده است. خواستم چیزی بگویم، لجاجت کرد و رفت. بیشتر روی ایرانی‌ها حساسیت دارند. اگر ترک یا سیاهپوست و یا زردپوست کارهای - به نظر آنها - بدعت‌آمیز یا به تعبیر کوتاه فکرا نه‌شان شرک‌آمیز بکنند، زیاد سر به سرش نمی‌گذارند؛ ولی روی شیعه ایرانی حساسیت دارند؛ چه در مکه چه در مدینه، این محسوس بود. البته از این طرف هم جبهه‌گیری هست. بر عهده علمای

ص: ۲۰۵

مذاهب اسلامی است که عوام را با تعصباتشان بریانگیزند، و انصافاً در سال‌های اخیر، تعلیماتی که به حجاج شیعه ایرانی داده می‌شود در جهت تقریب و اخوت اسلامی است. من حُسنِ اثر شرکت در جماعات اهل سُنّت و اقتدای به ایشان را کراً به چشم دیدم. آن کوردلانی که از جدایی قلبی مسلمانان سود می‌برند، قشر گرایی‌های جاهلانه را از هر سو دامن می‌زنند. عاقلان و خیرخواهان، ضمن آن که نمی‌خواهند چندگانه باشیم، چندگونگی را می‌توانند تحمل کنند.

بالاخره راهی مدینه می‌شویم. از شهر «لا-اله الا-الله» به شهر «محمد رسول الله-ص» می‌رویم. ازدحام جاده و کنترل مکرر گذرنامه‌ها، باعث می‌شود که راه، حدود دوازده ساعت طول بکشد. نهاری و استراحتی و حرم رسول الله-ص. مردم مدینه، با شیعیان هم‌دل‌ترند؛ چون شیعه هم دارد اما مأموران آنجا خشک‌تر و گاه بی‌ادب‌ترند. در زیارت اول کفشم را از کفش‌کن بردند، کفشی که در طواف‌ها و رمی جمرات و آن همه رفت و آمد حرم، گم نشده بود و باهم رفیق شده بودیم، یک جفت دم‌پایی پلاستیک بود، که روی تقاطع دو تسمه‌اش را هم به اندازه یک سکه سوراخ کرده بودم. شاید گم شدن کفش، اشارتی بود که: «فاخلع نعلیک.»

دم غروب، رفتیم بقیع غریب. چقدر غمناک است. حقیقتاً قبرستان است.

باز فردا صبح، حرم رسول الله-ص، سپس بقیع. ایرانی‌ها گروه گروه، مجلس ذکر و زیارت دایر کرده‌اند. جمعیت که زیاد شد، مأموران آنان را متفرق می‌کنند. شیعه این گونه خوش دارد که به گوشه دیواری کز و ندبه کند و بغض خود را بترکاند. مأموران سعودی چه با «اینفورم» و چه با «چفیه عگال» با نگاه سرد و گاهی مسخره‌آمیز لیکن دقیق، ایرانی‌ها را در نظر دارند. زائری می‌پرسد: اینجا قبر «زوجات رسول الله» است؟ مأمور شخصی پوش می‌گوید: «ان شاء الله» من برای امتحان از دیگری پرسیدم: «اینجا قبر ام‌البنین است؟ گفت: «الله أعلم، و من ام‌البنین؟»

کنار قبر چهار امام (امام حسن، امام سجاد، امام باقر، امام صادق-علیهم السلام) همیشه صف فشرده‌ای از زوار هست و زیارتنامه می‌خوانند. بقیع از اذان صبح تا ساعت هشت و از نماز عصر تا مغرب باز است. اما بقیع، مشتری بیست و چهار



ص: ۲۰۶

ساعته دارد. مخصوصاً شبها می‌روند پشت دیوار، دعا می‌خوانند و ذکر مصیبت و گریه می‌کنند؛ همچنین صبح‌ها. زیارتنامه خوان عرب هم هست، عین زیارتنامه خوان‌های قم و حضرت عبد العظیم -ع- و مشهد. وقتی شروع می‌کند به خواندن، اگر دور و برش قیافه ترک و افغانی ببیند، بعد از سلام بر پیغمبر و صحابه و زوجات رسول، می‌گوید:

«السلام علیک یا عثمان بن عفان.» و اگر قیافه ایرانی ببیند، می‌گوید: «السلام علیک یا حسن بن علی، السلام علیک یا علی بن الحسین، السلام علیک یا محمد بن علی الباقر، السلام علیک یا جعفر بن محمد و رحمه الله.» و پولی می‌گیرد و یک عده مشتری دیگر تور می‌کند. روی سه موضوع حساسیت دارند: قبرها را لمس و بوس نکنید، خاک برندارید، صدا به روضه‌خانی و گریه و زاری بلند نکنید. و گرنه با زیارتنامه خواندن آهسته کاری ندارند. شیعه اصرار دارد پشت دیوار بقیع نماز بخواند. چه بهتر که صد قدم آنطرفتر در صحن مسجد و حرم پیغمبر بخواند و هزاران برابر بیشتر ثواب ببرد. اینها را مسؤولان هم گوشزد می‌کنند اما خیلی‌ها نمی‌پذیرند. در کنار مجلس مصیبتی در بقیع ایستادم خواننده، با صدای خوش و غم‌باری می‌خواند، معلوم نبود چه کسی می‌خواند؛ بعد صدا عوض شد؛ باز صدا عوض شد. مأمور آمد و جمعیت را پراکند. ولی نفهمید چه کسی می‌خواند. مأمورها مختلف بودند، گاهی کسی حتی مفاتیح را توی حرم می‌برد؛ گاهی حتی کتاب دعای مُجاز چاپ شده به وسیله معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری و تأیید شده مقامات سعودی را هم می‌گرفتند. یک روز هم دیدم چند ایرانی را از صف اول نماز به صف‌های پشت سر روانه کردند. متانت ایرانی‌ها قابل درک و محسوس بود، تحسین کردم.

مدینه، نسبت به مکه بیلاقی است.

اما می‌گویند: آب مکه -آبی که در مکه می‌خوریم و از چاههای راه طائف می‌آورند- بهتر و سبک‌تر بوده است. احساس کردم، داریم مریض می‌شویم. علت هوا به هوا شدن و آب به آب شدن مجدد است و این که مقاومت بدن‌ها و اراده‌ها کمتر شده. زیارت و داع در حرم و بقیع خواندیم که شب بازگشت باید به سوی جده حرکت کنیم. رانندگی بی‌روال یک راننده مینی‌بوس که مثل موشک عمودی زد وسط اتوبوس ما، و تقصیر با وی بود، ما را یک ساعت معطل کرد. بارها به اتوبوس دیگری منتقل شد.

ص: ۲۰۷

راننده خوابزده و بد اخلاق، ماشینش یکی دو ساعت بعد خراب شد و از حرکت بازماند. سه ساعت طول کشید تا اتوبوس دیگری آمد و باز هم بارها را به آن منتقل کردند و این یکی تیپ خپله خوشرویی بود، هر سه مصری. به هر حال حدود ساعت یازده به فرودگاه جده رسیدیم و به زور زیر چادرها جایی پیدا کردیم و مستقر شدیم. ساعت حرکت دوازده شب است. نهار را در تنگی جا خوردیم. مسافران به تدریج سوار می‌شوند و می‌روند و جا باز می‌شود. بعد از ظهر، جای باصفایی گیرمان آمد. دم غروب، بعد از تحویل بارها، توانستیم گشتی در بازارچه فرودگاه جده بزنیم. ته مانده جیب حاجی را اینجا خالی می‌کنند. کمپانی وینستون با هر بکس سیگار وینستون یک فندک چینی قشنگ و یک ساعت بچگانه جایزه می‌دهد. به همراه یک شماره که قرعه کشی کند و جایزه اضافی هم بدهد.

این را برای آن نوشتیم که یک روز صبح، امام جماعت مسجدالحرام بعد از نماز صبح نشسته بود به مسأله گفتن و سؤال جواب دادن، عده‌ای دور و برش ایستاده بودند. در میان سخنانش گفت: دخانیات حرام است (بدعت است، اتلاف مال است، ضرر جسمی دارد). من پرسیدم: «لِمَ لا یمنعون بیعه و شرائه؟» پاسخ نداد. تکرار کردم، پاسخ نداد. بار دیگر پرسیدم: «لِمَ لا تمنعون بیعه و شرائه؟» باز هم پاسخی نداد.

دانستم نمی‌خواهد پاسخ دهد. پاسخم را در جده گرفتم.

موقع سوار شدن به هواپیما، حجاج بیت الله خیلی بی حوصلگی به خرج دادند و صحنه اسف‌انگیزی از زرنگی‌های بی‌معنا پدید آمد. معلوم نیست چرا یک شماره، روی بلیط هر کس نمی‌زنند که جای نشستنش معلوم باشد. حاج عزت‌الله، با آن هیبت و هیأت در سرتاسر راهرو هواپیما، حاجیه گلنسابگم را جستجو نکند و دو حاجی سر صندلی باهم گلاویز نشوند. پیرزنی هم اصرار داشت نامحرم در صندلی پهلویش ننشیند و آخرش با وساطت خانم مهماندار، یک پیرمرد مریض را پذیرفت پهلویش بنشیند به شرطی که پیرمرد رویش را حتماً عکس طرف او - یعنی طرف اینجانب - بگرداند.

هواپیما بدون تشریفات از جا کند.

من آنقدر خرد و خسته بودم که چشم بستم و به خواب رفتم، وقتی بیدار شدم هواپیما داشت در مهرآباد فرود می‌آمد. پیاده شدیم.

ص: ۲۰۸

تحویل ساک و نماز صبحِ مسافری من، هم‌اش شد، بیست دقیقه. چون نه استقبال چی داشتم نه پای‌بند. مثل برق خودم را به ولایت رساندم. در حیاط را که کوبیدم، کسی احتمال نمی‌داد من هستم. اگر یکی از دعا‌هایم مستجاب شده باشد خیلی خوب است. چه رسد به این که انتظار استجاب هم‌اش را دارم.

پی نوشتها:

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱  
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش  
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند  
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

